



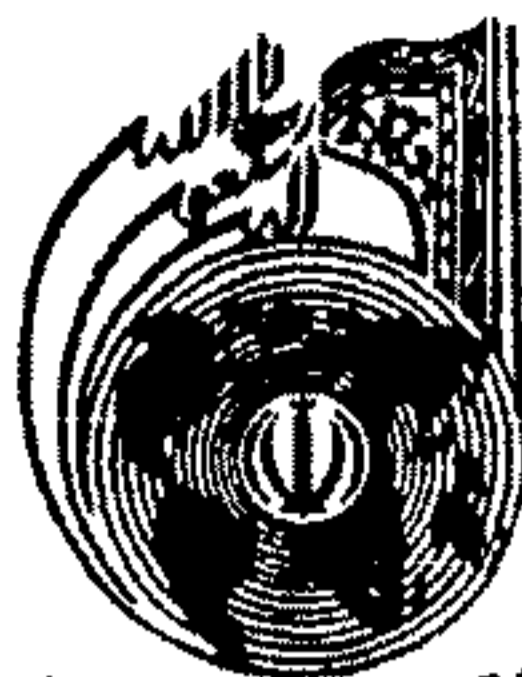
جستارهایی در نقد

# بابی‌گری و بهائیت

تهیه و تدوین: گروه نویسندگان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

**جستارهایی درباره**

**بهای گری و بایی گری**

**تهیه و تدوین :**

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

جستارهایی درباره بهایی‌گری و بایی‌گری / تهیه و تدوین دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی . - قم: ناظهور، ۱۳۹۰

۲۴۰ ص .

ISBN ۹۷۸ - ۹۶۲ - ۲۹۷۴ - ۰۰ - ۹

۴۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیما .

کتاب‌نامه : ص. [۲۳۶] - ۲۴۰ ؛ همچنین به صورت زیرنویس .

۱. بهایی‌گری . ۲. بایی‌گری . ۳. بهایی‌گری - ایران . ۴. بایی‌گری - ایران .

الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۲۹۷ / ۵۶۴

ج ۳۳۰ / BP

ج ۴۲۷

۱۳۹۰

## جستارهایی درباره‌ی بهائی‌گری و بایی‌گری

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

ناشر: ناظهور

سروراستار: جمشید سرمستانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

بهاء: ۴۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۱۱۶۰    نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۳۱۷۶

درگاه وب سایت های معاونت فرهنگی و تبلیغی: [www.samta.ir](http://www.samta.ir)

پست الکترونیک: [samta@dte.ir](mailto:samta@dte.ir)

تمامی حقوق این اثر محفوظ است



## فهرست مطالب

مقدمه	۹
بهبائی‌گری از آغاز تا ابتدای انقلاب مشروطه	۱۱
۱- جنبش شیخیه و بابیه	۱۳
۲- شاخه‌های ازلیه و بهائیه	۳۳
منابع و مآخذ	۳۹
بهبائی‌گری در انقلاب مشروطه	۴۱
۱- زمینه‌ی اجتماعی انقلاب مشروطه و نقش بابیان در آن	۴۴
۳- نفوذ بهائیان در انقلاب مشروطه از راه روشن‌فکران	۴۷
۳- ایدئولوژی انقلاب مشروطه و بابیان	۵۲
۴- کنشگران بهائی در دوره‌ی مشروطه	۵۸
۵- نتیجه‌گیری	۶۲
منابع و مآخذ	۶۵
بهبائی‌گری در دوران پهلوی	۶۷
۱- دولت و ملت	۷۱
۲- دولت و بهائیان	۷۵
۱.۲- تیمسار ایادی	۷۶
۲.۲- امیرعباس هویدا	۷۸
۳.۲- پرویز ثابتی	۸۰
۴.۲- ملیحه نعیمی	۸۰
۵.۲- سپهبد اسدالله صنیعی	۸۲
۶.۲- هوشنگ نهاوندی	۸۳

- ۳- ملت و بهائیان ..... ۸۵
- ۴- کنشگران بهائی در دوره‌ی پهلوی ..... ۹۱
- ۴.۱- شوقی‌افندی ربانی (۱۳۷۷-۱۳۱۴ق) ..... ۹۲
- ۴.۲- رهبران پس از شوقی‌افندی (از ۱۳۳۶ش به بعد) ..... ۹۵
- ۵- بهائی‌گری به مثابه یک حزب سیاسی ..... ۹۸
- ۶- نتیجه‌گیری ..... ۱۰۱
- منابع و مأخذ ..... ۱۰۴
- بهائی‌گری پس از پیروزی انقلاب اسلامی ..... ۱۰۵**
- ۱- موضع بهائیان در برابر انقلاب اسلامی ..... ۱۰۸
- ۲- نحوه‌ی تعامل جمهوری اسلامی با بهائیان ..... ۱۱۴
- ۳- وضعیت بین‌المللی بهائی‌گری ..... ۱۲۰
- منابع و مأخذ ..... ۱۲۴
- نقد و بررسی باورها و آیین‌های بهائیان ..... ۱۲۵**
- ۱- پیدایش بهائیت ..... ۱۲۷
- ۲- باورها و آیین‌های بهائیان ..... ۱۳۱
- ۲.۱- نماز ..... ۱۳۱
- ۲.۱.۱- گونه‌های نماز ..... ۱۳۲
- ۲.۱.۲- افراد معاف از نماز ..... ۱۳۲
- ۲.۲- روزه ..... ۱۳۲
- ۲.۲.۱- افراد معاف از روزه ..... ۱۳۳
- ۲.۳- ازدواج ..... ۱۳۳
- ۲.۴- طلاق ..... ۱۳۴
- ۲.۵- تقسیم ارث ..... ۱۳۴
- ۲.۶- احکام میت ..... ۱۳۵
- ۲.۷- لواط و زنا ..... ۱۳۵
- ۲.۸- نهی از گدایی ..... ۱۳۶
- ۲.۹- نهی از دخالت در کارهای سیاسی ..... ۱۳۶
- ۲.۱۰- برخی از باورهای باطل بهائیان ..... ۱۳۶
- ۳- ادعای بهائیان با استناد به قرآن کریم ..... ۱۴۰
- ۳.۱- تحری حقیقت ..... ۱۴۰
- ۳.۲- معنی اسلام ..... ۱۴۲

۱۴۴	۳.۳- معنی خاتم النبیین
۱۵۰	۳.۴- نشانه‌های داوری (قیامت)
۱۵۶	۳.۴.۱- زندگی
۱۵۷	۳.۴.۲- نور آسمان
۱۵۹	۳.۴.۳- زمین و لرزش آن
۱۵۹	۳.۴.۴- آتش
۱۵۹	۳.۴.۵- حواس ظاهر
۱۶۰	۳.۴.۶- رجعت
۱۶۱	۳.۴.۷- خداوند و فرشتگان
۱۶۲	۳.۴.۸- دو نفخه‌ی صور
۱۶۳	۳.۴.۹- نشانه‌های دیگر
۱۶۵	۳.۴- زندگی پس از مرگ
۱۶۶	۳.۵- راه تشخیص حقیقت از دروغ
۱۶۹	۴- پاسخ به ادعاهای بهائیان
۱۶۹	۴.۱- تحری حقیقت
۱۶۹	۴.۲- معنی اسلام
۱۷۰	یادآوری
۱۷۱	۴.۳- معنی نبی
۱۷۴	۴.۴- معنی روز قیامت
۱۸۱	منابع و مأخذ
۱۸۳	<b>پوش‌ها و فعالیت‌های بهائیان</b>
۱۸۵	<b>مقدمه</b>
۱۸۶	۱- انقلاب اسلامی، بهائیان و حامیان خارجی آن
۱۸۹	۲- فعالیت جهانی بهائیت بر ضد اسلام
۱۸۹	۲.۱- بهائیت، ستون پنجم استعمار
۱۹۰	۲.۲- نفوذ در سازمان ملل
۱۹۱	۲.۳- جوسازی ضد ایران در کشورهای گوناگون
۱۹۱	۳- پوش‌های اخیر بهائیان در درون کشور
۱۹۲	۳.۱- طرح روحی
۱۹۶	۳.۲- تبلیغات بهائیت در کشور
۱۹۶	۳.۳- اقدام‌های دیگر

۱. ۲.۳- تبلیغ گسترده‌ی بهائیت در اینترنت ..... ۱۹۷
۲. ۳.۳- راه‌اندازی رادیو و تلویزیون ..... ۱۹۷
۳. ۳.۳- رویارویی آشکار با نظام جمهوری اسلامی ..... ۱۹۷
۴. ۳.۳- ایجاد شبکه‌ی مجازی تحصیلات دانشگاهی ..... ۱۹۸
۵. ۳.۳- راه‌اندازی مؤسسه‌ی آموزش عالی ..... ۱۹۹
۴. ۳- تلاش بهائیان برای جلب پشتیبانی جریان‌های داخلی ..... ۱۹۹
- ۴- نقشه‌ها و دسیسه‌های کلی بهائیت درباره‌ی ایران ..... ۲۰۱
۱. ۴- خارج از کشور ..... ۲۰۱
۲. ۴- درون کشور ..... ۲۰۲
- منابع و مأخذ ..... ۲۰۶
- کانون‌های استعماری بهائیت ..... ۲۰۷**
- ۱- بهائیان و مؤسسه‌های غربی در ایران ..... ۲۱۴
- ۲- پیوند بهائیان و یهودیان ..... ۲۱۶
- ۳- پیوند بین بهائیان و یهودیان صهیونیست (دولت اسرائیل) ..... ۲۲۳
- منابع و مأخذ ..... ۲۲۶
- منبع‌های نوشتاری و اینترنتی ..... ۲۲۹**
- ۱- پایگاه‌های اطلاع‌رسانی ..... ۲۳۰
- ۲- منبع‌های نوشتاری ..... ۲۳۵
- فهرست منابع و مأخذ ..... ۲۳۶**
- الف- منابع و مأخذ فارسی و عربی ..... ۲۳۶
- ب- منابع و مأخذ انگلیسی ..... ۲۴۰

## مقدمه

صیانت و پاسداری از حصن حصین و کیان دین و دینداران از رسالت‌های مهم علما و روحانیون دینی حسب آموزه‌های دینی و اوامر معصومین (ع) بوده است. پاسداری و حراست در این حوزه از سوی عالمان و متولیان اسلامی همواره در دو عرصه صورت پذیرفته است:

۱- تبیین درست گزاره‌ها و آموزه‌های دینی با روش‌ها و ادبیات مناسب و قابل مفاهمه برای

مخاطبان در سطوح و طبقات مختلف

۲- مقابله با تبلیغات دشمنان و معاندان و مخالفان و مبارزه با کژراهه‌ها. از این رو تاریخ اسلام به ویژه شیعه همواره شاهد جهاد بی‌وقفه و مستمر عالمان بیدار و خیراندیش و روشن ضمیر بوده است که با هجرت و جهاد در عرصه اثبات به تربیت عالمان و تبیین و بیان معارف اسلامی و ارزش‌های الهی پرداخته و در عرصه سلبی، به نقد و طرد و تبیین اعوجاج‌ها و کژی‌ها و انحراف‌ها جهد نمودند. هنگامی ارزش و اهمیت این جهاد مستمر و هوشمندانه ادراک خواهد شد که حربه‌های دیرینه دشمنان و صاحبان زر و زور و استعمار در مقابله با معنویت و مذهب به درستی درک شود. حربه دیرینه استعمار و زورمداران برای تثبیت منافع و تحکیم قدرت نامشروع‌شان در خلق مذهب و نحله‌ها و فرقه‌سازی با استفاده از ضعف‌های اخلاقی، سستی عقیده و دنیاطلبی برخی از مدعیان دینداری و یا نفوذ عناصر جاه‌طلب، از آسیب‌ها و خطرات سهمگین فراروی علما و متولیان دینی و مبلغان بوده است. اهتمام علمای دینی و متولیان امور تعلیم و تربیت جوامع اسلامی در تربیت مبلغان و تدارک و فراهم کردن زمینه تبلیغ دین و مقابله با این انحراف‌ها خود گواه روشنی بر ضرورت این جهاد مقدس و درک درست ایشان از مسؤلیت‌ها و چالش‌ها در این عرصه می‌باشد.

بی‌تردید، امروز این آسیب و خطر و این ضرورت به دلیل توسعه وسایل ارتباطات و فن‌آوری‌های اطلاعاتی و نیز خیزش و بیداری اسلامی که منافع جهان استعمار را نشانه رفته است، بیش از گذشته رخ می‌نماید و به عنوان یک چالش جدی فراروی همه قرار گرفته است. همین شرایط و وضعیت، مسؤولیت دفتر تبلیغات اسلامی را در گسترش و نشر معارف اسلامی و تبیین درست آموزه‌های دینی و مقابله با انحراف‌ها و کج‌روی‌ها مضاعف ساخته است و بر مبنای این درک و احساس مسؤولیت تدابیر جدیدی اندیشیده شد و با تشکیل کارگروه‌های مطالعاتی و برنامه‌ریزی به آسیب‌شناسی پرداخته و پی‌آمد آن توسعه برنامه‌های دانش‌افزایی و ارتقا و روزآمدسازی اطلاعات مبلغان در نقاط مختلف کشور اعم از روحانیون شیعه و اهل سنت و معلمان و فرهنگیان و دانشگاهیان در حوزه‌های مختلف فرق و مذاهب و نحله‌های نوپدید انحرافی و مباحث بنیادین دینی بوده که تحت عنوان سامانه مرزبانی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به اجرا درآمده است. در این طرح علاوه بر برگزاری دوره‌های دانش‌افزایی و کارگاه‌های مهارتی در حوزه‌های روشی، تدوین بولتن‌های نقد و بررسی نحله‌ها و مذاهب و فرقه‌های مذهبی و انحرافی و تولید و تدوین لوح‌های فشرده از مباحث ارائه شده توسط اساتید و علمای بزرگ نیز انجام شده است. مجموعه‌ای که پیش‌رو دارید یکی از ثمره‌های این برنامه‌ها می‌باشد که در تکمیل برنامه دانش‌افزایی مبلغان تهیه و تدوین و به طبع رسیده است. امید است با امعان نظر همه صاحب‌نظران و مبلغان و مرییان و اساتید شاهد ارائه آثار فاخر و غنی‌تر باشیم؛ نقطه‌نظرات و نقد و پیشنهادات ایشان نیز موجب امتنان خواهد بود. لازم می‌دانیم از زحمات حجت الاسلام دکتر حمید احمدی و آقای اسماعیل اسفندیاری در تهیه و تدوین این مجموعه و نیز از تلاش‌های برادر مکرم جناب آقای دکتر محمدعلی سلیمانی که مدیریت دوره‌های یاد شده را بر عهده دارند صمیمانه قدردانی و تشکر نمایم.

**دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم**

**معاونت فرهنگی و تبلیغی**



**بہائی گری از آغاز تا ابتدای**

**انقلاب مشروطہ**

دکتر سید سعید زاهد زاهدانی

دانش آموخته رشته جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

در این نوشتار به سیر رخدادهایی که به شکل گیری بهائیت و رشد آن در ایران تا قبل از انقلاب مشروطه انجامید، می پردازیم. به عبارت دیگر عمل کرد یا رفتار عاملان و نیروهای این فرقه را از آغاز پیدایش تا انقلاب مشروطه بررسی می کنیم. این حرکت، از بنیان گذاری «مکتب شیخیه» توسط «شیخ احمد احسائی» آغاز شد و سپس «سید محمدعلی باب» خود را رکن رابع خواند و در مراحل بعدی، ادعای بابت امام زمان (عج) و سپس قائمیت و در پایان، پیامبری کرد. بعد از باب، بهاءالله نیز از من یظهراللهی شروع کرده و به تشریح رسید. این رویدادها از نفی نیابت عام مراجع تقلید آغاز شد و با گذار از جدایی از روحانیت، به ابداع دین جدید رسید. از نظر تاریخی نیز این حرکت بعد از جنگ های ایران و روس آغاز گشت که در ادامه، به سیر تفصیلی این رویدادها می پردازیم.

## ۱- جنبش شیخیه و بابیه

شکست ایرانیان در جنگ های ایران و روس، جز آن که سرزمین های آبادی را از کشور جدا کرد، موجب شکست روحیهی سیاستمداران و مردم شد. این شکست روحیه، زمینهی وابستگی آنان به دولت های خارجی را فراهم کرد و در برخی از مردم نیز سبب پناه بردن به اندیشه های افراطی شد. دادن حکم جهاد در جنگ های ایران و روس و شکست در جنگ، موجب تردید برخی در کارآیی دین در وضعیت موجود شد و عده ای را بر آن داشت تا به فکر نوآوری در دین، و عده ای دیگر به اندیشهی کنار گذاشتن آن افتند. آنان که دین را کنار

گذاشتند، به مکتب‌های دنیاگرا پناه برده و نوعی روشن‌فکری بیمار را به وجود آوردند، و آنان که به خرافات گرویدند، به‌زیاده‌روی در دین که زمینه‌ی آن در بین عوام فراهم بود، مشغول شدند. این امر در آموزش‌های شیخ‌احمد احسایی و سید کاظم رشتی دیده می‌شود. آنان به تبلیغ اندیشه‌ها و کارهایی می‌پرداختند که به گونه‌ای، از چنین زمینه‌ی خیال‌پردازی و غلو در دین سرچشمه می‌گرفت. ترکیب اجتماعی پیروان آنان نیز نشان می‌دهد کسانی که از آموزه‌های اصولیان و تجزیه و تحلیل‌های خردگرایانه‌ی دینی فاصله‌ی بیش‌تری داشتند، بیش‌تر گرفتار این اندیشه‌ها شدند. به گواهی تاریخ، اغلب پیروان باب از میان روستائیان، پیشه‌وران جزء و طلبه‌های اخباری مسلک بودند.

البته باید گفت که استقبال فتح‌علی‌شاه از شیخ‌احمد احسایی، بر قدرت نفوذ اندیشه‌های او افزود؛ هرچند شاه با رهبران دیگر گروه‌های اقلیت مذهبی؛ مانند اخباریان نیز رابطه‌ی بدی نداشت. الگار می‌گوید:

"در حالی که فتح‌علی‌شاه در خصومت با صوفیه، آشکارا با علما هم‌داستان بود، نقش او در مناظره‌ی میان اخباریون و اصولیون تا حدی دوپهلو بود." (۱: ص ۹۰)<sup>۱</sup>

اما هم او در پایان، چنین نتیجه می‌گیرد:

"این حقیقت که فتح‌علی‌شاه برای پیشرفت مشرب اخباری کوششی نکرد، نشان می‌دهد که در واقع چه قدر کم در باره‌ی محدود کردن قدرت مجتهدان [اصولی] فکر می‌کرده است." (۱: ص ۹۴).

فرقه‌ی شیخیه با استفاده از زمینه‌ی اقتدار روحانیان و دلایل مشروعیت آن - که نیابت امام زمان (عج) است - رشد یافت و زمینه را برای ایجاد فرقه‌ی بابیه - که یکی از شاگردان

۱. شماره‌ی ۱۰، در این پراثر، شماره‌ی ردیف مشخصات منبع این مطلب در منابع و مآخذ پایان همین مقاله، و «ص ۸۰» شماره‌ی صفحه‌ی این مطلب در منبع مورد نظر است.

سید کاظم رشتی؛ یعنی سید علی محمد باب آن را بنا گذاشت - فراهم ساخت. البته تکفیر شیخ احمد احسائی از سوی شهید ثالث و دیگر علمای آن زمان، از همه گیر شدن اندیشه‌های او پیش‌گیری مؤثری کرد.

پس از سید کاظم رشتی، نوبت به سید علی محمد باب و تأسیس فرقه‌ی بابیه رسید. اما این که علی محمد باب کی و چه گونه در جامعه‌ی آن روز مطرح شد، نتیجه‌ی معرفی اندیشه‌های او در جامعه چه بود، در این راه چه کسانی و چه گونه به یاری او شتافتند، آثار این طرز تفکر چه بود و به کجا منجر شد؟ در این قسمت با بیان رویدادهای تاریخی به پاسخ پرسش‌های بالا تا پایان کار سید علی محمد باب در زمان ناصرالدین شاه می‌پردازیم.

تاریخ‌دانان بابی و بهائی می‌نویسند که در سال ۱۲۶۰ علی محمد به زیارت خانه‌ی خدا رفت و در آنجا به مصداق بشارت‌های مربوط به قائم موعود اسلام، دعوی خویش را آشکار ساخت و حتی آن را در نامه‌ای به شریف مکه ابلاغ کرد، اما کتاب‌های تاریخی مسلمانان چنین سفری برای او نوشته‌اند.

اصولاً اعلام داعیه‌ی مهدویت در آن اجتماع پرشکوه هرگز نمی‌توانست بدون سر و صدا باشد.<sup>۱</sup> اگر سفر او را هم انکار نکنیم، باید بگوییم چون هیچ جنجالی در این مورد به پا نشد، او در این مسافرت، دعوی قائمیت نکرده است. کتاب‌های تاریخ و نوشته‌های خود او نیز گواهی بر این مدعاست. برای نمونه چند مثال ذکر می‌شود: "چون سید باب عزم سفر حج نمود، به حروف حی دستور داد تا در نقاط گوناگون پراکنده شوند و در همه جا بدون بردن نام و نشان او بگویند که باب موعود با برهان متین ظاهر شده است." (۲: ص ۸۲) چنان که از این سند

۱. دوتن در مکه دعوی مهدویت کردند که در همان‌جا کشته شدند: یکی عبدالله العجمی در ۱۰۸۱؛ دیگری مهدی البنگالی

برمی‌آید، تأکید او در آغاز سفر، بر باب بودن است نه مهدویت. در همین کتاب آمده است که:

"چون سید باب در مسجدالحرام با «میرزامحیط کرمانی شیخی» که رقیبش به‌شمار می‌آمد، برخورد، خود را «باب معرفت‌الله» (همان رکن رابع) معرفی کرد." (۲: ص ۱۲۰)

هم‌چنین اگر به رساله‌ی بین‌الحرمین که می‌گویند باب در بین راه مکه و مدینه در پاسخ به مشکلات میرزامحیط نگاشته است، بنگریم، می‌بینیم که در سراسر آن، مقامی جز بندگی حضرت حجت زنده و امام عصر برای خویشان باور ندارد و فرازهایی از این رساله در کتاب‌های بهائیان<sup>۱</sup> آمده است. در کتاب «آیین باب» نوشته‌ی علی محمد فرموش بابی نیز بخشی از عبارت نخستین از رساله‌ی بین‌الحرمین آورده شده است که ترجمه‌ی فارسی آن، چنین است:

"و همانا این کتابی است که از جانب حضرت بقیةالله - که امام حق پایدار می‌باشد - نازل شده... و هرآینه آن حضرت امام زنده‌ی بزرگوار است... به‌درستی که من بنده‌ای از بندگان بقیةالله هستم... و گواهی می‌دهم که بعد از رسول خدا در باره‌ی ولایت ائمه... و شهادت می‌دهم که نام‌های ایشان در کتاب خدا، علی و حسن و... حسن و محمد نوشته شده... ای گروه مردم! فرمان بقیةالله را از بنده‌ی او بشنوید...". (۳: ص ۱۴ و ۱۵)

در این رساله سیدعلی محمد به‌نام، لقب و زندگی آن حضرت، برابر باور شیعیان تصریح نموده و خود را غلام او و نوشته‌هایش را از او می‌داند. این شواهد نشان می‌دهد که اگر علی محمد سفری هم به مکه کرده، در آن ادعای مهدویت نداشته است.

۱. مثلاً اشراق خاوری؛ «محاضرات»، ص ۶۷۰ و ۷۳۰.

در سال ۱۲۶۱ علی محمد از حجاز به بوشهر بازگشت و از آنجا به یکی از مریدانش به نام «ملا محمد صادق خراسانی»<sup>۱</sup> نوشت که باید در اذان نماز جمعه این جمله را یاد کند: «اشهد ان علیاً قبل نبیل باب بقیة الله» یعنی گواهی می‌دهم که علی محمد باب، امام زمان است. این عدد که «نبیل» به حساب ابجد، برابر عدد «محمد» بوده و رسم این است که در نام‌ها به جای «محمد»، «نبیل» می‌نویسند و کلمه‌ی «قبل» را هم برای تطویل و ابهام نام، اضافه کرده‌اند. بنابراین این عبارت بیان می‌دارد که علی محمد باب، بقیة الله یا امام زمان است. پس از این کار که به منزله‌ی یک شعار تبلیغاتی و نوعی بدعت به‌شمار می‌آمد، در شیراز غوغایی به پا شد و مردم خواستار تنبیه مسبب رویداد شدند. حاکم شیراز، «نظام‌الدوله حسین خان آجودان‌باشی»، محمد صادق را دستگیر کرد و چون تقصیر را به گردن باب انداخت و آثار او؛ چون «تفسیر سوره‌ی الملک» را ارائه داد، نظام‌الدوله، سید علی محمد باب را از بوشهر فراخواند. در مجلسی که از باب استنطاق می‌کرد، سوء تفاهمی پیش آمد، سیلی محکمی بر گونه‌ی باب نواختند و باب از تمام باورهای خود دست کشید. نبیل زرنندی شرح جریان را چنین بیان می‌کند:

"نقطه‌ی اولی را با احترام تمام به شیراز آوردند و در مجلسی با حضور امام جمعه و حاکم شیراز، او مورد بازخواست قرار گرفت و در آغاز مجلس میان نظام‌الدوله و سید باب گفت‌وگوی تندی واقع شد و سوء تفاهمی پیش آمد به نحوی که نظام‌الدوله فرمان داد تا با یک سیلی جانانه از او پذیرایی کردند، ولی امام جمعه به میانجی‌گری برخاست و پس از نوازش علی محمد، درباره‌ی ادعایش پرسید؛ حضرت فرمودند: "من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه‌ی بین امام غایب و مردم هستم." «امام جمعه گفت: کافی است.» (۴: ص ۱۳ و ۱۴)

۱. این دستور در رساله‌ی خصایل سبعة به‌وی داده شد (۲: ص ۱۳۰).



قرار شد سیدعلی محمد باب در مسجد وکیل شیراز برای رفع هیجان عمومی، این اقرار را تکرار کند. روز جمعه، علی محمد بر منبر رفت و با عبارات زیر گفتار پیشین خود را پس گرفت: "لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه بدانند!" (۴: ص ۱۴۱). عباس افندی در مقاله‌ی سیاح خود، گفته‌های بالا را چنین توجیه می‌کند: "بر سر منبر، نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و هم‌چه گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب‌الزمان (عج) است؛ بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابت مدینه‌ی دیگر است و وساطت فیوضات از شخص دیگر." (۵: ص ۷) منظور او از «مدینه‌ی دیگر» پدرش میرزای نوری است که بعدها مدعی شد موعود و ظهور بعد از علی محمد باب است. البته این سخن گزافی است؛ زیرا که از این عبارت به روشنی برمی‌آید که وی از داعیه‌ی پیشین خود؛ یعنی امام زمان بودن برگشته و با توجه به آثار پیشین و حتی آثار بعدی، هرگز به بابت مدینه‌ی دیگر اشاره ندارد.

پس از جریان مسجد وکیل در سال ۱۲۶۱ سیدعلی محمد ابلاغیه‌ای با عنوان «ابلاغیه‌ی الف» نگاشت که در آن، ادعای خود را به وضوح پس گرفت. در این جا فرازهایی از ترجمه‌ی فارسی ابلاغیه‌ی الف را به عنوان شاهد می‌آوریم:

"و گفتند که او ولایت و دو خواهرش<sup>۱</sup> را مدعی است که خدا آنان را به خاطر چنین تهمتی بکشد... همانا برخی مردم به دروغ به من ادعای بابت منصوص<sup>۲</sup> و رؤیت حضرت حجت<sup>۳</sup> را نسبت داده‌اند؛ لعنت خدا بر ایشان باد! برای امام زمان ما

۱. منظور نبوت و رسالت است (۶: ص ۶۶)

۲. بابت منصوص یعنی این که خود امام با توقیعی، کسی را به نیابت تعیین کنند. شیعه پس از نواب اربعه، کسی را دارای چنین مقامی نمی‌شناسند.

۳. منظورش از «رؤیت» مشاهده (دیدن امام به دلخواه بیننده) است که به نص صریح حضرت (عج) در ایام غیبت کبری ناممکن است.

حضرت بقیة‌الله، بعد از نواب، از درجه‌ی دیگر، نایب و باب منصوصی نیست و هر کس بدون برهان، مدعی رؤیت آن حضرت شود، بر دیگران تکذیب و کشتش واجب است. خدایا من تو را شاهد می‌گیرم بر این که من داعیه‌ی رؤیت حجت تو و باییت او را نداشته‌ام... و هرآینه اگر من به خود نسبت باییت داده‌ام، قصدی جز گفتن کلامی نیکو نداشته‌ام... و شهادت می‌دهم که امروز حجت تو محمدبن‌الحسن است که درود بر او باد...» (ع: ص ۱۷۹ و ۱۸۲)

سیدعلی محمد پس از بازگشت از مسجد وکیل، به فرمان حکومت فارس زیر نظر قرار گرفت و دیدارهای عمومی او قدغن شد، اما او در نهان، با مریدان در تماس بود و پنهانی تبلیغ می‌کرد. (۷: ص ۵۲ و ۵۳) به عقیده‌ی بایان و بهائیان، در همین اوان، فرزند یکی از عالمان شیخی (سیدجعفر کشفی نویسنده‌ی سنابرق) به نام «سیدیحیی دارابی» با سیدعلی محمد آشنا شد و چون باب به خواهش وی تفسیری بر سوره‌ی کوثر نگاشت، سیدیحیی به او گروید. بررسی کتاب اخیر نیز نتیجه‌ای جز این به دست نمی‌دهد که ادعای علی محمد، باییت امام زمان بوده است؛ زیرا سرتاپای آن در اثبات امامت، زندگی، غیبت و طول عمر صاحب‌الزمان و نیابت و باییت غیرمنصوص سیدعلی محمد باب است.

در میانه‌ی سال ۱۲۶۲ گونه‌ای بیماری همه‌گیر (احتمالاً وبا) در شیراز شایع شد و این بیماری خطرناک شیرازه‌ی کارهای مردم شیراز را از هم گسیخت و به سبب مهاجرت مردم پولدار، آشفتنگی شدیدی پیش آمد. در این هنگامه، علی محمد هم به یاری مریدان، از شیراز به اصفهان گریخت.

اقامت باب در اصفهان داستانی پیچیده دارد و هر پژوهشگری را در برابر پرسش‌هایی قرار می‌دهد. وقتی سیدعلی محمد در نیمه‌ی دوم سال ۱۲۶۲ ترسان و گریزان<sup>۱</sup> عازم اصفهان گردید،

۱. به تعبیر خودش به نقل از کواکب الدرر به یک: در نامه‌ای به میرزا آقاسی (آیتی معروف به آواره)، همان منبع، ص ۱۰۴.

در بین راه نامه‌ای به حاکم آن سامان نوشت تا برایش منزلی آماده سازد. در آن هنگام، «منوچهرخان معتمدالدوله» که از مردم گرجستان روسیه و از عناصر پرنفوذ دربار قاجار به‌شمار می‌آمد، حکومت اصفهان را در دست داشت. منوچهرخان با دیدن نامه‌ی باب، به سلطان‌العلماء، امام‌جمعه‌ی شهر فرمان داد تا منزلش را برای سکونت و پذیرایی باب آماده کند و برادرش را تا بیرون دروازه به استقبال او بفرستد. (۲: ص ۱۹)

دلیل این احترام و تکریم بیش از اندازه معلوم نیست؛ آیا آن‌چنان که بهائیان می‌گویند، به او ارادت داشته یا این که از قدیم، روابط دوستانه‌ای داشته‌اند؟ به نظر شوقی‌افندی، معتمد، شخصی نامسلمان و ارمنی‌نسب بوده و پیشینه‌ای هم با علی‌محمد باب نداشته است. (۸: ص ۱۱۰) ظاهر این کار، احترام به یک روحانی صاحب‌نظر است، اما گمان زیادی می‌رود که این بزرگ‌داشت، از سیاست‌هایی سرچشمه گرفته باشد که در آن دوره در ایران شایع شده بود؛ یعنی این که سفارشی از مقامی بلندپایه درباره‌ی باب به حاکم رسیده باشد. برخلاف اعتقاد بایان و بهائیان، به نظر می‌رسد که منوچهرخان بنا بر وحدت آب، خاک، عقیده و آداب، به کشور روسیه‌ی تزاری تعلق خاطر داشته است. بعید نیست که آن دولت بهیه<sup>۱</sup> سفارش سیدعلی‌محمد شیرازی را به حاکم اصفهان کرده باشد. از همین جا می‌توان ردّ پای دخالت روسیه در ایجاد و یا پشتیبانی از این فرقه را پی‌گیری کرد.

برابر گفته‌ی بایان، سیدعلی‌محمد باب به‌خانه‌ی امام‌جمعه وارد شد و شبی به‌خواست او تفسیری بر سوره‌ی والعصر<sup>۲</sup> نگاشت که مورد پسند میزبان واقع گردید و چون این خبر به معتمد رسید، مشتاق دیدارش شده، به دیدارش آمد.

۱. از القابی که سران بهائیت به دولت روسیه‌ی تزاری می‌دادند.

۲. ادعای او در این تفسیر هم بابت حضرت حجت (عج) است.

در مجلس، تنی چند از دانشمندان بودند؛ منوچهرخان از ایشان درخواست کرد تا برای او نبوت حضرت رسول را اثبات کنند و چون آنان از پاسخ فروماندند (۱) سیدعلی محمد رساله‌ای در این باره به نام «نبوت خاصه» نگاشت که معتمدالدوله پس از نگارش آن تأثیر پذیرفته، به دیانت اسلام گرویده (۸: ص ۱۱۰) و به صدای بلند اعتراف نمود که تا آن زمان به دین اسلام، ایمان قلبی نداشته است. (۲: ص ۱۹۳)

این داستان اگر راست باشد، دورویی والی اصفهان و امکان سرسپردگی او به بیگانگان را بیش‌تر می‌کند؛ زیرا در آن دوران هرگز نامسلمانی به فرمان‌روایی ولایات گمارده نمی‌شد. پس او در دین‌داری، دولت ایران را فریب می‌داد و احتمال دارد که کارگزار روس بوده و با توجه به مدارک تاریخی دیگر؛ مانند یادداشت‌های «کینیاز دالگورکی»، احتمال دل‌بستگی او به روسیه‌ی تزاری قوی می‌نماید.

به دنبال این پیش‌آمد، منوچهرخان حمایت خود را از باب، آشکارتر ساخت و آزادانه به تبلیغ و ترویج او پرداخت. این امر بر مردم اصفهان گران آمد و نومید از عنایت فرماندار، شکایت به شاه بردند. محمدشاه نیز دستور داد سیدعلی محمد به تهران روانه شود. معتمد برای فریب مردم و فرونشاندن فریاد آنان سیدباب را با گروهی سوار، به سوی پایتخت روانه کرد و در پنهان، ترتیبی داد تا او را شبانه و به گونه‌ای زیرکانه به عمارت سرپوشیده‌ی او بازگردانند. (۲: ص ۲۰۰) از آن پس، علی محمد در اندرون قصر خورشید پذیرایی شایان توجهی می‌شد و معتمد برای تکمیل عیش و کامرانی او، برایش دوشیزه‌ی زیبایی را به زنی گرفت. <sup>۱</sup> هرشب

۱. همسر نخست باب در شیراز مانده بود و این، دومین زنش می‌باشد که گویا بسیار زیبا بوده. پس از مرگ باب، جانشین او و دیگر مریدانش بر وی تاخته و به وصالش رسیده‌اند، به طوری که بهائیان، امروزه او را «ام الفواحش» می‌خوانند. و نیز ر.ک: (۱۰: ص ۱۱) و (۱۱: ص ۱۰۵).

کسانی از یار و اغیار به عمارت سرپوشیده می‌آمدند، گفتارش را می‌شنیدند و بابت او را تبلیغ می‌کردند. (۷: ص ۷۵)

پافشاری معتمدالدوله در نگهداری باب و سرپیچی او از فرمان حکومت مرکزی، خود نشان از روابط غیر معمولی بین آنان دارد و این پرسش را پیش می‌آورد که: آیا منوچهر گرجی جز به پشت گرمی دولتی بیگانه می‌توانست چنین سرسختی و خودرأیی به خرج دهد و به فرمان شاه ایران وقعی ننهد؟ اقتدار مبتنی بر زور شاه به کم‌تر کسی اجازه‌ی چنین نافرمانی را می‌داد، مگر آن که پشت او به اقتدار دیگری گرم باشد.

معتمدالدوله از هیچ کوششی برای تشویق، تحریک و تطمیع سیدعلی محمد کوتاهی نکرد. به اعتراف منابع بایان، به جز فراهم کردن یک زندگی استثنایی در عمارت زیبا و کاخ باشکوه حاکم ثروتمند، برخورداری از بهترین خوراک و پوشاک، داشتن همسری ماهروی و خوش اندام و فراهم آوردن امکان رفت و آمد مرتب مریدان و بازار گرم تبلیغ، وعده‌هایی نیز به او می‌داد و دورنماهای خیال‌انگیزی بر پرده‌ی ذهن و پندارش می‌کشید؛ چنان که به او پیشنهاد کرد مبلغ چهل میلیون فرانک ثروت خود را در اختیارش بگذارد، (۸: ص ۱۱۴) میرزا آقاسی را از صدارت بیندازد، محمدشاه را به پی‌روی از آیین او وادارد، خواهر شاه را برایش خواستگاری کند، هزینه‌ی عروسی را نیز بپردازد و سرانجام، شاهان جهان را مطیع و مرید او گرداند، روحانیان و دانشمندان دینی را از روی زمین براندازد. (۲: ص ۲۰ و ۲۰۲) و (۸: ص ۱۶۷) در ادامه‌ی وعده‌ها منوچهرخان گرجی اضافه می‌نماید که اگر شاه ایران نپذیرد، به زور دست زده، سپاه آرایبی کرده و تا دو سال با دولت قاجار می‌جنگد! (۱۱: بخش سوم: ص ۹۳) با توجه به همین حمایت‌ها و وعده‌هاست که احتمال استفاده‌ی روسیه از سیدعلی محمد باب برای آشفته ساختن اوضاع ایران و شکستن کیان و اقتدار دینی آن آشکار می‌گردد. جنگ‌های ایران و روس صلابت یک ملت معتقد را به آنان نشان داده بود و هرچند این جنگ‌ها با موفقیت روس به پایان

رسید، اما در همین گیرودار، نقطه‌ی قوت ملت ایران که همان هویت شیعی آن می‌باشد، آشکار شد. پس چه بهتر که با مذهب به‌جنگ مذهب بروند و این اقتدار را بشکنند؛ زمینه‌ی این کار را هم شیخی‌گری فراهم آورده بود.

چند ماهی نگذشت که معتمد از دنیا رفت و راز پنهانی سکونت باب در اندرونی حاکم اصفهان آشکار گشت. «گرگین‌خان»، برادرزاده‌ی معتمد که وارث او و نایب‌الحکومه بود، به میرزا آقاسی خبر داد که باب در سرای عمومی من پنهان شده است. میرزا آقاسی نیز دستور داد که او را به تهران بفرستند، اما پس از هم‌اندیشی با دیگر وزیران، این کار را روا ندید، پس در نزدیکی پایتخت در «روستای کلین» دستور دیگری دریافت شد که: باب باید به‌سوی آذربایجان (تبریز) فرستاده شود. در نتیجه او را در میانه‌ی سال ۱۲۶۳ در «قلعه‌ی ماکو» در خارج تبریز که دور از آبادی است، زندانی کردند. کم‌تر از یک سال، علی‌محمد باب در ماکو گرفتار بود، ولی پیروانش با دادن رشوه به نگهبانان، به دیدار او می‌رفتند یا نامه و پیغام رد و بدل می‌کردند. (۲:ص ۲۳۳) و (۱۲:ص ۱۹۱) و (۷:ص ۹۰۰)

در همین هنگام بود که بایان به‌نخستین دست‌یازی و کشتار علیه مخالفان خویش پرداختند. نقش‌آفرینان اصلی این صحنه، سه نفر بودند: یکی طاهره‌ی قزوینی (قره‌العین)، دیگری میرزا حسین‌علی نوری و مهم‌تر از همه، میرزا صالح شیرازی (معروف به ملا عبدالله). چنان‌که پیش‌از این گفتیم، به‌هنگام سفر شیخ‌احمد احسایی به قزوین، میان او و ملا محمدتقی قزوینی (شهید ثالث) بحث و گفت‌وگو در گرفت و سرانجام این برخورد با تکفیر شیخ‌احمد از سوی عالم قزوینی پایان پذیرفت و آسیب شدیدی به آبروی شیخ در قزوین و تمامی ایران وارد آورد. پس از آن نیز دیگر دانشمندان شیعه متوجه این امر شده به تکفیر شیخ‌احمد و سید رشتی پرداختند. پس از درگذشت سید کاظم رشتی، جانشینان او به‌ویژه سید علی‌محمد گرفتار همین ممانعت و مخالفت شهید ثالث بودند.



وقتی قره‌العین و یارانش به قزوین وارد شدند، به تبلیغ و جلب ذهن‌ها و قلب‌ها به سوی باب و قره‌العین پرداختند. پس از چند روز، ملاصالح، پدر طاهره، از روی علاقه‌ی پدر و فرزندی، و عمویش ملامحمدعلی - که از قبل با او سازگاری داشت - با او همراه شدند، اما هردوی آنان به قره‌العین سفارش می‌کردند که با عموی دیگرش (شهید ثالث) و فرزند او ملامحمد امام‌جمعه که شوهر او بود، کنار آمده، سخن از اعراض نگوید. قره‌العین در پاسخ می‌گفت: "میان خبیث و طیب، و کافر و مؤمن، ضدیتی لا کلام است" از این رو به همان صورت از شوهر نافرمانی می‌کرد و حتی از فرزندان خویش هم گذشت. رفتار او باعث رنجش شهید ثالث و فرزندش (شوهر طاهره) شد و از آن‌جا که آنان با شیخیان و بابی‌گری مخالفت می‌ورزیدند، طاهره تصمیم به رویارویی با آنان گرفت.

به گواهی خود بهائیان، پیش از وقوع حادثه، قره‌العین به همه‌ی بایان به‌جز شیخ‌صالح کرمانی، میرزا صالح شیرازی و ملاابراهیم محلاتی دستور داد که از قزوین بیرون روند، و اعلام کردند که فتنه و آشوبی در پیش است. (۱۲:ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۴۲۴) و (۷:ص ۱۲۰)

دو هفته پس از این فرمان، در سپیده‌دمی که ملامحمدتقی قزوینی در مسجد به عبادت مشغول بود، میرزا صالح شیرازی، میرزاهادی فرهادی، شیخ‌صالح کرمانی، ملاابراهیم فراهانی و یک تن دیگر به بالین وی آمده، با ضرب نیزه و خنجر بر سر، روی، شکم و پهلوی او زده و گریختند. (۱۱:ص ۲۶۹) البته ملامحمدتقی در همان ساعت از دنیا نرفت و تا سه روز زنده ماند. او برای این که فتنه و آشوبی بر پا نشود، وصیت کرد که به کسی تعرض نکنند؛ زیرا او قاتل را بخشوده است. با وجود این، حکومت وقت به ملاحظه‌ی افکار عمومی، قاتلان را دستگیر و روانه‌ی تهران کرد. قره‌العین نیز در قزوین زیر نظر قرار گرفت. (۱۳:ص ۵۴۳) در این حال، نوبت به میرزا حسین علی نوری (بهاء‌الله) از دیگر نسردهندگان فرقه‌ی باییه رسید تا دست به کار شود.

وی برای نجات زندانیان به تکاپو افتاد و پول و انعام زیادی به زندان‌بان‌ها داد تا بر آن‌ها سخت نگیرند و زمینه‌ی گریزشان را فراهم سازند. چون میرزا صالح را فراری دادند،<sup>۱</sup> کلاتر تهران آگاه شد و بهاء‌الله را نیز به اتهام دخالت و هم‌کاری در این جنایت گرفتار نمود و به زندان انداخت، ولی آشنایان میرزا، هم‌چون آقاخان نوری و برادرش جعفرقلی‌خان، میانجی‌گری کرده، آزادش ساختند. (۱۹:ص ۳۱ و ۳۴) و (۲:ص ۲۷۲ و ۲۷۳) و (۱۵:ص ۹۱ و ۹۲)

دخالت بایان به‌ویژه این حضرات در شهادت ملا محمدتقی آن‌چنان آشکار است که مورخان بهائی هم نتوانسته‌اند منکر آن شوند. فاضل در کتاب تاریخ نبیل، ضمن بیان اماکن قزوین می‌نویسد: "و مسجد حاجی که در آن‌جا به دست بایه کشته شد." (۱۱:ص ۳۸۹)

در زمان دست‌گیری قاتلان، میرزاهادی فرهادی گریخته، به تهران رفته و خبر تحت نظر بودن قره‌العین را به بایان آن‌جا - که بهاء‌الله در رأس آن‌ها بود - رساند. تصمیم بر این شد که به هر ترتیب، خود را به قزوین رسانده و قره‌العین را بربایند. میرزاهادی فرهادی پنهانی به قزوین آمده، به کمک زنان فامیل خود قره‌العین را ربوده، به سوی تهران روانه شدند. آنان یکسر به «اندرمان» در نزدیکی شاه عبدالعظیم رفته و طی نامه‌ای بهاء‌الله را از ورود خود آگاه کردند. بهاء‌الله نیز به اندرمان شتافته و هنگام عصر به آن‌جا رسید. آن‌ها شبانه به طرف تهران رهسپار شده و به منزل شخصی بهاء رفتند. (۲:ص ۲۸۲ و ۲۸۳) و (۱۴:ص ۳۰۶)

در جمادی‌الاولی سال ۱۲۶۴ ق حاجی میرزا آقاسی دستور داد علی‌محمد باب را از ماکو به چهریق (قلعه‌ای در نزدیکی شهر شاهپور آذربایجان) منتقل سازند تا کم‌تر در دسترس مریدانش باشد که با دادن رشوه، با آزادی تمام به دیدارش می‌شتافتند. این کار آقاسی به غضب

۱. میرزا صالح پس از گریز، در خانه‌ی «رضاخان ترکمان» پنهان شد و سپس با هم‌دستی او به مازندران رفت، ولی در جریان نبرد طبرسی به سزای خود رسید و کشته شد. (۱۴:ص ۳۰۲) و (۲:ص ۲۷۱).

باب و بایان دامن زد و سبب رویدادهای چندی شد که برخی بدون آگاهی محمدعلی و بعضی به دستور او انجام گرفت. در این میان، نخستین حادثه به «بدشت» موسوم است.

در سال ۱۲۶۴ بزرگان اصحاب باب، گردهم آیی مهمی در دشت «بدشت» برگزار کردند که موضوع آن دو چیز بود: یکی چه‌گونگی نجات و خلاصی نقطه‌ی اولی (باب) و دیگری بحث در تکالیف دینی و این امر بود که آیا فروع اسلام دگرگون خواهد شد یا نه؟ (۷:ص ۱۲۷) به عبارت دیگر، گردهم آمدند تا با هم‌اندیشی بدانند باب کیست و تکالیف ایشان چیست؟ (۸:ص ۳۰۶) قره‌العین و میرزا حسین علی به همراه گروهی از بایان، با تدارک کافی از تهران به سوی بدشت شتافتند (۱۴:ص ۳۰۶) و میرزا محمدعلی بارفروش یا حضرت اعلی (قدوس) نیز با همراهانش از خراسان به آن‌ها پیوست.

هشتاد بابی بیست و دو روز در آن دشت زیبا مهمان میرزا حسین علی بودند. (۸:ص ۱۷۲) او که به علت زیبایی، مریدانش او را «جمال مبارک» می‌خواندند، در بدشت پیش‌نماز جماعت پرشماری بود (۷:ص ۱۲۸، ۱۲۹ و ۲۷۱) و بقیه پشت سر او نماز می‌گزاردند. هر شب قره‌العین، میرزا حسین علی، و میرزا محمدعلی بارفروش با یک‌دیگر خلوت می‌کردند (۱۴:ص ۳۰۷) و بامدادان دست‌آورد گفت‌وگوهای خود را به صورت نوشته‌ای به سبک آثار باب، در جمع بایان می‌خواندند و سرانجام تصمیم گرفتند با آن که باب هنوز داعیه‌ای جز نیابت نداشت و خود را قائم نمی‌دانست، دیانت اسلام را منسوخ دانسته (۱۴:ص ۳۰۷) و حکم بر بی‌تکلیفی نمایند.

روزی قره‌العین برای فراهم کردن زمینه‌ی اعلام نسخ دین اسلام گفت که من زن هستم؛ چرا که ارتداد زنان در اسلام موجب قتل نیست، بلکه باید آن‌ها را نصیحت کرد و پند داد تا به اسلام بگردند. او ادامه داد که در غیاب قدوس، این مطلب را گوشزد می‌کنم؛ اگر پذیرفته شد، که چه بهتر و گرنه، قدوس بکوشد تا مرا نصیحت نماید. در مجلسی که در آن بهاء‌الله نیز

خود را به مریضی زده و به بهانه‌ی زکام حاضر نشده بود، پرده از چهره و قامت خود برگرفت و حقیقت مقصود را بیان نمود.<sup>۱</sup> میان قدوس و طاهره جنگ ساختگی در گرفت؛ قدوس بر آشفته، طاهره را عایشه خواند (۱۲:ص ۱۸۷) و شمشیر آخته از نیام برکشید تا کارش را بسازد. ولی دهان قره‌العین به گفتار شیرین گشوده شد و ظهور کلی، آغاز قیامت کبری و فسخ شریعت اسلامی را اعلام نمود. (۲:ص ۲۹۷ تا ۲۹۹) آن گاه بر مرکب نشست، شمشیر برهنه به دور سر چرخانیده و در حال تاختن شعار می‌داد و دیگران پاسخ می‌گفتند. (۱۱:ص ۳۲۵) در پایان، فریاد خدایی خویش را به گوش همگان رسانید. (۱۶:ص ۲۵۵) جمال مبارک (بهاء الله) میان آنان آشتی داده و صلاح دید که طاهره در خدمت آنان باشد تا نزاع پایان یابد. (۱۷:ص ۵) ولی جانمازها که تا آن وقت، گسترده بود، برای همیشه برچیده گشت و مهرهای نماز، «بت» نام گرفت و شکسته شد. (۱۷:ص ۶) اوضاع اخیر سبب شد که عموم حضار بر آشوبند؛ برخی از باییت بازگشتند، گروهی به تردید افتادند، دیگرانی چند فرصت را غنیمت شمرده روی از پی‌روی قرآن بر تافته و دنباله‌روی هوای نفس گشته و سرانجام قدوس و طاهره هم کجاوه شدند و اشعار و تصنیف‌های پرهیجانی سرودند.<sup>۲</sup> (۱۷:ص ۳۹۹)

۱. به گفته‌ی تاریخ نیکولا، در بدشت قره‌العین این گونه حجاب برگرفت که در آن مجلس، بر حسب معمول، پشت پرده نشسته بود و صحبت می‌کرد. در آن روز قیچی کوچکی به‌خادمه‌ی خود سپرده بود تا در وسط نطق، پرده را بیندازد. خود نیز آن روز آرایش تمام کرد، لباس حریر سفید پوشید و بر حسب حال، نطقش نیز با عشق و جذبه توأم بود. در وسط نطق، پرده بر افتاد و قره‌العین در کمال زیبایی با زیورهای آن روزی در نظرشان جلوه گر شد. عده‌ای بر حسب عادت اسلامی و عفت ذاتی فوراً چشم بستند و برخی دیگر برعکس چشم گشاده دل به آن دلبر دادند. قره‌العین پس از دعوی ظاهری با خادمه، روی به جمعیت نموده و گفت: "اهمیت ندارد. مگر من خواهر شما نیستم و مگر شما به تغییر احکام اسلامی معتقد نشده‌اید؟ آری من خواهر شما هستم و نظر شما بر من حلال است"!!!

۲. طاهره خالی از فضل و ادب نبوده، ولی به آن حدی که شهرت یافته نیز دارای فضایل نبوده است. مثلاً غزلی به او نسبت می‌دهند که دو بیت آن به شرح زیر است:

به چه روالت بریکم نرنی بزن که بلی بلی ←

لمعات وجهک اشرف بشعاع طلعتک اعتلا

این رفتار گستاخانه در محیطِ حدود یک صد و بیست سال پیش، چنان واکنشی به‌دنبال داشت که مسلمانان آن ناحیه‌ها به‌خشم آمده و بر آن گروه بی‌پروا که بنا به‌میل نفسانی خود، حدود و احکام ربانی را شکسته بودند، حمله‌ور گشته و آنان را سخت تنبیه نمودند (در نزدیکی روستای نیالا). (۱۷:ص ۳۰۰) به‌دنبال این جریان، قره‌العین و بهاء به «نور» مازندران رفتند و چند صبحی در منزل ییلاقی میرزا به‌سر بردند. (۱۱:ص ۳۰۱) بایان نخستین در برابر این پرده‌داری‌ها واکنش سختی نشان دادند؛ چنان‌که بایان مراغه پس از آگاهی از این قضایا، از بابت بازگشته و کارهای بدشتیان را نکوهیده خواندند. (۱۱:ص ۵۸) «ملاحسین بشرویی» شخصیت دوم بایه که او را «باب‌الباب» می‌نامیدند، به‌هنگام شنیدن اخبار بدشت، بنا به‌نوشته‌ی تاریخ ظهورالحق گفت: "اگر من در بدشت بودم، اصحاب آن‌جا را با شمشیر کيفر می‌نمودم." (۱۱:ص ۱۱۰) به‌این ترتیب، روشن می‌شود که تا آن زمان، وجاهت باب به‌نیابت او از امام زمان (عج) بود و به‌مجرد جدا شدن این فرقه از دین و اندیشه‌های اسلامی، گروه بسیاری روی از آنان برتافتند.

رویداد مهم دیگری که در همین اوقات پیش آمد، مجلس ولی‌عهد در تبریز بود. در زمان ولی‌عهدی ناصرالدین‌شاه، در شعبان ۱۲۶۴ به‌دنبال برخاستن سر و صدای بدشت، برای این‌که کاوش و پی‌جویی بیش‌تری در عقاید باب صورت گیرد، او را از چهاریق به تبریز احضار

این شعر با تخلص «بنشین چو صحبت و دم‌به‌دم» از «ملا باقر صحبت لاری» است که در دیوان او درج شده است، اما غزل دیگری نیز به او نسبت می‌دهند که بسیار مشهور است و هنوز هم آن را از طاهره می‌دانند.

گر به تو افتدم نظر چهره‌به‌چهره رویه‌رو	شرح دهم غم ترا نکته‌به‌نکته مویه‌مر
از پی دیدن رخت هم‌چو صبا فتاده‌ام	خانه‌به‌خانه در به‌در کوچه‌به‌کوچه کویه‌کو
دور دهان تنگ تو عارض عنبرین خطت	غنچه‌به‌غنچه گل‌به‌گل لاله‌به‌لاله بویه‌بو
می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام	دجله‌به‌دجله یم‌به‌یم چشمه‌به‌چشمه جویه‌جو
مهر تو را دل حزین بافته بر قماش جان	رشته‌به‌رشته نخ‌به‌نخ تاربه‌تار پویه‌پو
در دل خویش طاهره گشت و نجست جز تو را	صفحه‌به‌صفحه لابه‌لا پرده‌به‌پرده تویه‌تو

نمودند. در نخستین روزهای ورود به تبریز، سیدعلی محمد نزد یکی از بایان به نام «شیخ علی ترشیزی» (ملقب به عظیم) دعوی قائمیت نمود و این برای نخستین بار بود که او از مهدویت خود بی‌پرده دم می‌زد. (۲۰:ص ۳۱۷) سیدعلی محمد در مجلسی که با حضور ولی‌عهد، چندتن از ندیماناش و برخی از علمای درباری تبریز که عمویشان از شیخیه بودند، برگزار شد، احضار و بازجویی شد که خوش‌بختانه برای گزارش آن مجلس، سند محکمی در دست است و آن، «کتاب کشف‌الغطاء»<sup>۱</sup> است. در این کتاب، متن نامه‌ی ولی‌عهد به محمدشاه آمده که در بردارنده‌ی رویدادهای جلسہ‌ی مزبور می‌باشد؛ فرازهایی از آن را در این جا می‌آوریم.

"صورت عریضه‌ی ولی‌عهد به محمدشاه"

"قربان خاک پای مبارکت شوم... اول حاج ملامحمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می‌گویی: من نایب امام هستم و بایم، و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری تو است. گفت: «بلی حبیب من؛ قبله‌ی من؛ من نایب امام هستم و باب امام هستم و آن چه گفته و شنیدی، راست است. اطاعت من بر شما لازم است... به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشید، منم. آن که چهل هزار علما منکر او خواهند شد» پرسیدند: "این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر او خواهند گشت؟" گفت: "اگر چهل هزار نباشد، چهار هزار که هست... " بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: "اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می‌کنم" و شروع کرد به خواندن این فقره: "بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات والارض كما خلق هذه العصا آیه. من آیاته". اعراب کلمات را به قاعده‌ی نحو غلط خواند تا «السموات» را به فتح خواند. گفتند:

۱. «کشف‌الغطاء عن حیل الاعداء» کتابی مفصل در رد یکی از منشورات ادوارد براون انگلیسی (نقطه‌الکاف حاج میرزا جانی کاشی است) که به فرمان عباس افندی توسط ابوالفضل گلپایگانی تألیف شد و چون با مرگ وی کتاب نیمه تمام ماند دایی‌زاده‌ی او سیدمهدی گلپایگانی آن را به کمک یادداشت‌های ابوالفضل به پایان رساند.



"مکسور بخوان" آن‌گاه "الارض" را مکسور خواند. امیراصلان عرض کرد: "اگر این قبیل فقرات، آیه باشد، من هم توأم تلفیق کرد" و عرض کرد: "الحمد لله الذی خلق العصا کما خلق الصبح والمساء." باب بسیار خجل شد. بعد از آن، مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند، جواب گفتن نتوانست... چون مجلس گفت‌وگو تمام شد، جناب شیخ‌الاسلام را احضار کرده، باب را با چوب مضبوط زده، تنبیه معقول نموده، توبه کرده و بازگشت و از غلط‌های خود انابه و استغفار کرد و التزام به مهر سپرد که دیگر از این غلط‌ها نکند... امر، امر همایونی است...  
انتهی". (ص: ۲۰۱ تا ۲۰۴)

گلپایگانی به دنبال این قسمت، متن توبه‌نامه‌ی باب و پاسخ علما به او را در کشف‌الغطاء بدین گونه نقل می‌کند:

"چون در این عریضه، انابه و استغفار کردن باب و التزام باب به مهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب، چنین به نظر می‌آید که صورت همان دستخط مبارک را نیز محض تکمیل فایده، در این مقام مندرج سازیم و به دقت اولی‌البصائر واگذاریم."

صورت دستخط علی محمد باب به ناصرالدین شاه در اوقات ولی عهدی وی در تبریز چنین

است:

"فداک روحی... اشهد الله ومن عنده که این بنده‌ی ضعیف را مطلق علمی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد؛ اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرف است... و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده، از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تاییم حضرت او را، و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. استغفرالله ربی واتوب الیه من ان نسیب الی الامر، و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت‌الله (عج) را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و

آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایت سلطانی و رأفت خود سرافراز فرمایند والسلام."

صورت پاسخی که مجتهدان تبریز در بالای آن ورقه نوشته‌اند، چنین است:

"سیدعلی محمد شیرازی، شما در بزم همایونی و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا، ولی عهد دولت بی‌زوال - ایده الله و سده و نصره - و حضور جمعی از علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردید که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل... و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است، شبهه‌ی خبط دماغ است." (۲:ص ۲۰۴ و ۲۰۵)

در مورد سند رسمی توبه‌نامه‌ی باب، گلپایگانی در پاورقی همین کتاب چنین نگاشته است:

"اصل این دو، مکتوب و بعضی مکاتیب رسمی اخری را که مندرج می‌گردد، پس از خلع محمدعلی شاه که مخازن دولت به تصرف ملتیان درآمد، یکی از محبین تاریخ، عکس برداشته و مندرج و منتشر ساخته است." (۲:ص ۲۰۵)

بنابراین، باب پیش از گذشتن یک هفته از ادعای مهدویتش، به سبب فقط یازده ضربه چوب که به کف پای وی زده شد (۱۱:ص ۲۴۷) دست از تمامی دعاوی شست و علمای تبریز، وی را نابخرد و پریشان‌احوال دانسته، فتوی به قتل او ندادند و علی محمد دوباره به چهریق بازگردانده شد و به شدت از تماس وی با بایان جلوگیری شد.

محمدشاه در شوال ۱۲۶۴ درگذشت، شاهزادگان و درباریان، گرفتار امور جانشینی وی شدند و اوضاع کشور نابسامان گردید. بایان نیز فرصت را غنیمت شمرده، سر به شورش برداشتند و به تدریج سه جنگ خونین داخلی که مهم‌ترین آرزوی دشمنان این آب و خاک بود، در سه نقطه‌ی ایران به راه انداختند. انگیزه‌ی این نبردها فرمان‌های پی‌درپی خود باب بود که در گذشته به ایشان نگاشته بود:

نخستین جنگ در روزهای آغازین پادشاهی ناصرالدین‌شاه در قلعه‌ی شیخ طبرسی مازندران آغاز شد و رهبری آن به عهده‌ی «ملاحسین بشرویی» و پس از کشته شدن وی،

به دست «میرزا محمدعلی بارفروش» (قدوس) بود که در ماه رجب ۱۲۶۵ با شکست کامل بایان به پایان رسید.

دومین برخورد در شهر نیریز با قیام «سیدیحیی دارابی» بر پا شد که در شعبان ۱۲۶۴ با مرگ سیدیحیی به انجام رسید.

سومین نبرد نیز در زنجان به رهبری «ملا محمدعلی» زنجان‌ی میان بایان و دولتیان در گرفت و در ربیع‌الاول ۱۲۶۷ با کشته شدن ملا محمدعلی پایان یافت. این سه جنگ آسیب جانی و مالی فراوانی به دنبال داشت، هزاران نفر را به کشتن داد و عامل عمده‌ی اعدام باب گردید. (۱۸:ص ۱۳۰).

چون نبردهای داخلی به اوج خود رسید، دولت وقت به ریاست میرزاتقی‌خان امیرکبیر، چاره را در ریشه‌کنی سیدباب دید (۷:ص ۳۲۲ و ۲۴۹) اما علما وی را پریشان‌عقل دانسته، به علت دیوانگی برای او فتوای قتل صادر نمی‌کردند. سرانجام، پافشاری مأموران دولتی سبب شد که برخی از علما حکم به اعدام نمایند. آواره در تاریخش به روشنی می‌نگارد: "بیش‌تر روحانیون تبریز به عذر جنون، از فتوا پوزش خواستند" (۷:ص ۲۴۱) و شوقی در جلد نخست «قرن بدیع» امیرکبیر را عامل اصلی قتل سیدعلی محمد می‌داند. (۸:ص ۲۵۶)

به هر حال، سید باب به همراه یکی از مریدانش، میرزا محمدعلی زنوزی در روز دوشنبه ۲۷ شعبان ۱۲۶۴<sup>۱</sup> در تبریز تیرباران گردید. در مورد قتل علی محمد، معروف است که در وقت اعدام، باب و میرزا محمدعلی را با طناب بسته، از دیواری آویزان کردند. پس از شلیک، به دلیل دودی که از آن تفنگ‌های باروتی بیرون می‌آمد، چند لحظه چیزی دیده نشد. پس از آن که دود به کنار رفت، دیدند که میرزای زنوزی تیر خورده و به زمین افتاده، ولی باب در آن جا نبود.

۱. بهائیان این روز را ۲۸ شعبان می‌دانند.

پس از جست‌وجو معلوم شد که تیر به طناب خورده، وی نیز به زمین افتاده و به اتاقی دیگر فرار کرده است. مأموران پس از اندک کاوشی او را یافته، دوباره به دیوار بسته و اعدامش کردند. به نوشته‌ی «کنت دو گوینو فرانسوی» در فصل «کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی» و به شهادت مورخان مسلمان، جسد او در خندق بیرون شهر، خوراک درندگان شد، ولی بهائیان بر این باورند که نعش وی توسط سلیمان‌خان افشار که از طرف میرزا حسین‌علی مأمور بوده (۷:ص ۲۴۹)، از خندق دزدیده شده؛ نخست به کارخانه‌ی حریربافی حاج‌احمد میلانی بابی برده شده و از آنجا به تهران و پس از مدت زیادی. (نزدیک به ۶۰ سال) به حيفا حمل و در مکان مخصوصی (مقام اعلی) مدفون گردید.

کنسول روس در تبریز در مراسم اعدام علی‌محمد حضور می‌یابد و می‌گیرد. (۷:ص ۲۴۸) فردای آنروز با نقاشی چیره‌دست بر سر نعش باب آمده از آن عکس برمی‌دارد. (۸:ص ۲۵۷) و (۱۱:ص ۲۵۹) احمد میلانی بابی نیز که گفته می‌شود پنهان‌کننده‌ی جسد اوست، از حمایت‌شوندگان دولت روسیه‌ی تزاری بوده است. (۸:ص ۲۴۹)

با توجه به شرح واقعه‌ها، روشن شد که جنبش بایان در چه زمینه‌ای، با همکاری چه کسانی، کی و چه گونه آغاز شده و رشد کرد. در گفتار بعد به بیان ادامه‌ی رویدادهای شکل‌دهنده‌ی دنباله‌ی این جنبش می‌پردازیم.

## ۲- شاخه‌های ازلیه و بهائیه

در این گفتار به شرح رخدادها و عمل کرد کنشگران جنبش ازلیه و بهائیه می‌پردازیم: پس از برکناری امیرکبیر و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری، میرزا حسین‌علی نوری که به دستور امیرکبیر به عراق تبعید شده بود، به ایران بازگشت. هم‌زمان با ورود او، گروهی از بایان بر آن شدند تا مانند ماجرای شهید ثالث، از خون‌ریزی و آدم‌کشی برای پیش‌برد مقاصد خود

کمک بگیرند. آنان برای این کار، چند نفر بابی به سرکردگی محمدصادق تبریزی با ششلول و قداره به ناصرالدین شاه حمله‌ور شدند تا وی را نابود سازند؛ چون تقدیر موافق نیامد و شاه جان سالم به در برد، فرمان دست‌گیری و اعدام بابیان را داد و در این هنگام، گروهی از آنان که میرزا حسین علی نیز در میانشان بود، گرفتار شدند. قرائن بسیاری حاکی است که بهاء‌الله به سبب جایگاه والایی که در آن هنگام در میان بابیان داشت، از این تصمیم خطیر باخبر بوده و حتی به باور از میان، وی سمت طراحی آن را نیز داشته است. (۵:۱۹ و ۶)

به هر حال، از بین آن زندانیان فقط میرزا حسین علی بود که با حمایت جدی دولت امپراتوری روسیه‌ی تزاری نجات یافت و برای همیشه به خاک عراق تبعید و ناچار شد تا همراه بستگان نزدیکش رهسپار دیار عثمانی گردد. (۱۰:۹۶ و ۲۰:۱۹۸)

پس از عزیمت وی، «صبح ازل» نیز با لباس مبدل و نام مستعار، راه بغداد را در پیش گرفت و به او پیوست. در بغداد، میرزا حسین علی شیوه‌ی پیشین را ادامه داد. او ازل را در پس پرده و دور از انظار بابیان نگه داشته، همواره به سیر و سیاحت می‌فرستاد و در عمل، سمت رهبری و ریاست بابیان را به خود اختصاص داده بود و آنچه می‌خواست، انجام می‌داد. از طرفی چون میان یاران باب، زمزمه‌ی دعاوی تازه پیدا شده بود و میرزا حسین علی نیز خود چنین خیالی در سر داشت، سخت به کوبیدن رقیبان پرداخت و بازار آشوبگری و آدم‌کشی را رونق داد. این رفتار سبب گردید که فساد و هرج و مرج در میان بابیان بالا گیرد. (۱۹: ص ۱۹۹ تا ۲۰۳)

به گواهی شوقی‌افندی، در عراق، شیوه‌ی بابیان این بود که شب‌ها به دزدیدن لباس، نقدینه، کفش و کلاه زائران اماکن مقدس، شمع‌ها، قرآن‌ها، زیارتنامه‌ها و جام‌های آب سقاخانه‌ها پردازند (۲۱: ص ۱۳۲) و نیز در ایام عاشورای حسینی در کربلا جشن و شادمانی و رقص و پایکوبی به راه اندازند. (۲۲: ص ۱۸۶) این سنت بی‌شرمانه از قره‌العین به یادگار مانده بود. (۸: ص ۳۲۹) این گستاخی‌ها خشم مسلمانان آن ناحیه‌ها را به شدت برانگیخت، به حدی که بابیان

جرات عبور از گذرگاه‌ها و حضور در محافل را نداشتند. (۸: ص ۱۲۳) خود بهاء‌الله در کتاب «مائده‌ی آسمانی» چنین شهادت می‌دهد:

"جميع الملوك، اليوم این طایفه را اهل فساد می‌دانند چه که فی‌الحقیقه در اوایل، اعمالی از بعضی از این طائفه ظاهر [می‌شد] که فرائض ایمان مرتعد [می‌شد]،<sup>۱</sup> در اموال ناس من غیران تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند و حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی‌نمودند." (۲۲: جزء ۷ ص ۱۳۰)

دخالت میرزا حسین علی در این فاجعه‌ها حقیقتی است که در نامه‌ی رسمی میرزا سعیدخان، وزیر خارجه‌ی وقت به میرزا حسین خان، سفیر ایران در دربار عثمانی به آن تصریح شده است.<sup>۲</sup> عباس‌افندی نیز در «مکاتیب» به‌طور ضمنی بدان اشاره کرده و می‌نویسد:

"زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه‌ی شب جرات مذمت نمی‌نمود و جسارت بر شناعت نمی‌کرد. (۱۶: ص ۱۷۷)

رفتار زشت و آشوبگرانه‌ی بایان سبب شد که در سال ۱۲۸۰ ق حکومت عثمانی، آنان را از عراق به استانبول تبعید کند. به‌گفته‌ی بهائیان، در آغاز این سفر بود که میرزا حسین علی داعیه‌ی خویش را ابراز نمود و مدعی مقام «من یظهر اللهی» شد. در این ادعا بهاء‌الله رقیبانی نیز داشت که از میان همه، به‌علت برخی امتیازهای ویژه‌ای؛ مانند پشتیبانی مادی و معنوی دولت روسیه، بیش از دیگران بهره برد. وی در ماه دوم بهار ۱۲۸۰ در باغ نجیب پاشای بغداد، میرزا حسین علی این زمزمه را آغاز کرد و چون از بغداد به استانبول رسیدند. کم‌کم سروصدا برخاست.

۱. یعنی پشت ایمان از رفتار ایشان به لرزه در می‌آید.

۲. عین این نامه در صفحه‌ی ۱۴۸ کتاب حضرت بهاء‌الله نوشته‌ی محمدعلی فیضی گردآوری شده است.

پس از چهار ماه، کاروان بایان از پایتخت عثمانیان به «ادرنه»<sup>۱</sup> رهسپار شد و در آنجا بود که چند دستگی و جدایی بین آنان رخ داد. گروهی از بزرگان بابیه، صبح ازل را وصی باب دانستند، پیروی‌اش را لازم شمردند و «ازلی» نام گرفتند؛ جمعی دیگر داعیه‌ی بهاء‌الله را پذیرفته و خود را «بهائی» نامیدند؛ گروهی به دنبال میرزا اسدالله دیان رفتند و «دیانی» (۱۱: ص ۶۶) خوانده شدند؛ گروهی نیز دل‌بستگی پیشین خویش به زرین تاج را تجدید نموده، وی را با آن که زنده نبود، به پیشوایی برگزیده و لقب «قره‌العینی» یافتند؛ برخی دیگر ملامحمدعلی بارفروش را برتر از دیگران پنداشتند که ایشان را «قدوسی» می‌نامند؛ بعضی بایان هم دامان آن سرکردگان را رها ساخته بر کتاب بیان چنگ زده و «بیانی» شناخته شدند و سرانجام دیگرانی پشت پا به تمام این دست‌آویزها زده، خویش را تابع خواست درونی و شهود وجدانی دانسته و «عیانی» نام گرفتند. (۱۷: ص ۱۴۹).

این اختلاف‌ها آسیب شدیدی به بابی‌گری وارد آورد و در این میان جدایی بهاء و ازل، بیش از همه مؤثر بود. میرزا حسین علی اعلام داشت که وصایت ازل بی‌اساس است؛ زیرا خود او به هم‌دستی میرزا عبدالکریم قزوینی کاتب، آن را ساخته و پرداخته و برای مصلحت‌هایی چنین کرده‌اند. او ادعا نمود که از زمان زندان تهران یعنی سال ۱۲۶۹ ق به مقام پیامبری رسیده است. عباس‌افندی در «مقاله‌ی سیاح» این مطلب را چنین بازگو می‌کند: "با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند... که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاء‌الله محفوظ از تعرض ناس ماند، و چون نظر به بعضی ملاحظات، شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه‌ی این فال را به نام برادر بهاء‌الله، میرزایحیی زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاء‌الله او را

۱. از شهرهای عثمانی (در ترکیه‌ی کنونی) که در بین بهائیان به «ارض سر» مشهور است.

مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند." (۱۶: ص ۶۷ و ۶۸) صبح ازل مدعی بود که من براساس آثار باب، جانشین او هستم و برادرم هوس ریاست دارد و می‌خواهد بدین شیوه جای مرا بگیرد؛ زیرا در چنین فاصله‌ی کمی هیچ شریعتی منسوخ نمی‌گردد و هنوز مواعید کتاب بیان عملی نشده تا مظهر بعد ظاهر شود. (۱۳: ص ۳۲۷) به هر حال، این جدایی باعث شد که در ادرنه، میان بهاء، ازل و مریدانشان جنگ و دعوا، اهانت و ناسزا، تهمت و افتراء، و کشت و کشتار رواج یابد. در این کشمکش، حقایق پشت پرده‌ای که سالیانی پنهان بود، آشکار و برملا گردید. دو طرف، اسرار ناگفتنی و رازهای نهان یک‌دیگر را فاش ساختند؛ برای مثال، میرزایحیی از سوی بهاء و بهائیان به لقب‌های خر، گاو‌نر، گوساله، مار، مگس، سوسک و... مفتخر گردید و میرزا حسین علی با گستاخی تمام حرام‌زادگی برادر را اعلام داشته (۲۲: جزء ۱ ص ۴۰) و فاش ساخت که در بغداد، همسر دوم سید باب (یادگار منوچهر معتمدالدوله) مورد تجاوز و کامگیری ازل واقع شده و چون میرزایحیی وی را نپسندیده، وقف عام مریدانش نموده است. (۲۱: ص ۳۷۹) در ادامه همین گفت‌وگوها صبح ازل متهم گردید که جیره‌خوار حکومت‌های ترک و انگلیس و زیر حمایت آنهاست." (۲: ص ۳۳۱) و (۱۷: ص ۲۰۱) و سرانجام، برنامه‌ی زندگی زعیم ازلیه، از قلم برادرش چنین ارزیابی شد: "مسلم است که ازل به اکل و شرب و تصرف در ابدکار و نساء ناس مشغول بوده و اعمالی که والله خجالت می‌کشم از ذکرش، مرتکب [شده است]." (۲۱: ص ۳۱۲) از سوی دیگر، ازلیان هم بی‌کار ننشسته و گفتند: "همسر باب که سهل است، جناب بهاء دختر خودش را هم در دوران ریاست ازل به وی تقدیم نموده بوده" (۱۹: ص ۱۹) و جناب ایشان را نشاید که پیش از درمان رعشه‌ی دست‌ها و بادفتق خود! به علاج دردهای بشریت پردازند و کوس نبوت یا الوهیت زنند و... (۴۱: ص ۶۵۰)

چون دامنه‌ی دودستگی بالا گرفت و کار به کشتار رسید، دولت عثمانی به ناچار آنان را از هم جدا ساخته و در میان هر گروه، چند نفر از دسته‌ی دیگر قرار داد تا از تبانی‌ها و توطئه‌ها



جلوگیری کنند، و آن‌گاه ازلیان را به «ماغوسا» (ماگوستیا) در خاک قبرس، و بهائیان را به «قلعه‌ی عکا» در خاک فلسطین فرستاد. پس از جدایی ازلیان و بهائیان، میرزا حسین‌علی نیز به عکا تبعید و در آن‌جا ساکن شد. هنوز چندماه‌ی نگذشته بود که بهائیان، چند ازلی را که دولت عثمانی در میانشان گذارده بود، کشتند و در پی این جنایت، بهاء، پسرانش و برخی بهائیان تا چندی بازداشت و زندانی گردیدند. (۲۱: ص ۲۴۵)

صبح ازل تا پایان عمر در قبرس بود و به‌همان القاب «حضرت ثمره»، «وحید» و «مرآت» قناعت نمود. (۲۰: ص ۲۰۴) چون وی در گذشت، میرزاهادی دولت‌آبادی و برادرش میرزایحیی ریاست ازلیه را به‌عهده گرفتند و امروزه مریدان انگشت‌شمارش بدون سرپرست در برخی از نقاط ایران به‌سر می‌برند. (۲۰: ص ۲۰۵)

## منابع و مأخذ

بهای گری از آغاز تا ابتدای انقلاب مشروطه

- (۱) حامد الگار؛ «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطه».
- (۲) عبدالحمید اشراق خاوری؛ «تلخیص تاریخ نبیل».
- (۳) فرهوش بابی؛ «آیین باب».
- (۴) محمد زرندی؛ «تاریخ نبیل».
- (۵) عباس افندی؛ مقاله‌ی سیاح.
- (۶) اسد الله فاضل مازندرانی؛ «اسرار الآثار».
- (۷) آیتی (معروف به آواره)؛ «کواکب الدریه».
- (۸) شوقی افندی؛ «قرن بدیع».
- (۹) میرزا حسین علی نوری؛ «بدیع».
- (۱۰) محمد علی فیضی؛ «حضرت بهاء الله».
- (۱۱) اسد الله فاضل مازندرانی؛ «تاریخ ظهور الحق»، تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، بدیع.
- (۱۲) میرزا ابوالفضل گلپایگانی؛ «کشف الغطاء عن حیل الاعداء».
- (۱۳) عباس افندی؛ «تذکره الوفا»، حیفاء، انتشارات عباسیه، ۱۹۲۴م.
- (۱۴) نعمت الله ذکایی بیضایی؛ «تذکره‌ی شعرای بهائی»، تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع/۱۳۴۸.
- (۱۵) عباس افندی؛ «مکاتیب»، جلد دوم.

- (۱۶) عبدالحمید اشراق خاوری؛ «قاموس توفیق منبع»، جلد دوم.
- (۱۷) عبدالحمید اشراق خاوری؛ «تقویم تاریخ امر»، تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری.
- (۱۸) عزیزه خانم؛ «تنبيه النائمين»، تهران، ازلیان.
- (۱۹) شوقی افندی؛ «قرن بدیع»، جلد دوم.
- (۲۰) میرزا حسین علی نوری؛ «مائده‌ی آسمانی».
- (۲۱) میرزا حسین علی نوری؛ «مائده‌ی آسمانی» جزء هفتم.
- (۲۲) میرزا حسین علی نوری؛ «مائده‌ی آسمانی»، جزء یکم.
- (۲۳) میرزا حسین علی نوری؛ «مائده‌ی آسمانی»، جزء چهارم.

# بہائی گری در انقلاب

## مشروطہ

دکتر سید سعید زاهد زاهدانی

دانش آموخته رشته جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاہ شیراز

در دوران انقلاب مشروطه، بهائیت، راه رشد خود را تا رسیدن به چندین فرقه‌ی جدا از یکدیگر و کامل رفته بود. پس از بهاء‌الله دیگر دین‌سازی متوقف شد، اما پیروان این فرقه‌ها در قالب شیخیه، بهائیه، بابیه، ازلیه و دیگر فرقه‌های فرعی به زندگی خویش ادامه می‌دادند.

در این مقاله، به بررسی زمینه‌ی اجتماعی آن دوران که بیش‌تر با تأثیر از انقلاب مشروطه بود، پرداخته و به نقش کنشگران بهائیت در این میان توجه می‌کنیم

پس از نهضت تنباکو، انقلاب مشروطه برای از بین بردن سلطه‌ی پادشاهان جبار و خودرأی، در کشور با رهبری روحانیان و همراهی مردم برپا گردید. اما این انقلاب با حضور گروهی از روشن‌فکران غرب‌گرا از مسیر نخستین خود منحرف و به‌نوع جدیدی از استبداد منتهی گردید که می‌توان از آن به «استبداد روشن‌فکری» تعبیر کرد. در این راستا گروه‌های گسسته از فرهنگ ملی، نقش بارزی ایفا نمودند که یکی از آنها پی‌روان و وابستگان بایان و بهائیان می‌باشند. در این دوره، یحیی نوری - معروف به صبح ازل و جانشین علی‌محمد باب و رهبر ازلیان - و عباس‌افندی - مشهور به عبدالبهاء که جانشین حسین‌علی نوری شده بود - رهبری بهائیان را به‌عهده داشتند. صبح ازل ساکن قبرس، و عباس‌افندی بیش‌تر ساکن عثمانی بود. او بعد از فوت در حیفاء، کنار قبر باب به خاک سپرده شد.

در این فصل به نقش عباس‌افندی و دیگر بایان و بهائیان در انقلاب مشروطه می‌پردازیم. در ابتدا به بررسی وضعیت قدرت در زمینه‌ی اجتماعی انقلاب مشروطه می‌نشینیم و سپس به بیان نقش بایان و بهائیان در تعامل قدرت‌های موجود می‌پردازیم. گفتنی است که در این دوره،

انقلاب مشروطه بر تمامی حرکت‌های اجتماعی دیگر، تأثیر چشم‌گیری داشت و جنبش بابیان و بهائیان به همین علت و نیز به دلیل نبودن رهبرانشان در ایران، به خودی خود رونقی نداشتند، اما آنان به مقتضای طبیعت خویش در این نهضت، فعال بودند و در راستای آرمان‌های خود بر این حرکت بزرگ اجتماعی اثر گذاشتند. بیش‌تر اثر آنان در حیطه‌ی جهان‌بینی جریان‌های رونق‌گرفته‌ی بعد از امضای فرمان مشروطه می‌باشد که در باره‌ی آن سخن خواهیم گفت.

### ۱- زمینه‌ی اجتماعی انقلاب مشروطه و نقش بابیان در آن

در این عصر، اقتدار شاه در رأس ساختار دولت، و اقتدار روحانیان در رأس ملت، هم‌چنان قدرت‌های چیره بر جامعه بودند. در زمان انقلاب مشروطه، دولت ایران، فاسد و به دلیل مدیریت بد و ولخرجی‌های سردمداران آن از لحاظ مالی ضعیف بود. درخواست‌های مردم برای عدالت، آزادی و پیشرفت نیز روزافزون بود و آنان خواهان اصلاحات سیاسی بودند. در این برهه، دو خط فکری، اندیشه‌های پشت سر مقاصد سیاسی - اجتماعی این انقلاب را تغذیه می‌کردند: علمای اصولی، اصلاحات اجتماعی - مذهبی را تشویق کردند و روشن‌فکران تحصیل کرده در غرب یا متأثر از آنان، در پی الگوهای اجتماعی مردم‌سالاری اروپایی می‌رفتند. رویارویی ملت و دولت، زمینه‌ی عمومی دشمنی‌ها در این نهضت بود. در این گیرودار، برخی از بابیان که دوره‌ی تجدیدنظر در اصول و اعتقادات دینی خود را پشت سر گذاشته بودند، به گروه روشن‌فکران غرب‌گرا پیوسته و بیش‌تر بهائیان به رهبری عباس‌افندی دنباله‌ی بدعت‌های مذهبی علی‌محمد باب و حسین‌علی بهاء‌الله را گرفتند. آنان هم‌چنان خود را در برابر دو قدرت مسلط جامعه می‌دیدند که در زیر به‌جزئیات آن می‌پردازیم.

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۱۳ق (۱۲۷۵ش) با گلوله‌ی میرزا رضای کرمانی کشته شد و در

۱۸ خرداد ۱۲۷۵ش (۱۳۱۳ق) مظفرالدین‌شاه وارد پایتخت شده و با گرفتن یک وام از بانک

شاهنشاهی که هزینه‌ی تاجگذاری او را تأمین کرد، به تخت نشست (۱: ص ۲۲۲)، ولی حکومت در پی ولخرجی‌های ناصرالدین‌شاه و مدیریت بد نخست‌وزیرش، امین‌السلطان، دچار ضعف فراوان مالی گردیده و به عقیده‌ی الگار، این ضعف مالی ریشه‌ی اصلی ناآرامی‌های دوره‌ی مظفرالدین‌شاه بود. (۲: ۲۲۲۲)

سیاست شاه و دولتش دریافت وام از دیگر کشورها برای چیره شدن بر این مشکل بود. در سال ۱۳۱۸ ق. (۱۲۷۹ ش) روسیه مبلغ ۲۲/۵ میلیون روبل به حکومت ایران وام داد که بهره‌اش ۵ درصد بود و باید در مدت ۷۵ سال بازپرداخت می‌شد. پرداخت مبلغ ۵۰۰ هزار پوند به بانک شاهنشاهی که متعلق به بریتانیا بود، به عنوان غرامت برهم زدن قرارداد تنباکو و نگرفتن وام از هیچ کشوری دیگر تا بازپرداخت این وام، از شرایط اعطای آن بوده و درآمد گمرک‌های شمال ایران به عنوان پشتوانه‌ی این وام در نظر گرفته شد. وام بانک شاهنشاهی پرداخته و بقیه‌ی پول برای سفر شاه و همراهانش به اروپا هزینه گردید. (۳: ص ۲۴۰ تا ۲۵۰) دومین وام به مبلغ ۱۰ میلیون روبل از روسیه، به تأمین هزینه‌ی دومین سفر شاه و همراهانش در تابستان ۱۳۲۰ ق (۱۲۸۱ ش) به اروپا اختصاص یافت. از جمله شرایط اعطای این وام، کاستن عوارض گمرکی برای کالاهای روسیه و دولت عثمانی، و نیز واگذاری امتیاز جاده‌ی جلفا- تبریز- قزوین - تهران بود. (۴: ص ۳۸۶) در این میان نفوذ روسیه بر دولت ایران با اعطای این وام‌ها افزایش می‌یافت؛ روسیه‌ای که دشمن قدیم ایران بود و چنان‌که پیش از این گفته شد، برخی از مناطق شمالی کشور را در دو جنگ، از ایران جدا کرده بود.

پس از جنبش تنباکو، مردم و علما به قدرت خویش در صحنه‌ی سیاست ملی پی بردند. به جز پیوندهای تجاری و فرهنگی بین کشورهای اروپایی و ایران، آن‌ها و به‌ویژه کسانی که در نظام‌های جدید آموزشی، تحصیل کرده بودند، از گونه‌ی تازه‌ای از رابطه‌ی بین دولت و ملت، به نام «مردم‌سالاری» آگاه شده بودند. کشورهای اروپایی نیز در پی انقلاب صنعتی و روابط

اجتماعی به دست آمده از آن، به پیشرفت‌های مهمی رسیده بودند. بنابراین، مردم از وضعیتشان ناراضی بودند و درخواست‌ها و توقعاتشان از دولت، فزونی گرفته بود. (۵: ص ۱۷۶)

کاتوزیان نظر خویش را درباره‌ی شرایط روانی- اجتماعی نهفته در زیربنای انقلاب مشروطه چنین بیان می‌دارد:

"رشد تجارت خارجی تنها یکی از جنبه‌های تماس بیش‌تر ایران با کشورهای اروپایی بود. رقابت روس و انگلیس، دولت ایران را تضعیف می‌کرد بی‌آن‌که آن را مستقیماً با حکومت استعماری جایگزین کند. بدین‌سان ناتوانی شاه و دیوان آشکار می‌شد و مردم ایران تحقیر می‌شدند؛ مردمی که نظام سیاسی حاکم را تنها دلیل اسارت کشور می‌دانستند. رقابت روس و انگلیس، معیارهای زندگی آموزش اروپایی که تحصیل‌کردگان ایرانی آن‌ها را صرفاً ثمره‌ی اشکال مختلف حکومت مشروطه می‌دانستند، به‌نمایش می‌گذاشت و به‌آن‌ها می‌آموخت که در نظامی دیگر، مالکیت خصوصی می‌تواند امن و قدرتمند باشد، قدرت سیاسی تقسیم شود، مقام‌های دولتی از امنیت بیش‌تری برخوردار باشند و جان و مال مردم در برابر تصمیمات بی‌ضابطه، بهتر محافظت گردد. به‌نظر آن‌ها این، همه‌ی آن چیزی بود که برای ایرانی آزاد، قدرتمند و مرفه بدان نیاز بود." (۶: ص ۸۴)

از دیدگاه کاتوزیان، در زمینه‌ی اجتماعی انقلاب مشروطه، مسائل سیاسی- اجتماعی نسبت به مسائل اقتصادی، اهمیت بیش‌تری داشت. (۶: ص ۹۸ و ۹۹)

«لمبتون» زمینه‌ی فرهنگی انقلاب مشروطه را مفصل‌تر توضیح می‌دهد. به‌باور او بیش‌تر نویسندگان و گویندگان، ایران را در آن زمان، مملکت اسلام خوانده و شاه را پادشاه اسلامی می‌دانستند. جنبش اصلاحی آنان علیه بیگانگانی بود که به مملکت اسلام و مسلمانان دست‌اندازی کرده بودند نه «ایران» و «ایرانیان». (۷: ص ۳۰۱)



از نظر او یک جنبش نوگرایی توسط میرزا ملکم‌خان، مشیرالدوله و سیدجمال‌الدین اسدآبادی در ایران قرن نوزدهم آغاز شد که "جنبش دوجته بر علیه فساد و نفوذ خارجی [بود] و در عین حال به یک جنبش ملی و اسلامی تبدیل شد." (۷: ص ۳۰۵) میرزا ملکم‌خان ارمنی، وزیر ناصرالدین شاه و حدود هفده سال نماینده‌ی ایران در دربار «سنت جیمز» بود. او در مقاله‌ای با نام «کتابچه‌ی غیبی» که به ناصرالدین شاه تقدیم نمود، به پشتیبانی از قانون پرداخت و نخستین روزنامه با نام «قانون» را نیز منتشر ساخت. در همین دوره و پس از آن در دوره‌ی مظفرالدین شاه، مستشارالدوله نویسنده‌ی «یک کلمه» که حقوق انسان‌ها را در اروپا با قرآن و سنت می‌سنجید، تنها راه نجات ایران از تجاوز بیگانگان و بی‌اعتباری دربار را وضع قوانین عادلانه‌ی متناسب با اصول اسلامی، تساوی همگان در برابر قانون، آزادی افکار و نوگرایی می‌دانست. (۷: ص ۳۰۳ و ۳۰۴)

به گونه‌ای که لمبتون اشاره می‌کند، مخاطبان میرزا ملکم‌خان بیش‌تر، کارکنان دولت بودند، اما سیدجمال‌الدین اسدآبادی با مردم و گاه با علما سخن می‌گفت؛ اما او در واپسین نامه‌ای که از «زندان باب‌علی» در استانبول، برای هم‌فکرانش نوشته است، افسوس خویش را از این که تمام کوشش خویش را صرف روشنگری مردم نکرده، اعلام نموده است. (۸: ص ۲۸۱).

### ۳- نفوذ بهائیان در انقلاب مشروطه از راه روشن‌فکران

روشن‌فکران دوره‌ی مشروطه به علت اهداف ضداستبدادی، بیش‌تر در سایه‌ی رهبری علما حرکت می‌کردند و پس از برقرار شدن مشروطه با امضای فرمان آن از سوی مظفرالدین شاه کم‌کم صف خود را از علما جدا نمودند. چهره‌های مورد نظر این مقاله، از وابستگان به بایان، ازلیان و بهائیان، در این گروه قرار می‌گیرند. روشن‌فکران فعال در نهضت مشروطه که وابسته به این فرقه‌ها و عمدتاً بابی دانسته شده‌اند، عبارتند از: میرزا آقاخان کرمانی، سیداحمد روحی،

ابراهیم حکیمی، سیدجمال واعظ، ملک‌المتکلمین، علی‌محمد و یحیی دولت‌آبادی. این گروه از روشن‌فکران در زمان مشروطه بدون این که به تبلیغ باییت پردازند، افکاری مخالف با دین و علما داشتند و در راه مردم‌سالاری غربی فعالیت می‌کردند. به عبارت دیگر، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، به دنبال ضدیت خود با اقتدار روحانیت و دولت بوده، در این راه از پشتیبانی دولت‌های بیگانه برخوردار شده و از این وابستگی ابایی نداشتند؛ به گونه‌ای که خواهیم دید، عباس‌افندی در همین دوره مفتخر بود که لقب «سر» از دولت انگلستان دریافت دارد. در ادامه به معرفی برخی از این روشن‌فکران بابی و بهائی که در میان روشن‌فکران، فعال بوده و نقش توزیع‌کنندگان اندیشه‌های بی‌دینی و دموکراسی لیبرال را ایفا می‌نمودند، می‌پردازیم:

ملک‌المتکلمین از مردم اصفهان بود. او در سال ۱۳۲۱ق برابر با ۱۹۰۳م چندماه در شیراز به وعظ پرداخت. او که در بین گفته‌های خود باییت خویش را اظهار می‌کرد، با بابیان شیراز نیز در ارتباط بود و به علت این که گروهی از آنان را به دور خود گرد آورده بود. برایشان سخن‌رانی می‌کرد، او را از شیراز بیرون راندند. فرمان اخراج او از استان فارس به اصفهان نیز به حاکم آباده داده شد. (۹: ص ۷۰۸).

به عقیده‌ی ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی از نظر فکری یکی از مؤثرترین فعالان نهضت مشروطه بود. او "پس از چندی به مصاحبت شیخ‌احمد روحی کرمانی به استانبول رفته، زمانی در اداره‌ی اختر خدمت به عالم معارف می‌نمود." (۱۰: ص ۱۱) چنان که گفته شد، میرزا آقاخان کرمانی داماد صبح ازل جانشین علی‌محمد باب بود. در لابه‌لای نوشته‌های او بی‌اعتقادی به اسلام و هر فرقه‌ی دیگری آشکار است. او در «سه مکتوب» خویش می‌نویسد: "در حماقت ایرانیان و سفاهت آنان هیچ نوع تردید و شکی برایم باقی نمانده، و الا هیچ عاقل فرزانه‌ای در دنیا تصدیق راهزنانی را که او را چاپیده‌اند و دخت پادشاهانشان را به اسیری برده‌اند، نمی‌کند." (۱۰: ص ۲) او در جای دیگر می‌گوید: "یک مشت تازی لخت و برهنه و

وحشی و گرسنه، دزد و شترچران، سیاه و زرد و لاغر میان، موش خواران بی خانمان، منزل‌گزینان زیر خار مغیلان، شریر و بی ادب و خونخوار مثل حیوان، بل پست‌تر از آن بر کاروان هستی تو تاختند... لعنت بر کسانی که دولتی به آن بزرگی و مدنیتی به آن فراخی را که روشنی‌بخش گیتی بود، تسلیم راهزنان بیابان کردند و دل خویش را به موهومات خرسند ساختند تا به سعادت دو جهان نایل گردند." (۱۰: ص ۱۳)

علاوه بر این که ناظم‌الاسلام او را از جمله مروجان افکار نو می‌داند، موهومات خواندن تعلیمات اسلامی از طرف او نشانه‌ی اعتقاد نداشتن به این دین مبین است. میرزا آقاخان کرمانی یکی از نمونه‌های بارز روشن‌فکران غیردینی نهضت مشروطه است. دکتر مددپور نیز او و شیخ‌احمد روحی را وابسته به مکتب ازلیه معرفی می‌کند و شرح خردگرایی و دین‌زدایی آنان را بیان می‌دارد. (۱۲: ص ۳۵) چنان‌که گفتیم، شیخ‌احمد روحی نیز داماد صبح ازل و در کسوت روحانیان بود و "چندی در مسجد میدان قلعه و مسجد میرزا جبار کرمانی، امام جماعت بود." (۱۰: ص ۱۳)

این روشن‌فکران در راه دین‌زدایی از جامعه گام برداشتند. یکی از حرکت‌هایی که چهره‌ی مترقی داشت، اما در باطن، جداکننده‌ی جامعه و نسل آینده از دین بود، ایجاد نظام آموزشی جدید مستقل از روحانیان و دیانت بود. گفتیم که امین‌الدوله انجمن معارف را - که بعدها به وزارت فرهنگ تبدیل شد - تأسیس کرد. برای ایجاد مدرسه‌های نو هرچند روحانیان کوشیدند تا مداخله نموده، این حرکت را از انحصار روشن‌فکران غربگرا بیرون آوردند، موفق نشدند. نگاهی به «کتاب حیات یحیی» نوشته‌ی یحیی دولت‌آبادی که به‌بایت شهرت دارد، نشان می‌دهد که جریان اصلی کتاب در راستای کوچک خواندن نظام آموزش سنتی و ترغیب نظام آموزش جدید ضد دین است. مسلماً نظام مکتب‌خانه‌ها پاسخ‌گوی نیازمندی‌های جامعه‌ی ایرانی

آن زمان برای رشد و پیشرفت نبود، اما تأسیس مدرسه‌های جدید هم لزوماً نباید با هدف دین‌زدایی از اندیشه‌ی جوانان جامعه باشد.

کسانی مانند میرزا ملکم‌خان ارمنی که ابتدا آشکارا تعهدی به‌دیانت اسلام نداشتند، در اندیشه‌ی غربی کردن کشور بودند. او کوشید «جامعه‌ی آدمیت» را تأسیس کند. هدف‌های او از تشکیل این جامعه - به‌گونه‌ای که ویلفرد سکاون بلانت<sup>۱</sup> نویسنده‌ی «تاریخ محرمانه‌ی اشغال مصر توسط انگلستان» گفته و لمبتون آن را نقل کرده - به‌شرح زیر می‌باشد:

"من به‌اروپا رفته و نظام‌های دینی، اجتماعی و سیاسی آنان را مطالعه کردم. من روحیه‌ی فرقه‌های مختلف مسیحیت و سازمان جوامع زیرزمینی و فراماسونری را آموختم و به‌این راهکار رسیدم که باید عقل سیاسی اروپا را با عقل دینی آسیایی به‌کار گیرند. من می‌دانستم که تغییر ایران با الگوی اروپایی بی‌فایده است و تصمیم گرفتم به‌درون‌مایه‌های اصلاح‌های خود لباسی بپوشانم که مردم بتوانند آن را دریابند. آن لباس، مذهب بود." (۷: ص ۳۰۶)

ملکم‌خان فراموشخانه را که لژهای فراماسونری در ایران بود، راه‌اندازی کرد. (۷: ص ۳۰۵)  
 "تأسیس نخستین فراموشخانه به میرزا ملکم‌خان نسبت داده و گفته می‌شود که بیش‌ترین اعضای اصلی آن دانشجویان پیشین دارالفنون (تأسیس در ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸، دسامبر ۱۸۵۲ - ۱۸۵۱) بودند. دارالفنون اولین مدرسه‌ای بود که در آن، علوم جدید تدریس می‌شد. رئیس نخستین فراموشخانه که از سوی فراماسونری انگلستان و فرانسه به‌رسمیت شناخته شد، «یعقوب‌خان» پدر میرزا ملکم‌خان بود." (۷: ص ۳۰۵ و ۳۰۶)

"این انجمن در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۷۸، برابر با ۱۹ اکتبر ۱۸۶۱ توسط ناصرالدین‌شاه بسته و یعقوب‌خان به‌استانبول تبعید شد، اما میرزا ملکم‌خان فعالیت‌های خویش را در ایران ادامه داد و

۱. Wilfred Seawem Blun

ادعا [نمود] که دین جدیدی را که همان مذهب آدمیت می‌باشد، ایجاد کرده و پیروان زیادی به‌دست آورده است." (۷: ص ۳۰۶)

لمبتون اعلام می‌دارد که علاوه بر فراموشخانه، انجمن‌های نیمه پنهانی باعنوان «انجمن‌های ملی» در روزهای پایانی پادشاهی ناصرالدین‌شاه در ایران شکل می‌گرفت، اما مطمئن نیست که این حرکت به‌فعالیت‌های میرزا ملک‌خان مربوط باشد. "گرچه اعضا یا حداقل تعداد کمی از آن‌ها از تخصص‌های مختلف برخوردار بودند، اما به‌نظر می‌رسد که عمدتاً اعضای آن‌ها از میان علمای درجه‌ی متوسط بوده باشند." (۷: ص ۳۰۷) "این انجمن‌ها برای شکل دادن به‌منافع مردم ناراضی در انقلاب مشروطه فعال بودند." (۵: ص ۱۷۹)

روشن‌فکران بابی و یا وابستگان به‌آنان بیش‌تر، از راه این انجمن‌ها و روزنامه‌ها در این نهضت، فعال بودند. نوشتن اعلامیه نیز راه دیگری بود که روشن‌فکران و علما برای اعلام دیدگاه‌های خویش به‌مردم از آن استفاده می‌کردند، اما در ایران آن زمان حرکت آشکاری به‌نام بابیت یا بهائیت گزارش نشده است و وابستگان به این فرقه‌ها به‌علت همان شورش‌های آغاز دوران ناصرالدین‌شاه، منفور دولت و ملت بودند.

زندگی بایان در ایران بسیار مشکل شده بود؛ پس از شورش‌هایی که در آن شقاوت را از حد گذراندند و بدنامی‌هایی که برای آنان در سرزمین عراق پیش آمد، مردم به‌آنان بدبین بودند. در هنگام شورش‌ها، بایان دست و پای اسیران جنگی را می‌بریده و در آتش می‌سوزاندند. (۱۳: ص -) در «کتاب خاطرات حاج‌سیاح» و دیگر کتاب‌های تاریخی آن زمان، مانند «حیات یحیی» بدون ذکر بدرفتاری‌های بایان، شمه‌ای از محدودیت‌هایی که برای آنان فراهم شده بود، گفته شده است. حاج‌سیاح نگرشی مظلومانه به‌آنان دارد و این، خود به‌عنوان یک نمونه، حکایت از وجهه‌ی آنان در بین روشن‌فکران آن زمان دارد. بایان نام و نشاندار نیز بیش‌تر در خارج از کشور به‌رهبری عباس‌افندی به‌زندگی خویش ادامه دادند.

حال بینیم اندیشه‌ی مشروطه چه بود و چه پیوندی با مکتب بایان و بهائیان داشت؟

### ۳- ایدئولوژی انقلاب مشروطه و بایان

جهان‌بینی نهضت مشروطه تا امضای فرمان آن توسط مظفرالدین‌شاه به‌طور کلی اسلامی بود و به‌عنوان نیروی اصلی بسیج توده‌ی مردم و امکانات، در این جنبش عمل می‌کرد، اما به‌نظر آیت‌الله طالقانی، این انقلاب ایدئولوژی مشخص و گسترده‌ای نداشت. (۴: ص ۱۰ و ۱۱) براساس سیاست‌های کلی‌بی که در اعلامیه‌ها، روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها اعلام می‌شد، مردم، مخالف استبداد و وابستگی بودند و عدالت می‌خواستند. آن‌ها با توجه به اعتقادات مذهبی خویش توجیه‌های لازم را برای حرکت داشتند. از اصول مذهب شیعه در کنار توحید، نبوت، معاد، امامت و عدل است. براساس باورهای آنان "عدل الهی یعنی اعتقاد به این که خداوند چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح، به‌حق و عدل رفتار می‌کند و ظلم نمی‌نماید." (۱۵: ص ۱۳۲) شهید مطهری پی‌آمدهای اجتماعی این اصول را در بین مسلمانان چنین توضیح می‌دهد:

"عموم شیعه و گروهی از اهل تسنن که «معتزله» نامیده می‌شوند، با استناد به دلایل قطعی عقلی و نقلی، مسأله‌ی مجبور بودن انسان و این را که قضا و قدر الهی در جهان به‌طور مستقیم عمل می‌کند، نفی کردند و آن را منافی اصل عدل شمردند و از این رو به عدلیه معروف شدند. از این‌جا معلوم می‌شود که اصل عدل، هرچند یک اصل الهی است؛ یعنی مربوط است به یکی از صفات خدا، اما یک اصل انسانی نیز هست؛ زیرا مربوط است به آزادی و اختیار انسان. پس اعتقاد به اصل عدل در میان شیعه و معتزله، یعنی اعتقاد به اصل آزادی انسان و مسئولیت انسان و سازندگی انسان." (۱۵: ص ۱۳۳ و ۱۳۴)

برابر نوشته‌هایی در باره‌ی تاریخ اسلام - که مفهوم عدالت را در زمینه‌ی سیاسی آن در

الگوهای صدر اسلام در مکه و مدینه نشان می‌دهد - از نظر شیعیان، کردار حضرت محمد ﷺ

و حضرت علی علیه السلام تجسم عدالت محض است. عالمان به‌عنوان مفسران کردار و گفتار معصومان، برداشت‌های خود را در موقعیت‌های مذهبی در مسجدها و دیگر محل‌های برگزاری مراسم مذهبی با مردم در میان می‌گذاشتند.

غیر از چنین باور اساسی‌یی به عدالت، بنا به گفته‌ی زرگری‌نژاد، قبل از برقراری مجلس در ایران حتی یک نوشته‌ی کوتاه هم در باره‌ی هدف‌های انقلاب پدید نیامده بود. (۱۶: ص ۱۴) حتی درخواست ایجاد عدالتخانه و اجرای قوانین اسلامی، اهداف قضایی داشت نه سیاسی (۱۶: ص ۱۴)؛ توجه به سخن‌رانی سید محمد طباطبایی، یکی از رهبران انقلاب در سالرزو وفات حضرت فاطمه علیها السلام دخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ۱۴ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴، این وضعیت را نشان می‌دهد. او می‌گوید: "حدود هشت ماه است که ما از روی منبر و دیگر مجالس فقط از عدالت صحبت می‌کنیم و دیگر هیچ" (۱۰: ص ۳۷۴) او در قسمت دیگری از سخنانش تأکید می‌کند که معترضان خواهان حکومت مشروطه و یا جمهوری نیستند و ادامه می‌دهد: "ما شورا و یا مجلسی می‌خواهیم که مردم بتوانند حقوق خود را در آن به‌دست آورند و از فشارهای حکام ظالم نجات یابند. مقصد ما عدل و انصاف است تا رعیت پراکنده نشود، مردم به‌خارجی‌ها پناهنده نشوند و کشور فاسد نباشد." (۱۰: ص ۳۷۶) آیت‌الله طباطبایی در این سخن‌رانی، از مردم می‌خواهد تا مانند پیروان حضرت علی علیه السلام عمل کنند و در برابر بی‌عدالتی بایستند. او به‌روشنی می‌گوید که نخست‌وزیر، ظالم است و مردم باید علیه او به‌پا خیزند. او می‌افزاید: "شاه، خوب، مهربان و مریض است... او نمی‌داند در مملکت چه خبر است" او هم‌چنین از سستی‌های ملت گله کرده و می‌گوید: "اگر آن‌ها با علوم جدید و قدیم؛ مانند ریاضیات، زبان‌های خارجی، قانون و حقوق بین‌الملل و تاریخ آموزش دیده بودند، می‌توانستند معنی پادشاهی و عدالت را بفهمند." (۱۰: ص ۳۷۷ و ۳۷۸) او در ادامه، توضیح می‌دهد که علما نمی‌خواهند ریاست کشور را

به دست بگیرند. همچنین می‌گوید: "ما جمهوری خواه نیستیم، ما خواهان اصلاحات مشروطه در آینده‌ی نزدیک نیستیم؛ یعنی مردم ایران به اندازه‌ی کافی آموزش دیده نیستند که بتوانند حکومت مشروطه یا جمهوری را تحمل کنند، زیرا حکومت مشروطه نیاز به مردم تعلیم‌دیده دارد. ما فقط می‌گوییم شما چرا این قدر به رعیت ظلم می‌کنید و فشار وارد می‌آورید؟" (۱۰: ص ۳۷۸)

بعد از توضیح ستم‌هایی که بر دختر پیامبر اکرم و امام حسین رفته بود، آیت‌الله طباطبایی سخنان خویش را بدین شرح جمع‌بندی می‌کند: "امروز پادشاه حقیقی ما حضرت امام زمان (عج) است. ما همه خادمین درگاه او هستیم و هیچ‌هراسی از این که در راه عدالت کشته شویم، نداریم. ما از حضرتش درخواست کمک و تأیید داریم و بر مقاصد خویش پافشاری می‌کنیم؛ حتی اگر یک سال یا ده سال طول بکشد. ما عدالت و عدالتخانه می‌خواهیم. ما می‌خواهیم قوانین اسلام حاکم شود. ما مجلسی می‌خواهیم که به موجب آن، شاه و گدا در مقابل قانون، یکسان باشند. ما نمی‌گوییم که حکومت مشروطه یا جمهوری می‌خواهیم، بلکه مجلس عدالتخانه‌ی اسلامی [می‌خواهیم]" (۱۰: ص ۳۸۱).

آیت‌الله طباطبایی در سخنان خود چندین مرتبه روشن ساخت که انقلابیان، مخالف شاه نیستند، بلکه مخالفشان با نخست‌وزیر «نظام حکومتی خود کامه» است. (۱۰: ص ۳۸۱) تناقضی که بین این سخنان درباره‌ی تغییر حکومت مشروطه و نتیجه‌های جنبش دیده می‌شود، به خوبی وجود دو خط و دو جهت در جهان‌بینی این انقلاب را نشان می‌دهد. رهبران مذهبی، حکومت حقیقی کشور را از آن امام زمان (عج) می‌دانستند و خواستار مجلس عدالتخانه‌ی اسلامی بودند. فعالانی که تحصیلات جدید داشتند نیز مانند علما مخالف خودکامگی بودند، اما رژیم مشروطه‌ای را دنبال می‌کردند که از نمونه‌ی کشورهای اروپایی الهام گرفته بود. دگرگونی‌های

تدریجی در هدف‌های جنبش را در قطعنامه‌های گوناگونی که در طول انقلاب صادر گشت



می‌توان پی‌گیری کرد. فرمان پایانی مشروطه که به امضای مظفرالدین‌شاه رسید، به‌دلیل همین اختلاف‌ها دوباره یا به‌عبارت دیگر با تکمله‌ای، نوشته و امضا شد. در قطعنامه‌ی صادرشده، پس از مهاجرت صفراء، انقلابیان درخواست عدالتخانه کردند. در قطعنامه دیگری که پناهندگان سفارت انگلیس در طول مهاجرت کبری نوشتند، تقاضای تأسیس دارالشورا بود.

در نخستین فرمان مشروطه، از قانونگذاری براساس قوانین شرع مقدس سخنی به‌میان نیامده بود، اما در فرمان دوم که سه روز بعد صادر شد، بر این مطلب تأکید شد و نام مجلس شورای ملی نیز که در فرمان نخست آمده بود، به «مجلس شورای اسلامی» در فرمان دوم تغییر یافت (۱۰: ص ۴۵۸ تا ۴۷۶) و (۳: ص ۱۱۹ و ۱۲۰) اما این هدف، محقق نشد و مجلس شورای ملی تأسیس گشت. این دو خط فکری در انقلاب مشروطه، پس از استقرار مجلس، دو جنبش مخالف هم با نام‌های «مشروطه‌خواهان» و «مشروع‌خواهان» را ایجاد نمود. منسوبان به فرقه‌ی بایه جزو گروه اول هستند که سرانجام بر گروه دوم چیره شده، با به‌دار آویختن شیخ فضل‌الله نوری، مهر پایانی بر جریان مشروع‌خواهی زده و خودکامگی روشن‌فکری را برپا نمودند.

در این زمینه‌ی اجتماعی، شاهد به‌ثمر رسیدن تزلزل دینی کاشته‌شده در فرهنگ جامعه‌ی آن روز توسط فرقه‌های گوناگون، از جمله بهائیت و باییت هستیم. خط فکری علما که پادشاهی حقیقی را به امام زمان (عج) مربوط می‌دانست، به‌دنبال تأسیس عدالتخانه‌ی اسلامی بود، اما خط روشن‌فکری به‌سوی نفی دین و فرنگی شدن حرکت می‌کرد. بهائیت هم به دلیل مخالفتش با اندیشه‌های شیعی، در برابر روشن‌فکران دینی و یا مشروع‌خواهان مشروطیت قرار می‌گرفت. آنان به تبلیغ مستقیم بهائیت و اندیشه‌های مشروطه‌خواهان که همان دموکراسی لیبرال بود، پرداختند؛ زیرا به‌این ترتیب می‌توانستند از موج انقلاب بهره‌برده، بزرگ‌ترین مانع و مخالف خود، یعنی روحانیان و مذهب شیعه را از میدان بیرون برانند. در ضمن به علت نفی حکومت دینی در اندیشه‌های آنان، نوع حکومت خاصی مورد نظرشان نبود و وجود یک حکومت لیبرال

به دست بگیرند. همچنین می‌گوید: "ما جمهوری خواه نیستیم، ما خواهان اصلاحات مشروطه در آینده‌ی نزدیک نیستیم؛ یعنی مردم ایران به اندازه‌ی کافی آموزش دیده نیستند که بتوانند حکومت مشروطه یا جمهوری را تحمل کنند، زیرا حکومت مشروطه نیاز به مردم تعلیم‌دیده دارد. ما فقط می‌گوییم شما چرا این قدر به رعیت ظلم می‌کنید و فشار وارد می‌آورید؟" (۱۰: ص ۳۷۸)

بعد از توضیح ستم‌هایی که بر دختر پیامبر اکرم و امام حسین رفته بود، آیت‌الله طباطبایی سخنان خویش را بدین شرح جمع‌بندی می‌کند: "امروز پادشاه حقیقی ما حضرت امام زمان (عج) است. ما همه خادمین درگاه او هستیم و هیچ‌هراسی از این که در راه عدالت کشته شویم، نداریم. ما از حضرتش درخواست کمک و تأیید داریم و بر مقاصد خویش پافشاری می‌کنیم؛ حتی اگر یک سال یا ده سال طول بکشد. ما عدالت و عدالتخانه می‌خواهیم. ما می‌خواهیم قوانین اسلام حاکم شود. ما مجلسی می‌خواهیم که به موجب آن، شاه و گدا در مقابل قانون، یکسان باشند. ما نمی‌گوییم که حکومت مشروطه یا جمهوری می‌خواهیم، بلکه مجلس عدالتخانه‌ی اسلامی [می‌خواهیم]" (۱۰: ص ۳۸۱).

آیت‌الله طباطبایی در سخنان خود چندین مرتبه روشن ساخت که انقلابیان، مخالف شاه نیستند، بلکه مخالفشان با نخست‌وزیر «نظام حکومتی خودکامه» است. (۱۰: ص ۳۸۱) تناقضی که بین این سخنان درباره‌ی تغییر حکومت مشروطه و نتیجه‌های جنبش دیده می‌شود، به خوبی وجود دو خط و دو جهت در جهان‌بینی این انقلاب را نشان می‌دهد. رهبران مذهبی، حکومت حقیقی کشور را از آن امام زمان (عج) می‌دانستند و خواستار مجلس عدالتخانه‌ی اسلامی بودند. فعالانی که تحصیلات جدید داشتند نیز مانند علما مخالف خودکامگی بودند، اما رژیم مشروطه‌ای را دنبال می‌کردند که از نمونه‌ی کشورهای اروپایی الهام گرفته بود. دگرگونی‌های تدریجی در هدف‌های جنبش را در قطعنامه‌های گوناگونی که در طول انقلاب صادر گشت،

می‌توان پی‌گیری کرد. فرمان پایانی مشروطه که به امضای مظفرالدین‌شاه رسید، به دلیل همین اختلاف‌ها دوباره یا به عبارت دیگر با تکمله‌ای، نوشته و امضا شد. در قطعنامه‌ی صادرشده، پس از مهاجرت صفرا، انقلابیان درخواست عدالتخانه کردند. در قطعنامه دیگری که پناهندگان سفارت انگلیس در طول مهاجرت کبری نوشتند، تقاضای تأسیس دارالشورا بود.

در نخستین فرمان مشروطه، از قانونگذاری براساس قوانین شرع مقدس سخنی به میان نیامده بود، اما در فرمان دوم که سه روز بعد صادر شد، بر این مطلب تأکید شد و نام مجلس شورای ملی نیز که در فرمان نخست آمده بود، به «مجلس شورای اسلامی» در فرمان دوم تغییر یافت (۱۰: ص ۴۵۸ تا ۴۷۶) و (۳: ص ۱۱۹ و ۱۲۰) اما این هدف، محقق نشد و مجلس شورای ملی تأسیس گشت. این دو خط فکری در انقلاب مشروطه، پس از استقرار مجلس، دو جنبش مخالف هم با نام‌های «مشروطه‌خواهان» و «مشروع‌خواهان» را ایجاد نمود. منسوبان به فرقه‌ی بایه جزو گروه اول هستند که سرانجام بر گروه دوم چیره شده، با به‌دار آویختن شیخ فضل‌الله نوری، مهر پایانی بر جریان مشروع‌خواهی زده و خودکامگی روشن‌فکری را برپا نمودند.

در این زمینه‌ی اجتماعی، شاهد به‌ثمر رسیدن تزلزل دینی کاشته‌شده در فرهنگ جامعه‌ی آن روز توسط فرقه‌های گوناگون، از جمله بهائیت و باییت هستیم. خط فکری علما که پادشاهی حقیقی را به امام زمان (عج) مربوط می‌دانست، به دنبال تأسیس عدالتخانه‌ی اسلامی بود، اما خط روشن‌فکری به‌سوی نفی دین و فرنگی شدن حرکت می‌کرد. بهائیت هم به دلیل مخالفتش با اندیشه‌های شیعی، در برابر روشن‌فکران دینی و یا مشروع‌خواهان مشروطیت قرار می‌گرفت. آنان به تبلیغ مستقیم بهائیت و اندیشه‌های مشروطه‌خواهان که همان دموکراسی لیبرال بود، پرداختند؛ زیرا به این ترتیب می‌توانستند از موج انقلاب بهره‌برده، بزرگ‌ترین مانع و مخالف خود، یعنی روحانیان و مذهب شیعه را از میدان بیرون برانند. در ضمن به علت نفی حکومت دینی در اندیشه‌های آنان، نوع حکومت خاصی مورد نظرشان نبود و وجود یک حکومت لیبرال

به آنان اجازه می‌داد تا به راحتی به تبلیغ اندیشه‌های خود پردازند. بنابراین، در بین روشن‌فکران غربگرا - چنان که گفته شد - دامادهای صبح ازل درخشندگی دیگری داشتند. میرزا آقاخان کرمانی به گفته‌ی ناظم‌الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری ایرانیان» یکی از مهم‌ترین پایه‌گذاران روشن‌فکران [غیر دینی] نهضت بود.

شعارهای آزادی و قانونگرایی از جمله شعارهای پررنگ آن زمان به حساب می‌آید که برداشت مطرح‌شده‌ی روشن‌فکران غربگرا از آن، ریشه در اندیشه‌ی لیبرال داشت. این شعارها پس از بست نشستن مردم در سفارت انگلیس و در زمان مهاجرت کبرا که بیش‌تر علمای تهران در قم به سر می‌بردند، در بین مردم رواج یافت و سپس شکاف بین مشروعه‌خواهی و مشروطه‌خواهی را در مرحله‌ی بعدی نهضت موجب گشت.

علامه‌ی طباطبائی نظام اندیشه‌ی لیبرال را آزادی در افکار نه در عمل، و مبتنی بر منطق احساس می‌داند نه منطق عقل، حال آن که آزادی حقیقی انسان را در اسلام و پس از ایمان به اصول دین به حساب می‌آورد. (۱۷: ص ۱۶۰ تا ۱۷۰) تاریخ اسلام نشان داده است که کمال آزادی اندیشه‌ها در مراکز فرهنگی اسلامی وجود داشته است و سامان‌دهی اجتماعی اسلامی به گونه‌ای است که کمال آزادی در رفتار را در هنگام قانونگرایی ایجاد می‌کند؛ ضابطه‌گرایی که می‌توان آن را چهره‌ی دیگری از تقوا به حساب آورد، در دین مبین اسلام بسیار بدان تأکید شده است. مردم آن زمان، بیش‌تر به اجرای قوانین شرع که قوانین حاکم بر روابط اجتماعی و اقتصادی‌شان بود، پایبند بودند. تحریم موفق تنباکو از همین زمینه‌ی قانونگرایی مردم بهره برد و پیروز شد. مردم از قانون شرعی بیان‌شده از سوی مرجع تقلیدشان پی‌روی کرده و کشور را از خطر استعمار مستقیم رهانند.

بحث آزادی و قانونگرایی روش‌فکران آن زمان، تقلیدی از نظام فکری و اجتماعی غرب و نشأت گرفته از کتاب‌هایی هم‌چون «روح‌القوانین» بود که روشن‌فکران غرب‌باور، از آن تقلید و

آن را تبلیغ می‌نمودند. همین دوگانگی اندیشه‌ی روشن‌فکران و مردم بود که اصلاحات این نهضت پرشور را ناکام گذاشت. با حاکم شدن فکر غربگرایی، روحانیان و مردم از صحنه کنار گذاشته شدند. دولت هم تابع اندیشه‌ی روشن‌اندیشان و سفرای خارجی بود. از گوشه و کنار مخالفت‌هایی با این طرز تفکر از روی شرع‌خواهی و یا وطن‌خواهی بروز نمود، ولی اقتداری نبود که این مناقشه‌های منطقه‌ای را سامان داده و جمع کند. به این دلیل است که دوره‌ای از هرج و مرج را در ایران شاهد هستیم و در این جاست که مردمی که از ناامنی به‌ستوه آمده، به دنبال یک ناجی ناظم بودند، در چنین شرایطی به راحتی پذیرای دیکتاتوری شدند تا امنیت و آسایش فکری و اجتماعی را برایشان تضمین کند.

چنان که پیش از این گفتیم، جنبش بهائیت با ایجاد پراکندگی افکار در باره‌ی ظهور امام زمان (عج) حلقه‌ی پیوند علمای دین با برخی از مردم را سست کرد. علمای دین به عنوان نایبان آن امام، دارای قدرت اجتماعی و سیاسی بودند و چون به گونه‌ای، این نیابت منتفی شد و یا در وجود یک نفر تحت عنوان باب خلاصه گشت، طبیعی بود که دیگر چنین اقتداری در شکل اجتماعی آن بی‌معنی شود. یحیی دولت‌آبادی در جلد نخست کتاب خود، به روشنی به اقتدار روحانیان در مقابل شاه اشاره کرده و آن را یکی از ارکان سیاسی کشور به حساب می‌آورد و در ادامه‌ی کتاب خود، استحاله‌ی تدریجی این اقتدار را به خوبی نشان می‌دهد. نهضت مشروطه‌خواهی در برابر مشروطه‌خواهی این اقتدار را نشانه رفته و دیگر نیازی نبود که بر افکار بایان یا بهائیان پا فشاری شود، بلکه اندیشه‌های روشن‌فکری در راستای قانون‌گذاری غیرالهی و ترویج اندیشه‌های بی‌دینی برگرفته از غرب، و حذف علما به عنوان نایبان امام زمان (عج) از صحنه‌ی اجتماعی به خوبی این وظیفه را انجام می‌داد. بنابراین در زمان نهضت مشروطه، در ایران جنبش بهائیت یا بایت نمودی نداشت و رهبر این فرقه، عباس‌افندی در بیرون از ایران می‌زیست، اما آنان با هم کاری مؤثر با روشن‌فکران غربگرا موفق شدند دشمنی خود را با دو

اقتدار ملی دولت و روحانیان به‌ثمر بنشانند و هر دو را به‌نفع اقتدار سومی که به آن وابسته شده بودند - یعنی اقتدار بریتانیا - از میدان به‌در کنند.

#### ۴- کنشگران بهائی در دوره‌ی مشروطه

در این قسمت به‌معرفی جانشین حسین علی نوری؛ یعنی عباس افندی - که رهبری این فرقه را در دوره‌ی مشروطه به‌عهده داشت - و موضع‌گیری‌ها، به‌ویژه موضع‌گیری‌های سیاسی او می‌پردازیم.

عباس افندی (عبدالبهاء) ۱۳۶۰ - ۱۲۴۰ ق

به‌گفته‌ی پیروان او، در شب بعثت باب (پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰) میرزا حسین علی از زن نخست خود به نام «نوابه» فرزندی آورد که نامش را «عباس» گذارد و بعدها لقب‌های «آقا»، «سرکار آقا»، «ابن‌الله» و «ابن‌البهاء» نیز گرفت. (۱۸: ص ۱۹ و ۸۳) اما بهاء از زن دیگرش «مهدعلیا» سه پسر داشت که عبارتند از: محمدعلی افندی، میرزا ضیاء‌الله و میرزا بدیع‌الله. بنابر لوح عهدی قرار بود پس از درگذشت بهاء‌الله، نخست عباس و سپس محمدعلی زمامدار بهائیان باشد "ولی پس از مرگ پدر، میان فرزندان جدایی افتاد. محمدعلی افندی با دو برادر دیگرش، دو تن از زنان میرزا حسین علی، خواهرانش و پسرعموها بر عبدالبهاء شوریدند. باین که در لوح عهدی سفارش شده بود که اختلاف و نزاع نیفتد و احترام و دوستی اعضا و بستگان دیگر مراعات شود و ناسزا و افترا موقوف گردد، اما چون دودستگی بالا گرفت، عباس افندی غصن اکبر را ناقض اکبر و مریدانش را ناقضین خواند و پیروان خود را ثابتین نام نهاد. محمدعلی نیز به تلافی، غصن اعظم را رئیس‌المشركین گفته، ابلیس لعین لقب داد" (۱۸: ص ۱۰۳) بار دیگر سرکار آقا، برادر و مریدانش را به‌لقب‌های پشه، سوسک، کرم خاکی، خفاش، جغد، کلاغ، روباه، گرگ و باقی درندگان مفتخر ساخت و خویشان را بلبل و طاووس نامید. (۲۰: ص ۲۳۴) میرزا محمدعلی هم جناب ابن‌البهاء را گوساله و الاغ دوپا؟! خوانده، خود را غضنفرالله (شیر خدا) لقب داد. (۱۹: ص

(۲۱۷) سرانجام این تعارفات رکیک و ناپسند به آنجا رسید که عباس افندی اعلام داشت که ناقضین، بسیاری از الواح و آثار بہاء را سرقت نموده و در آن‌ها دست برده‌اند و از همه بدتر آن که صورت نماز نہ رکعتی بہائیان را بہ همراه احکام متمم کتاب اقدس دزدیده و آیین را نقض کرده‌اند و هنوز ہم این عبادت عظمی مفقود می‌باشد.<sup>۱</sup> در اینجا لازم است بہ این جملہی عباس افندی اشارہ کنیم: "انصاف باید داشت از انفسی کہ در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده، چہ گونه تربیت اہل آفاق نماییم و آیا در این قضیہ ذرہای شبہہ و تردید است؟ لا واللہ!" (۲۱: ص ۸۵۱)

عباس افندی زیرک‌تر، محافظہ کارتر و داناتر از پدر بود؛ او خود را فردی عادی و غلام و بندہی بہاء (یعنی عبدالبہاء) می‌خواند تا از او برہان و حجتی نخواہند و در عوض ہرچہ می‌توانست، مقام باب و بہاء را بالا می‌برد. او در امر سیاست، برخلاف پدر پایبند بہ یک حکومت و یک دولت نبود، بلکہ با تغییر شرایط و اوضاع، زیر پرچم حکومتی تازہ می‌رفت. در اوایل کہ هنوز دولت روسیہی تزاری برقرار بود، در سایہی عنایت آن حکومت استعماری می‌زیست و مریدانش در عشق آباد روسیہ منزلی داشتہ و حتی بہ تشویق، پشتیبانی و یاری آن دولت در آنجا مشرق‌الاذکاری برپا کردند.<sup>۲</sup> ابوالفضل گلپایگانی کہ او را پنجمین شخصیت بہائیان می‌دانند، از سوی وی بہ بہائیان چنین دستور می‌دہد: «جمع دوستان بہ دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم، الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند؛ زیرا کہ در الواح منیعہ کہ در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال یافتہ، می‌فرمایند آنچہ را کہ ترجمہ و خلاصہی آن این است... باید این طایفہی مظلومہ

۱. معلوم می‌شود کہ بہاء در تمام عمرش حتی یک بار ہم این نماز را دست کم در جلوی دیدگان آنان نخواندہ بود تا عباس و دیگر مریدان فراگیرند و بہ نوشته‌های علی محمد نیازمند نشوند.

۲. بنا بہ نوشتہی آیتی در جلد دوم کواکب، صفحہ ۹۵، این معبد را کمونیست‌ها بعداً بہ موزہ تبدیل کردند.

ابداً این حمایت و عدالت دولت بهیه روسیه را از نظر محو نمایند و پیوسته تأیید و تسدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند." (۲۲: ص ۲۸۲) در همین اوقات عباس‌افندی برای جلب نظر دولت عثمانی چنین دعا می‌نماید: «الهی الهی اسئلک بتأییداتک الغیبیة وتوفیقاتک الصمدانیة و فیوضاتک الرحمانیة ان تؤید الدولة العلیة العثمانیة و الخلافة المحمدیة علی التمكن فی الارض.» (۲۰: ص ۳۱۲) (یعنی خدایا تو را به تأییدات پنهانی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانیات خواستارم که دولت سربلند عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرمایی و در زمین، مستقر و مستدام داری.)

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که دولت روسیه‌ی تزاری سرنگون شد، سیاست سرکار آقا به‌جانب انگلیسی‌ها متمایل شد. گذشت ایام، پرده از حقایق برداشت و عثمانی‌ها دریافتند که عباس‌افندی به‌نفع دولت انگلیس جاسوسی می‌کند و جمال‌پاشا فرمانده کل قوای عثمانی قصد اعدام وی را نمود، (۲۳: ص ۲۹۱) لکن دولت انگلیس به‌حمایت جدی از او برخاست. "چون این گزارش یعنی حکم اعدام سرکار آقا به «لرد بالفور» وزیر امور خارجه‌ی وقت رسید در همان یوم وصول، دستور تلگرافی به جنرال النبی، سالار سپاه انگلیس در فلسطین صادر و تأکید نمود که به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشند." (۲۳: ص ۲۹۷) بالاخره در این کشاکش نیروهای انگلیس در خاک عثمانی پیاده شد و جان عباس‌افندی نجات یافت و به‌سبب خدمات شایانی که کرده بود، بی‌درنگ از سوی آن دولت به‌دریافت «نشان عالی پهلوانی»<sup>۱</sup> و لقب «سِر»<sup>۲</sup> مفتخر گردید (۲۳: ص ۲۹۹). سرکار آقا به‌شکرانه‌ی این حمایت و آن دستمزد، دست به دعا برداشت و این‌گونه گفت: «اللهم ان سرادق

۱. Knighthood

۲. Sir



العدل قد ضربت اطنابها علی هذه الارض المقدسه... ونشکرک ونحمدک... اللهم اید الامبراطور الاعظم جورج الخامس عامل انکلیزا بتوفیقا تک الرحمانیه وادم ظلها الظلیل علی هذا الاقلیم الجلیل...» (۲۴: ص ۳۴۷) یعنی بارالها، سراپرده‌ی عدالت در این سرزمین برپا شده است و من تو را شکر و سپاس می‌گویم... پروردگارا، امپراتور بزرگ، ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی مؤید بدار و سایه‌ی بلندپایه‌ی او را بر این سرزمین باقی و شکوه (فلسطین) پایدار ساز.

دولت استعمارگر فرانسه نیز که به اهمیت بهائیت در پدیدآوردن جدایی و حفظ سیادت بیگانگان پی برده بود، از عباس‌افندی خواست تا نظر عنایتی به مستعمره‌های آن کشور، مانند الجزایر اندازد. به نوشته‌ی خود او "از تهران چند مکتوب رسید که اولیای سفارت فرانسه اصرار دارند که بعضی از مبلغین به صفحات آفریقا؛ یعنی تونس و جزایر توجه نمایند و از اولیای دولت فرانسه نهایت رعایت خواهد شد تا آن جماعت، آن سامان را تبلیغ نمایند." (۲۵: ص ۳۳) عباس‌افندی در اواخر عمر، به اروپا و آمریکا سفرهایی کرد و با الهام از افکار نوی که در اروپا و آمریکا پدید آمده بود، دوازده عنوان ترتیب داد و به نام «تعالیم دوازده گانه‌ی بهائیت» عرضه نمود. در سفر آمریکا، عبدالبهاء در میان جمعی از سوداگران آمریکایی، پس از آن که گفت: "نور انسانیت را در نهایت جلوه و ظهور در روی آنان مشاهده می‌کند،" (۲۵: ص ۳۲) آشکارا چنین بانگ برداشت: "از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نیست؛ چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم که ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر گردد." (۲۵: ص ۳۲۰)

در سال ۱۳۴۰ق (۱۳۰۰ش) عباس‌افندی مرد و او را در حیفاء کنار قبر باب به خاک سپردند. در تشییع جنازه‌ی او نمایندگان دولت انگلیس، از جمله «هربرت سامونل» حضور یافتند (۲۳: ص ۳۲۷) و از طرف آن دولت به این صورت مرگ او را تسلیت گفتند: "وزیر

مستعمرات حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان، مستر وینسون چرچیل... تقاضا نمود مراتب هم‌دردی و تسلیت حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان به جامعه‌ی بهائی ابلاغ نمایند... و ایکونت النبی نیز... اعلام نمود به بازماندگان فقید سرعبدالبهاء، عباس افندی و جامعه‌ی بهائی تسلیت صمیمانه‌ی مرا... ابلاغ نمایند... فرمانده کل قوای اعزامی مصر، جنرال کنگروویو نیز تلگراف ذیل را مخابره نمود: متمنی است احساسات عمیقہ‌ی مرا به‌خاندان فقید سر عباس بهائی ابلاغ نمایند." (۲۳: ص ۳۲۱ و ۳۲۳)

کتاب‌های زیر از نوشته‌های عبدالبهاء به‌جا مانده است:

- (۱) مقاله‌ی شخصی سیاح؛
- (۲) مفاوضات (گفت‌وگو بر سر نهار)؛
- (۳) رسالہ‌ی مدنیہ و سیاسیہ؛
- (۴) مکاتیب (در ۴ جلد)؛
- (۵) خطابات مبارکہ، چاپ تهران؛
- (۶) خطابات عبدالبهاء، چاپ مصر؛
- (۷) تذکرۃ الوفاء.

## ۵- نتیجه‌گیری

در انقلاب مشروطه، هدف انقلابیان، دگرگونی ساختار دولت و تبدیل خودکامگی به‌نوعی حکومت دادگر بود. تا آن‌زمان، جز حفظ امنیت که به‌عهده‌ی دولت بود، تمشیت امور مردم به‌وسیله‌ی مراجع تقلید و مجتهدان و با توجه به احکام اسلامی صورت می‌گرفت و نظریه‌ای بدون در مورد نوع حکومت عدل اسلامی، استخراج و تدوین نشده بود. به‌همین دلیل، روش مردم‌سالاری غربی که طرحی آماده بود، با فشار روشن‌فکران غرب‌باور، از جمله پیروان بابت و بهائیت جای‌گزین نظریه‌های عدالت‌خواهانه گشت. متمم قانون اساسی که با فشار شیخ فضل‌الله نوری تدوین و تصویب شد، تا حدی کوشید تا اسلامیت این قانون را تضمین کند. مجتهدانی

هم برای سازگار نشان دادن قانون اساسی مشروطه با احکام منور اسلامی (به‌عنوان الگوی در حد مقدور در آن زمان خاص) به بحث و تدوین مقالات و نوشته‌هایی دست زدند که "کتاب تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة" مرحوم نائینی بارزترین آنهاست.

مقاومت مشروعه‌خواهان با توجه به این که با نظریه و برنامه‌ای همراه نبود، کارشکنی در نظم انقلاب به‌شمار رفت و موجب شکست آنان در برابر مشروطه‌خواهان شد. دولت که به‌علت کشمکش دائمی با روحانیان به‌خصوص بعد از دوران صفویه و نیز به دلیل بحران مشروعیتی که داشت، آماده‌ترین قسمت جامعه برای دگرگونی ماهیت خویش بود، هویت اسلامی را کنار گذاشت و به سمت غربی شدن پیش رفت. اگر تاکنون دولت، دولت اسلام، و پادشاه، پادشاه اسلام بود، از این پس دولت، دولت مشروطه‌ی سلطنتی و شاه، هم‌آهنگ‌کننده‌ی سه قوه به‌شمار می‌آمد. محمدعلی‌شاه مقاومت‌هایی از خود نشان داد و با خیال برقرار کردن نظم استبدادی گذشته تلاش‌هایی نمود<sup>۱</sup>، اما انقلاب به او این اجازه را نداد و احمدشاه جوان که آماده‌ی پذیرش لیبرالیزم بود، جانشین او گشت.

رویدادهای انقلاب مشروطه و تحولات پس از آن نشان می‌دهد که نیروی اصلی در صحنه‌ی سیاست ایران در دست مردم است و شاه با نیروی نظامی خویش نمی‌تواند در مقابل مردم یک‌پارچه ایستادگی کند. اما این مردم به‌دنبال عدالتی بودند که در حافظه‌ی اسلامی‌شان حضور داشت و هنگامی که پس از استبداد صغیر و کنار گذاشته شدن روحانیت، ارتباط آنان با دولت و حکومت قطع شد و کار یک‌سره به‌دست روشن‌فکران غرب‌باور افتاد، به‌جای آب، سرابی را در برابر خویش دیدند که آنان را با دولت، بیگانه نمود و به‌طور کلی از صحنه‌ی سیاست خارج ساخت.

۱. بعضی معتقدند که کار او به‌تحریک روس‌ها بوده است.

همان‌طور که ملاحظه شد، انقلاب مشروطه نهضتی مبتنی بر ارزش‌های ملی و برای پاسداشت کیان اسلامی کشور ایران تحت قدرت روحانیت آغاز گشت و درصدد محو سلطه‌ی حاکمان ستم‌پیشه و خودمحمور بود. اما این انقلاب مردمی با وجود روشن‌فکران غربگرا به‌سوی دیگری رفت و سرانجام به‌استبداد روشن‌فکری منجر گردید که رضاخان میرپنج مجری آن بود. در این دگرگونی، گذر از ارزش‌های ملی و کشیده شدن به ارزش‌های غربی روشن‌فکرانی که در غرب تحصیل کرده بودند (مانند ملک‌مخاں)، یا آنان که از راه دارالفنون به‌غرب‌باوری رسیده بودند و یا آنان که در پیوند با فرقه‌های گسسته از توده‌های شیعه‌مذهب (همانند بابیان و بهائیان) کیان دینی کشور را رها نموده و جهان وطنی را برگزیده بودند، نقش بسزایی داشتند. بدین ترتیب فرقه‌ی بایه و بهائیه برابر آن‌چه در طرح نخستین آنان برای ایجاد تفرقه و شکست اقتدار شیعی در کشور اسلامی ما تأسیس شده بود تا زمینه را برای سلطه‌ی بیگانگان فراهم نماید، کارآیی خود را نشان داد؛ به‌گونه‌ای که کشور فرانسه را نیز به‌هوس انداخت تا در تونس و الجزایر با استفاده از مبلغان این فرقه به‌مبارزه‌ی خویش علیه مسلمانان آن دیار شدت اثر بیش‌تری ببخشد.

نهضت مشروطه‌ی ایران علی‌رغم اهداف اولیه‌اش، موجب شد تا اقتدار علمای دین به‌تدریج کم‌تر شده و مدیریت اجتماعی ظاهراً در دست دولت و در واقع در دست گروه‌هایی که نیروی اثرگذاری بر دولت را داشتند، قرار گیرد. این نفوذگران، در درجه‌ی نخست دولت‌های روس و انگلیس و پس از انقلاب بلشویکی روسیه، دولت انگلستان و در پی آن، دولت آمریکا بودند. به‌گونه‌ای که وابستگان به‌فرقه‌ی بایه و بهائیت، از جمله نیروهایی بودند که در این جابه‌جایی قدرت نقش داشتند.

## منابع و مآخذ

بهائی گری در انقلاب مشروطه

(۱) میرزاعلی اکبرخان امین الدوله؛ «خاطرات سیاسی»، گردآوری حافظ فرمان فرمایان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴.

(۲) Hamid Algar; "Religion and state in Iran ۱۷۸۵-۱۹۰۶ & The Role of the Ulama in the Qajar period", Berkley, university of California press, ۱۹۶۹ & ۱۹۸۰.

(۳) ابراهیم تیموری؛ «عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران»، تهران، اقبال، ۱۳۶۳، چاپ چهارم.

(۴) محمد محیط طباطبایی؛ «نقش سیدجمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین»، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۵۰.

(۵) سعیدی سیرجانی؛ «وقایع اتفاقیه»، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۶.

(۶) آقاخان کرمانی؛ «سه مکتوب».

(۷) فریدون آدمیت؛ «اندیشه های میرزاآقاخان کرمانی»، تهران، پیام، ۱۳۵۷.

(۸) محمد مددپور؛ «سیر تفکر معاصر»، کتاب پنجم: «تجدد و دین زدایی در اندیشه های میرزاآقاخان کرمانی»، تهران، انتشارت تربیت، ۱۳۷۳.

(۹) فریدون آدمیت؛ «امیرکبیر و ایران»، تهران، چاپ پیمان، ۱۳۴۸.

(۱۰) سید محمود طالقانی؛ «حکومت اسلامی»، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۳۴.

(۱۱) مرتضی مطهری؛ «جهان بینی توحیدی» قم، صدرا، بی تا.

(۱۲) غلام حسین زرگری نژاد؛ «رسائل مشروطیت»، تهران، کویر، ۱۳۷۴.

- (۱۳) علامه طباطبایی؛ «ترجمه تفسیر المیزان»، جلد هفتم، دارالعلم، بی‌تا.
- (۱۴) شوقی افندی؛ «توقیعات مبارکه»: «لوح قرن»، جلد یکم.
- (۱۵) عباس افندی؛ «مکاتیب»، جلد اول.
- (۱۶) عباس افندی؛ «مکاتیب»، جلد دوم.
- (۱۷) عباس افندی؛ «الواح و صایا»، چاپ مصر.
- (۱۸) عزیزالله سلمانی؛ «مصابیح هدایت»، جلد دوم، چاپ لجنه.
- (۱۹) شوقی افندی؛ «قرن بدیع»، جلد سوم.
- (۲۰) عباس افندی؛ «مکاتیب»، جلد سوم.

# بہائی گری در دوران پهلوی

تدوین : اسماعیل اسفندیاری

دانش آموخته حوزه علمیہ قم و پژوهشگر گروه جامعہ شناسی پژوهشگاہ

حوزه و دانشگاہ

اقتباس از منابع : بہانیان در عصر پهلوی، احمد اللہیاری - شیخی گری،

بابی گری، بہایی گری، کسروی گرایی، یوسف فضایی - بہانیت در ایران،

سعیدزاهد زاهدانی

برای بررسی عنصر بهائی‌گری و نقش آن در دوره‌ی پهلوی، در آغاز، نگاهی گذرا به گذشته می‌اندازیم تا زمینه‌های حضور و نفوذ بهائیان در این دوره روشن گردد.

نهضت مشروطه برای استقرار یک نظام عادلانه در کشور برپا شد و در کشمکش که میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان پیش آمد و به علت شکاف در رهبری نهضت و خروج مردم از صحنه‌ی سیاست، مشروطه‌خواهان دولتی ترسیده از فرهنگ غرب، رشته‌ی امور را به دست گرفتند و کشور به سوی تقلید از نهادهای اجتماعی غرب کشیده شد. به عبارت دیگر با پیروزی مشروطه‌خواهان و به دار آویخته شدن شیخ فضل‌الله نوری، روحانیانی که در جناح او قرار داشتند از انقلاب کناره گرفتند، بعد از آن با به توپ بسته شدن مجلس از سوی نیروهای محمدعلی شاه، بخش دیگری از روحانیان نیز که در گروه مشروطه‌خواهان قرار می‌گرفتند، از صحنه‌ی فعال سیاسی کنار گذاشته شدند و به این ترتیب، کشور به دست مشروطه‌خواهان طرفدار غرب افتاد و نیروهای دولتی زیر اقتدار احمدشاه جوان و بی تجربه می‌رفت تا نظامی متکی بر اندیشه‌ی لیبرال - دموکراسی در کشور برپا کند.

از دیگر سو، سفیران مؤثر در سیاست داخلی ایران که مطامع خویش را با روش احمدشاه لیبرال‌منش برآورده نمی‌دیدند، به فکر دسیسه‌ی دیگری برای در دست‌گیری کارها افتادند. دیگر روحانیان مطرحی که مداخله کنند، در صحنه نبودند و تنها کافی بود تا آنان عنان دولت را به دست گیرند. آنان نیاز به سیاست‌مداری در رأس دولت داشتند که دست‌نشانده‌شان باشد و



فرمان برشان گردد. سرانجام رضاخان میرپنج با پشتیبانی آنان و با تکیه بر نیروی نظامی، قدرت را در دست گرفت و سلسله‌ی پهلوی را بنیاد نهاد.

در این دخالت‌های خارجیان، صحنه از مردم خالی بود و تنها روحانی برجسته‌ی مخالفی هم که مزاحم کار بود (مدرس) در زمینه‌ی موجود در برابر دسیسه‌ها نتوانست کاری از پیش برد. روسیه نیز به علت انقلاب بلشویکی، دخالت‌های خویش را کاسته بود، بنابراین، انگلستان یکه‌تاز میدان سیاست داخلی ایران شد. در چنین شرایطی روی کار آوردن آشکار بهائیان یا حمایت از آن‌ها که فرقه‌ای بدنام در کشور بودند، خلاف عقل و مصلحت استعمارگران به حساب می‌آمد، بلکه برعکس، لازم بود رضاخان چهره‌ای مذهبی داشته باشد تا مردم او را بپذیرند و ملت از او پشتیبانی کنند؛ از این رو در این دوران، حضور بایان و بهائیان در صحنه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی ایران دیده نمی‌شود و آشکار نیست، اما در دوره‌ی محمدرضاشاه، با فراهم آمدن مقدماتی حضور گسترده‌ی بهائیان را در صحنه‌های مختلف اجتماعی شاهد هستیم.

در دوران رضاشاه، اقتدار دولت در برابر اقتدار روحانیت قرار گرفت و به دنبال زمینه‌ی فراهم شده در دوره‌ی مشروطه، به تدریج سازمان‌ها و نهادهای دولتی افزایش یافته و وظایفی که در عرف اجتماعی به روحانیان سپرده شده بود، از آنان گرفته شد. به این ترتیب، اقتدار دولت گسترش یافته و در برابر، اقتدار روحانیان کاهش می‌یابد؛ تا آن‌جا که فقط اداره‌ی امور مدرسه‌های دینی برای روحانیان باقی ماند. تا اوایل پادشاهی محمدرضاشاه زمینه‌ی خروج دین از صحنه‌های اجتماعی فراهم شد و با تضعیف قدرت روحانیان به عنوان یک نهاد ملی، مقدمات حضور روشن‌فکران و کارگزاران غیردینی، از جمله بهائیان فراهم گشت. این تغییرات به گونه‌ای صورت پذیرفت که بخش بزرگی از نیروی دولت در اختیار بهائیان قرار گرفت و طمع ایجاد مرکز این فرقه در ایران - به گونه‌ای که مورد نظر سیدعلی محمد باب بود - بیش تر شد. ملت نیز از خود واکنش نشان داده، در مقاطعی با رهبری روحانیان در برابر دولت و بهائیان ایستاد.

## ۱- دولت و ملت

در این گفتار به وضعیت و گستره‌ی اقتدار دولت و ملت در دوره‌ی پهلوی می‌پردازیم. همان‌طور که گفته شد، در دوران قاجار و عمدتاً قبل از انقلاب مشروطه، ملت با رهبری روحانیت و دولت با رهبری شاه در صحنه‌ها حضور می‌یافت. بنابراین، اقتدار شاه در تعامل با قدرت روحانیان بود. در این گفتار به وضعیت تعامل این نیروهای چیره در جامعه‌ی دوره‌ی سلسله‌ی پهلوی می‌پردازیم و در گفتارهای آینده جایگاه بهائیان را در پیوند با این دو اقتدار بررسی می‌کنیم.

یکی از دست‌آوردهای انقلاب مشروطه پس از پیروزی مشروطه‌خواهان، حاکمیت اندیشه‌ی کافی نبودن دین برای اداره‌ی جامعه، و تسلط منطق ایجاد تحول اجتماعی بر اساس نمونه‌های غربی و عمدتاً برگیری از غرب بود. دولت منتخب مجلس نیز ملی به‌شمار می‌آمد و به این ترتیب، رهبری روحانیان به‌عنوان تنها رهبر مردم بی‌اعتبار می‌شد. رضاخان با بهره‌گیری از این جو به سست کردن نهاد مذهب پرداخته، از حیطه‌ی اقتدار روحانیت کاسته و به پهنه‌ی اقتدار دولت افزود. در فضای این سیاست راهبردی، جایی برای درخشش جنبش‌ها و یا فرقه‌های مذهبی در صحنه‌ی اجرایی کشور نبود؛ زیرا به‌طور کلی مذهب زیر سؤال بود. تفاوت این دوران با دوره‌ی قاجار در این بود که به‌علت انحراف در انقلاب مشروطه، منطق اداره‌ی کشور در دوران پهلوی، کنار گذاشتن مذهب و اداره‌ی امور به‌شیوه‌ی غربی بود، حال آن‌که در دوره‌ی قاجار، اعتبار شاه و به‌دنبال آن، دولت، به‌ظن الله بودن او بود. دؤ زمان حکومت قاجاریه برای بیرون آوردن سیاست و قدرت از دست روحانیان، ایجاد چنددستگی دینی لازم بود، اما حال که اقتدار، یکسره از دست آنان خارج شده بود و دولت نماینده‌ی مردم تلقی می‌شد، دیگر نیازی به‌استفاده از این فرقه در صحنه‌ی سیاست نبود، ضمن اینکه وجودشان برای تضعیف مذهب در بین توده‌های مردم، بی‌فایده هم شمرده می‌شد؛ از این رو در دوران

رضاشاه، حضور این فرقه را در صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی، چندان نمی‌بینیم، اما آنان زندگی فرهنگی خویش را ادامه می‌دادند. به عبارت دیگر با توجه به شرایط زمان، برتری استفاده از این جنبش در صحنه‌ی سیاسی، موضوعیت نداشت اما به عنوان یک جنبش مذهبی در برابر مذهب ملی به کار برده می‌شد.

رضاشاه با برنامه‌های نوسازی خود موجب شد سازمان مذهبی کشور بسیاری از نقش‌های رسمی و بیش‌تر اقتدار خود را از دست بدهد. «الگار» برنامه‌های نوسازی رضاشاه را از دیدگاه مردم مذهبی چنین بیان می‌کند: "شانزده سال سلطنت پهلوی اول انصافاً می‌تواند به عنوان یک دوره‌ی دشمنی سنگین با نهادهای فرهنگ اسلامی توصیف شود. آنچه از نظر نویسندگان غربی با تأیید، «اصلاحات» و «نوسازی» خوانده می‌شود، از سوی بسیاری - اگر نگوئیم بیش‌تر ایرانیان - اهانتی سخت به فرهنگ، سنت‌ها و هویتشان تلقی می‌شد." (۱: ص ۷۳۹)

رضاشاه درست در آغاز کار، به نام به روز کردن نهاد اقتصاد، قانون تجارت را عرضه کرد و این قانون به تدریج جای‌گزین احکام اسلامی نوشته شده در درس‌های مکاسب روحانیان شد و دگرگونی در سازمان قضایی کشور نیز آغاز گشت. رضاشاه نمی‌خواست علما را از دادگاه بیرون براند، بلکه می‌خواست مطمئن شود که نظارت کامل بر نظام قضایی، زیر نظر حکومت باشد. هم‌چنین دیگر اصلاحات فرهنگی را به کار بست که حیظه‌ی اقتدار مذهب را به نفع گستره‌ی اقتدار دولتی جدید بکاهد. (۲: ص ۲۱۵ و ۲۱۶)

الگار این موقعیت را این گونه وصف می‌کند:

"علاوه بر همه‌ی این کارها [ایجاد محدودیت در استفاده از علما در قوه‌ی قضائیه] درباره‌ی برگزاری مجالس مذهبی، به خصوص در ارتباط با عزاداری برای امام حسین علیه السلام شهید کربلا، محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی قائل شد. این قاعده حتی در قم و مشهد هم اعمال می‌شد. علاوه

بر آن، همه‌ی فعالیت‌های پهلوی به گونه‌ای سازمان یافته بود که یک فرهنگ رقیب مبتنی بر مدرنیسم (نوگرایی) و ملی‌گرایی قومی براساس مقررات دولتی به وجود بیاورد و مدیریت فرهنگ اسلام را در ایران بشکند." (۱: ص ۷۴۱ تا ۷۵۲).

سازمان مذهبی به‌همه‌ی این محدودیت‌ها واکنش نشان داد؛ این واکنش، به‌ظاهر سیاسی نبود، بلکه چهره‌ی فرهنگی داشت. آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری در قم به تجدید بنا و توسعه‌ی نهاد آموزشی دین، یعنی حوزه‌ی علمیه پرداخت و پس از او آیت‌الله بروجردی گسترش این مرکز را ادامه داد؛ به گونه‌ای که بعدها به صورت سنگری مهم در تبلیغات دینی و مرکزیتی برای فعالیت‌های سیاسی-اسلامی درآمد. (۱: ص ۷۴۳) این دو عالم با عدم مداخله‌ی آشکار و مستقیم در امور سیاسی، حوزه را ساختند تا به دفاع از قوانین و سنت‌های اسلامی پردازند. هر دوی آنان مرجع اکثریت قریب به اتفاق شیعیان زمان خود بوده و نفوذ خویش را به‌عنوان رهبران مذهبی، با نهاد آموزشی استحکام می‌بخشیدند. (۲: ص ۲۱۶)

اصلاحات و نوسازی پس از رضاشاه، با فرزندش که آشکارا توسط متفقین روی کار آمد، ادامه یافت. برای جلب قلوب مردم و متدینان، اجرای مراسم عزاداری ابا عبدالله‌الحسین علیه السلام که ممنوع شده بود، آزاد گشت و حجاب زنان، دیگر جرم به‌شمار نیامد. دیگر آزادی‌های مردم سالارانه در قالب یک حکومت لیبرال‌منش نیز ارائه شد به گونه‌ای که فرقه‌های گوناگون فکری در ایران رواج یافت. در دهه‌ی نخست روی کار آمدن محمدرضاشاه، روزنامه‌ها آزادی نسبی یافتند و احزابی مانند حزب توده، حزب سوسیالیست‌های خداپرست، کسروی‌گرایی و غیره در کنار گروه فدائیان اسلام رونق گرفت. در همین فضا بود که اقلیتی در مجلس شورای ملی در پی ملی کردن صنعت نفت و کوتاه کردن دست شرکت نفتی انگلستان برآمد، اما جالب است که طی چندین دوره‌ی مجلس، این گروه در اقلیت ماند و حتی حدود شش‌ماه

پیش از ملی شدن صنعت نفت، هنگامی که مظفر بقایی، نماینده‌ی کرمان خواست لایحه‌ی ملی شدن صنعت نفت را به مجلس بدهد، نتوانست پانزده نماینده‌ی موافق بیابد که آن را امضا کنند، سرانجام کوشش‌های بی‌دریغ مردم و هم‌کاری احزاب و به‌خصوص تهدیدهای گروه فدائیان اسلام با همراهی دکتر مصدق و همت آیت‌الله کاشانی صنعت نفت را ملی کرد، اما کودتای ۲۸ مرداد، شاه و نفت ایران را از چنگال انگلستان بیرون آورد و درست در اختیار آمریکا قرار داد. پس از آن، شاه به کمک برنامه‌ریزان آمریکایی و با یاری‌جویی از سازمان ترسناک امنیتی خود، برای اصلاحات به‌سبکی که رضاخان آغاز کرده بود، با سرعت، شدت و حدت بیش‌تری به‌پیش رفت.

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ش محمد رضا شاه احساس کرد که فرصتی برای بیرون راندن کامل مذهب از امور اجتماعی به‌دست آمده است. وی نخست «لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی» را در دولت علم به‌تصویب رساند که با واکنش تند روحانیان مواجه شد. اما همان نهضت موجب شناسایی آرایش نیروهای مذهبی شد و حمله‌ی همه‌جانبه‌ی دوم که در برابر نهضت در ۱۵ خرداد و در دفاع از انقلاب به‌اصطلاح سفید صورت گرفت، روحانیت را به‌شدت به‌کناری راند. تبعید حضرت امام به ترکیه و سپس نجف، اعتراض ایشان به کاپیتولاسیون یا حق مصونیت قضایی ارتشیان آمریکا در ایران و دیده نشدن واکنش فراگیر در بین روحانیت و مردم، آمریکا و شاه را مطمئن ساخت که دیگر رمقی در سازمان مذهبی برای رویارویی با آنان باقی نمانده است. از این پس بود که بهائیان آشکارا در صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی کشور ظاهر شدند. به‌عبارت دیگر، حضور آنان در صحنه، پس از اطمینان از سرکوب کامل روحانیت شیعه و نهاد مذهب پس از قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۲ و تبعید حضرت امام در سال ۱۳۴۳ می‌باشد. در همین سال، هویدا به‌نخست‌وزیری برگزیده شد، مدیریت برنامه‌های شاه را به‌عهده گرفت و حدود ۱۳ سال در این جایگاه باقی ماند.

## ۲- دولت و بهائیان

در دوران پهلوی به‌ویژه در دروهی پهلوی دوم، به‌علت فراهم شدن زمینه‌های حضور بهائیان در صحنه‌های اجتماعی و به‌خصوص سیاسی، شاهد حضور گسترده و فعال آنان در جایگاه‌های اصلی کشور هستیم. آغاز حکومت رضاخان با آغاز رهبری «شوقی‌افندی» جانشین عباس‌افندی همراه بود. در دوران پهلوی می‌بینیم که بهائیت در پناه دولت، خود را حفظ کرده، بر پیروان خود می‌افزاید و ایران به پناهگاه امنی برای بهائیان تبدیل می‌گردد. لازم به گفتن است که در این دوران، سران اصلی بهائیان در خارج از کشور (بیش‌تر اروپا و آمریکا) به‌سر می‌بردند و کارهای بهائیان ایران به‌دستور شوقی‌افندی و سپس بیت‌العدل اعظم - که مرکز آن در اسرائیل می‌باشد - از راه محافل ملی درون کشور اداره می‌شد.

به‌نظر می‌رسد رضاخان به‌بهائیان بسیار خوشین بوده، چنان‌که یکی از افسران بهائی را به‌عنوان آجودان مخصوص فرزند خود، ولی‌عهد انتخاب کرده. به‌گفته‌ی فردوست، این شخص که «سرگرد صنیعی» نام داشت، بعدها سپهبد شده و به‌وزارت جنگ و سرپرستی یکی دیگر از وزارتخانه‌ها گمارده شد. این نمونه، خود نشان از احترام و اعتماد رضاخان به بهائیان و میزان نفوذ آنان در دستگاه دولتی دارد. (۳: ص ۵۶ و ۵۷)

جنبش بهائیت در دوران پهلوی یکی از شاخه‌های بسیار مؤثر و بانفوذ در تشکیلات سیاسی دولت و به‌دنبال آن، ساختارهای فرهنگی و اقتصادی کشور بوده است. در دوران پهلوی نخست، سیاست دین و روحانیت‌زدایی او برابر میل و هدف بهائیان بوده؛ بنابراین، رویارویی آنان با دولت از میان رفته و برعکس، گونه‌ای هم‌کاری با آن داشتند. آن‌ها با همکاری دولت به‌مقابله با نهاد دین پرداختند. این رویارویی تا کشف حجاب - که از احکام ضروری دین مبین اسلام است - پیش رفت.

برای این که جریان جنبش بهائیت را در دوران پهلوی، به‌خصوص پهلوی دوم پی‌گیری کنیم و دریابیم تا چه اندازه فعالیت داشته و در سرنوشت سیاسی و اجتماعی این کشور نفوذ و تأثیر داشته است، در این قسمت به‌شناساندن برخی از این عناصر بهائی که از دیگران تأثیر گذارتر و مهم‌تر بوده‌اند، می‌پردازیم.

عناصر بهائی زیادی به‌خصوص پس از نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در بخش‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و هنری کشور حضور داشتند؛ افرادی هم‌چون «هژیر یزدانی» سرمایه‌دار معروف، «ثابت پاسال» رئیس رادیو و تلویزیون، «عهدیه» خواننده‌ی زمان شاه، «فرخ رو پارسا» وزیر آموزش و پرورش کابینه‌ی هویدا، «دکتر شاه‌قلی» وزیر بهداری و پسر سرهنگ شاه‌قلی، مؤذن بهائی‌ها، «مهدی» از بهائیان کاشان، شاغل در دفتر مخصوص فرح پهلوی، «مهدی میثاقیه» سرمایه‌دار و صاحب استودیوی میثاقیه و صدها بهائی دیگر. به‌طور کلی بهائیان یکی از پایه‌های اداره‌ی کشور بودند. در این بخش به‌شرح کوتاه احوال عامل‌های عمده‌ی بهائیت در ایران و عمل کرد آنان در این دوره می‌پردازیم:

## ۱.۲- تیمسار ایادی

"پدر ایادی از رهبران مذهبی بهائی‌ها بود و این سمت به ایادی به‌ارث رسیده بود؛ لذا بدون تردید باید گفت که او از آغاز، توسط سرویس انگلیس نشان شده بود و واجد شرایط یک جاسوس طراز اول بود و لذا او را به‌دربار معرفی کردند. نقشی که ایادی تا انقلاب برای غرب داشت، مجموع مهره‌های غرب روی هم نداشتند." (۲: ص ۲۰۱) فردوست او را به‌عنوان پزشک ارتش، پزشک علی‌رضا پهلوی (برادر شاه) و پزشک خودشاه معرفی می‌کند. او هر روز در اوقات فراغت، شاه را می‌دید و متجاوز از هشتاد شغل داشت. مشاغل او به‌گفته‌ی فردوست، همه مهم و پولساز بودند. او رئیس بهداری کل ارتش بود که در این پست، ساختمان

بیمارستان‌های ارتش، وارد کردن وسایل آنان و داروهای لازم و دادن درجات پرسنل بهداری ارتش از گروه‌بان تا سپهد به امر او بود و هیچ پزشک سرهنگی بدون امر او سرتیپ نمی‌شد. ایادی رئیس «اتکا» یعنی فروشگاه‌های زنجیره‌ای ارتش و نیروهای انتظامی بود. سازمان دارویی کشور تماماً تحت امر او و وارد کردن اقلام دارویی بنابر صلاح‌دید این مبلغ بهائیت صورت می‌گرفت. شیلات جنوب و تعیین این که به کدام کشورها و شرکت‌ها اجازه‌ی صیادی داده شود نیز در اختیار او بود.» (۳: ص ۲۰۱ تا ۲۰۴) شغل‌های بالا، اندازه‌ی نفوذ ایادی در دولت و ارتش شاهنشاهی را که در آن‌زمان، مقتدرترین ارتش خاورمیانه خوانده می‌شد، نشان می‌دهد. فردوست در ادامه می‌گوید: "در دوران هویدا ایادی تا توانست وزیر بهائی وارد کابینه کرد و این وزرا بدون اجازه‌ی او حق هیچ کاری نداشتند." هم‌چنین فردوست با توجه به نفوذ ایادی می‌گوید: "نمی‌دانم در این دوران آیا ایادی بهائی بر ایران سلطنت می‌کرد یا محمدرضا پهلوی؟" (۳: ص ۲۰۱ تا ۲۰۴) در دوران قدرت او شمار بهائیان ایران به سه برابر رسید و در ایران، بهائی بی‌کار وجود نداشت.

فردوست در ادامه می‌گوید که "ایادی که همسری اختیار نموده بود، به «راسپوتین ایران» شهره بود، و او را جاسوس بزرگ غرب و آگاه‌ترین منبع اطلاعاتی سرویس‌های آمریکا و انگلیس در دربار و کشور معرفی می‌نماید.» (۳: ص ۲۰۱ تا ۲۰۴) به عقیده‌ی فردوست، او در رساندن هویدا به نخست‌وزیری نقش اصلی را داشت. (۳: ص ۳۷۴)

درحقیقت، ایادی به دلیل نفوذ و مدیریتی که در فرقه‌ی بهائیت داشت، با سازمان بهائیان در خدمت شاه بود و امور گوناگونی را که برخی از آن‌ها نام برده شد، می‌گرداند. از این رو بود که در این دوره، بهائی بی‌کار در ایران یافت نمی‌شد و هر کدام با کمک او هویدا و امثال آنان در مقامی مشغول به کار بودند.



پروین غفاری نیز در «کتاب تا سیاهی در دام شاه» درباره‌ی ایادی می‌نویسد: "... ایادی پزشک معتمد او [شاه] است و به دلیل این که بهائی است، مورد توجه خاص شاه است. در مدتی که در دربار رفت و آمد داشتم، احساس کردم که شاه به دوستان بهائی‌اش بیش‌تر اهمیت می‌دهد که ایادی نیز از آن جمله است." (۴: ص ۸۳۰) وی در جای دیگر چنین می‌نویسد: "ایادی نیز چون از متنفذین فرقه‌ی بهائیت بود و به محافل بهائی نزدیک بود، موقعیت مهمی داشت و در تمام دشواری‌ها با یاری هم‌مسلمانان بهائی‌اش مشکلات را مرتفع می‌کرد. من نیز به همراه او در محافل و مجالس بهائیان شرکت می‌کردم و بعینه می‌دیدم که اکثر دولت‌مردان و صاحبان نفوذ در صنایع و پست‌های مهم کشور از این فرقه هستند." (۴: ص ۱۰۶)

## ۲.۲- امیرعباس هویدا

پدرش کارمند وزارت امور خارجه بود. وی نیز در شهریور ۱۳۲۲ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. در اول مهر ۱۳۲۳ از سربازی به وزارت امور خارجه بازگشت، عضواداره‌ی اطلاعات این وزارتخانه شد و در بهمن همان سال به اداره‌ی سوم سیاسی انتقال یافت. وی در تاریخ اول مرداد ۱۳۲۴ وابسته‌ی سفارت ایران در پاریس و از ابتدای آبان ۱۳۲۵ کارمند اداره‌ی حفاظت منافع ایران در آلمان گردید. هویدا روز نخست فروردین ۱۳۲۸ سرکنسول ایران در اشتوتگارت و در اسفند ۱۳۲۹ وزیر امور خارجه شد. وی که در دولت دکتر مصدق، معاون اداره‌ی سوم سیاسی وزارت امور خارجه بود، در ۲۹ مهر ۱۳۳۰ مأمور به کار در کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، چهار سال و نیم بعد، یعنی ۱۳ اسفند ۱۳۳۵ رایزن سفارت ایران در آنکارا و شش ماه پس از آن در آبان و دی ۱۳۳۶ سرپرست سفارت ایران در ترکیه شد. هم‌چنین او در روزهای پایانی سال ۱۳۳۶ به عنوان کادر مأمور وزارت امور خارجه در شرکت نفت اشتغال داشت، وزیر دارایی دولت حسن‌علی منصور شد و از ۶ شهریور ۱۳۳۸ عضو

ساواک شده و در همان سال، به انتشار «نشریه‌ی کاوش» دست زد. او از مؤسسان «کانون مترقی» به ریاست منصور در سال ۱۳۴۰ نیز بود و از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶ در سمت نخست‌وزیری ایران قرار داشت. (۵: ص ۳۶۷ تا ۳۷۳)

در مورد بهائی بودن هویدا بهترین و گویاترین سند، نامه‌ای است که با امضای اسکندر در مهر ۱۳۴۳ با پست برای بیش‌تر مقام‌های دولتی آن زمان فرستاده شد که به‌افشای پیشینه‌های او می‌پردازد؛ گویا این نامه را منوچهر اقبال تنظیم کرده بود. متن این نامه در جلد دوم خاطرات فردوست از صفحه‌ی ۳۷۵ تا ۳۷۷ آمده است. در این نامه سابقه‌های خدمت‌گزاری پدر هویدا به بهائیان و برخی از تخلفات خود او در منصب‌های پیشینش، آمده و از برخی دوستان بهائی او نام برده شده است. (۵: ۳۷۵ تا ۳۷۷) دو سند دیگر که بهائی بودن هویدا را تأیید می‌کند، یکی نامه‌ای است که ظاهراً یکی از سران جامعه‌ی بهائیان به نام «قاسم اشرافی» در ۱۲ شهریور ۱۳۴۳ به‌مناسبت تصادف هویدا در جاده‌ی شمال و شکستگی پای او، برای فرهنگ مهر فرستاده؛ و سند دوم، گزارش ساواک از نشست بهائیان ناحیه‌ی ۲ شیراز در ۱۹ مرداد ۱۳۵۰ می‌باشد. (۵: ص ۳۸۴ و ۳۸۵)

گماردن هویدا به‌صدارت نه‌تنها اعتراض عامه‌ی مردم، بلکه حتی شکایت «خواص» رژیم پهلوی را نیز برانگیخت؛ به‌گونه‌ای که در یکی از گزارش‌های ساواک در ۱۸ بهمن ۱۳۴۳ آمده است: "سناتور جهان‌شاه صمصام در پایان جلسه‌ی روز ۱۳۴۳/۱۱/۱۷ مجلس سنا، به‌سناتور مسعودی با حضور یکی از خبرنگاران جرأید اظهار داشته: حیف است به‌این مملکت و ملت کسی چون هویدا که بهائی است حکومت کند." (۵: ص ۳۸۴ و ۳۸۵)

در دوران نخست‌وزیری هویدا، دست‌اندازی بهائیان به مراکز حساس کشور به‌شدت فزونی یافت و با وجود نارضایتی عمومی، زمینه‌چینی‌هایی برای از میان بردن پی‌آمدهای بد این وابستگی اندیشیده شد که شمه‌ای از آن در جلد دوم کتاب خاطرات ارتشبد فردوست آمده

است. «از جمله‌ی این زمینه‌سازی‌ها دستور به‌بیرون راندن شماری از کارمندان بهائی از شرکت نفت بود که با واکنش‌های گسترده‌ی سران بهائی از جمله سپهد صنیعی (وزیر جنگ)، سرلشکر ایادی (پزشک مخصوص شاه) و سرهنگ شاه‌قلی و گروهی دیگر مواجه شد که سرانجام از اخراج کارمندان جلوگیری کردند.» (۵: ص ۳۹۰)

### ۳.۲- پرویز ثابتی

پرویز ثابتی معاون ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت مخوف شاه) نیز به گفته‌ی خودش بهائی بوده است. او زاده‌ی سال ۱۳۵۱ بود و در بهمن ۱۳۷۳ با معرفی ضرابی، مدیر کل اداره‌ی ششم ساواک، در این سازمان استخدام شد. وی در آغاز استخدام در ساواک، در شرح زندگی‌نامه‌ی خود می‌گوید: "بنده از بدو تولد در یک خانواده‌ی بهائی می‌زیسته‌ام و پدرم و مادرم بهائی بوده‌اند." (۵: ص ۴۵۰ و ۴۵۱) لازم به گفتن است که در آن دوره، استخدام بهائیان از جنبه‌ی قانونی، ممنوع بوده است. به این علت استناد ثابتی به بهائیت پدر و مادرش است نه خودش.

### ۴.۲- ملیحه نعیمی

وی همسر سپهد خسروانی و فرزند عبدالحسین نعیمی (از مأموران قدیم ایتلجنت سرویس) از کارگزاران اصلی بهائیان ایران بود. (۵: ص ۴۵۴) در گزارش‌های ساواک درباره‌ی عبدالحسین نعیمی چنین آمده است: "اسم کوچک نعیمی، عبدالحسین است و نام‌برده پسر نعیم، شاعر معروف بهائی‌هاست و به همین دلیل در میان بهائی‌ها محبوبیت و مقام بزرگی داشته و حالیه نیز دارد. نعیمی از ابتدای خدمت خود در سفارت انگلستان، در تهران خدمت می‌کرده و مدت‌هاست که دیگر کار نمی‌کند. او در سفارت انگلیس منشی بوده است. دختر بزرگ او همسر سرلشکر پرویز خسروانی می‌باشد و داماد دیگر وی وکیل دادگستری است. نعیم در حال حاضر ظاهراً در هیئت مدیره‌ی بهائی‌های تهران، مقام اجرایی مهمی ندارد، ولی دارای نفوذ است." (۵: ص ۴۵۴)

در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۴۵ ساواک تهران چنین گزارش می‌دهد: "... خانم نعیمی... که اکنون همسر سرلشکر خسروانی می‌باشد، یکی از بهائی‌های متعصب و بانفوذ فرقه‌ی بهائیان ایران است. عبدالحسین نعیمی در سال ۱۳۲۴ - ۱۳۲۰ رئیس کمیته‌ی (شبکه‌ی) محرمانه‌ی سفارت انگلیس در تهران بود... وی از لحاظ بهائی‌گری جزو گروه کارگردانان بهائی‌ها در تهران می‌باشد که آقای ثابت‌پاسال در مواقع لزوم، از نظریه و افکار نعیمی استفاده می‌نماید... دختر آقای نعیمی که زن سرلشکر خسروانی است، در چندسال قبل توانست به‌طور محرمانه شوهرش را به‌دین بهائی‌گرایی دهد. سرلشکر خسروانی در حضور آقای دکتر علی‌محمد ورقا، استاد دانشگاه که از بهائیان متعصب و یکی از روحانیون بهائیان است، با حضور آقای نعیمی رسماً به‌دین بهائی‌گرویده و قرار بر این شده که از لحاظ حفظ پرستیژ و شئون نظامی و بعضی پست‌هایی که به‌وی محول گردیده، بهائی بودن وی از چارچوب دیوار خانگی تجاوز نکند." (۵: ص ۴۵۵)

این گزارش به‌خوبی نشان می‌دهد که پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، نفوذ بهائیان در ایران افزایش یافته و در ارتش، دانشگاه و نیز عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی، افراد پر قدرتی از بهائیان بوده‌اند. هم‌چنین وابستگی بهائیان به‌خارج از کشور به‌خصوص انگلستان، از این سندها به‌خوبی آشکار می‌گردد، این وابستگی از گونه‌ی اطلاعاتی و یا به‌عبارت دیگر، جاسوسی می‌باشد. ادامه‌ی گزارش بالا این نتیجه‌گیری را روشن‌تر می‌کند.

در دنباله‌ی این گزارش آمده است "به خانم نعیمی که از چندی قبل عهده‌دار انجام وظایف پدرش با سرویس‌های اطلاعات سفارت انگلیس و مقام‌های انگلیسی است و سالی چندمرتبه به اروپا و انگلستان مسافرت و در کنفرانس‌های بهائیان جهان از سوی زنان بهائی ایران شرکت می‌کند و به‌دلیل انجام وظایف برای ترویج و گسترش نفوذ بهائیان، مقام نخست را در بین بهائیان ایران دارد". هم‌چنین این گزارش می‌گوید: "شایع است که پرویز خسروانی در کارهای

اداری، افراد، درجه‌داران و افسران بهائی را به‌طور غیرمحسوس بیش‌از سایرین مشمول لطف خود قرار می‌دهد." (۵: ص ۴۵۵) همین ملاطفت‌هاست که عده‌ی زیادی را به‌سوی این فرقه کشید، و به عضویت در آن در آمدند.

## ۲. ۵- سپهبد اسدالله صنیعی

او نیز "از چهره‌های طرازاول بهائیت محسوب می‌شد و به‌همراه سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی نقش مهمی در تحکیم مواضع این فرقه در نهادهای نظامی رژیم پهلوی داشت. در سال ۱۳۴۴ش مرکز بهائیت ظاهراً خواستار کناره‌گیری او از وزارت جنگ شد و بهانه‌ی آن (اصلی عدم‌مداخله در امور سیاسی) عنوان گردید و این درحالی بود که علاوه‌بر دکتر ایادی، عناصر بهائی بر دولت هویدا تسلط جدی داشتند. با این‌حال صنیعی با کمک ایادی و حمایت محمدرضا پهلوی موافقت مرکز بهائیت را با ادامه‌ی کار خود جلب نمود." (۵: ص ۴۶۸ و ۴۶۹) در سال ۱۳۴۴ش در یک اقدام نمایشی، صنیعی استعفا کرد، ولی شاه با گفتن این مطلب که وی اجازه‌ی دخالت در کارهای سیاسی را به‌هیچ‌کس نمی‌دهد و صنیعی هم باید به‌مأموریت خود ادامه دهد، ادامه‌ی حضور صنیعی در مراکز مهم را تداوم بخشید. (۵: ص ۴۶۸)

این استعفا می‌توانست برای ملایم نمودن جو جامعه پس‌از روی کار آمدن هویدا نیز به کار آید. با این استعفا و پاسخی که شاه داد، دست‌کم در جامعه‌ی ارتشی کشور، سیطره یافتن بهائیان کمی فروکش کرد. به‌گفته‌ی ارتشبد فردوست، محمدرضا پهلوی به‌عناصر بهائی اعتمادی لازم داشت و بر این باور بود که آنان به‌دلیل اصل‌مرامی خود، خطری برای سلطنت وی نخواهد داشت. (۵: ص ۴۶۹) به‌عبارت دیگر این عناصر بهائی کاملاً در اختیار شاه و اربابان او بودند؛ کارگزارانی که به‌راحتی می‌توانستند در راه دین‌زدایی و یا دست‌کم، عرفی نمودن دین اسلام در جامعه بسیار مؤثر باشند و به‌خوبی و راحتی سیاست‌های دولت‌های بیگانه را در ایران پی‌گیری کرده و به‌کار بندند.

صنّعی در صحنه‌ی سیاسی کشور نیز بسیار منتقد بود. وی در زمان علم، حسن علی منصور و هویدا در کابینه بود و وزیر جنگ و خواربار شد. (۳: ص ۳۷۴)

## ۲. ۶- هوشنگ نهاوندی

وی یکی از افراد با نفوذ در منصب‌های سیاسی، فرهنگی و علمی کشور بود که در اواخر رژیم شاه، پس از طی مناصبی هم‌چون وزارت، رئیس دانشگاه شیراز و تهران شد. در جلد دوم کتاب خاطرات فردوست آمده است که او از همان زمان دانش‌جویی در پاریس، به‌ارتباط ویژه با سرویس‌های اطلاعاتی غرب کشیده شد، اسناد ساواک نیز نشان می‌دهد که وی متهم به‌بهای گری بوده است. (۵: ص ۵۱۰)

به‌گفته‌ی فردوست، شاه درباره‌ی بهائیان ظن نیکو داشت. نفوذ اصلی آنان در دوران عبدالکریم ایادی به‌دست آمد و در زمان هویدا، مقامات بلند کشور را به‌راحتی اشغال کردند. آنان در سست کردن اقتصاد کشور نیز کوشیدند؛ مثلاً حتی جنس‌هایی را که در ایران، ارزان‌تر تولید می‌شد، از خارج وارد می‌کردند. (۳: ص ۳۷۴ و ۳۷۵)

در مورد مداخله‌ی بهائیان در امور سیاسی نیز فردوست چنین می‌گوید:

«بهائیان بدون اجازه‌ی عکا حق ندارند مشاغل سیاسی را بپذیرند و تنها باید تلاش کنند در فعالیت‌های تجاری و کشاورزی پیشرفت کنند. براساس همین، روزی از سپهد صنّعی پرسیدم که چه‌گونه شما شغل سیاسی را پذیرفته‌اید؟ پاسخ داد: "از عکا سؤال شده و اجازه داده‌اند که در موارد استثنایی و مهم، این‌نوع مشاغل پذیرفته می‌شود. درواقع بهائیت جهانی این‌تصور را داشت که ایران همان «ارض موعود»ی است که باید نصیب بهائیان شود؛ از این‌رو برای تصرف مشاغل مهم سیاسی در این کشور منعی نداشتند. بهائیهایی که من دیده‌ام واقعاً احساس ایرانیّت نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد، جاسوس بالفطره بودند." (۳: ص ۳۷۵)

محمد رضا پهلوی معتقد بود که بهائیان علیه او دسیسه‌چینی نمی‌کنند، بنابراین وجودشان در منصب‌های دولتی برای او مفید دانسته می‌شد. آنان هم از این موقعیت برای ثروتمند شدن و در دست گرفتن اقتصاد کشور سود می‌جستند. آنان با بهره‌گیری از نفوذ سیاسی خود، در غصب اموال دیگران نیز کوشا بودند. کارهای هزیر یزدانی که بیش‌تر با زورگویی و فشار آوردن بر مردم و حتی مقام‌های دولتی همراه بود، از نمونه‌های این‌گونه ثروت‌اندوزی‌هاست. به‌نظر فردوست، به‌دست آوردن ثروت‌های فراوان به‌نام هزیر یزدانی، همه متعلق به جامعه‌ی بهائیان می‌باشد و نام هزیر درحقیقت پوششی برای کسب قدرت اقتصادی توسط این فرقه بوده است. (۳: ص ۳۷۵ تا ۳۷۷) آنان از این قدرت اقتصادی حتی زن برای تبلیغ و جلب دیگران استفاده می‌نمودند و ازدواج بهائی با مسلمان را به‌عنوان شیوه‌ای تبلیغی مجاز می‌شمردند. به‌همین مناسبت بود که ایران پس از آمریکا بیش‌ترین بهائیان را دارا شد. آنان در مواقع قدرت، در فرم‌های رسمی، مذهب خود را بهائی می‌نوشتند و بعد از تخریب حظیرةالقدسشان، مذهب خود را اسلام می‌خواندند. پاسخ‌های رسمی ساواک نیز برای استخدام آنان در اداره‌های دولتی و یا ارتش منفی بود، اما همواره با چشم‌پوشی فراوان، عمل و یا پی‌گیری می‌شد. آنان رسماً باید مذهب خویش را اسلام ذکر کنند. (۳: ص ۳۷۷)

به‌گونه‌ای که اطلاعات بالا نشان می‌دهد، دستگاه دولت محمد رضا پهلوی تا حد زیادی در اختیار بهائیان قرار داشت و آنان از نفوذ بسیار زیادی برخوردار بودند. به‌طوری‌که در گفتار چهارم، مفصل‌تر خواهیم گفت، در این دوره آنان کاملاً مانند یک حزب عمل می‌کردند و از این راه، سیطره‌ی خود را بر بخش بزرگی از دستگاه دولتی و اقتصاد و فرهنگ کشور به‌کار می‌بردند. مرکز آنان در اسرائیل بود و با یک سازمان‌دهی بسیار منظم و گسترده، با این مرکز در ارتباط بودند. به‌همین دلیل، غیر از نفوذ دولتی، با داشتن پیوند با کشورهای خارجی به‌خصوص اسرائیل و انگلستان، درحقیقت کارگزاران آن کشورها در ایران بودند.

داوری فردوست - که از نزدیک با آنان کار کرده است - درباره‌ی نداشتن حس ایرانی بودن، گواهی بر یکی از نتایجی است که از این تحقیق حاصل شد که بهائیان در دوره‌ی عباس افندی، رسماً «جهان وطنی» را پیشه‌ی خود ساختند. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، از زمان حسین‌علی نوری و به‌خصوص زمان عباس افندی، نهضت بهائیت به یک جنبش جهانی تبدیل شد. در زمان شوقی افندی که هم‌زمان با سلطنت سلسله‌ی پهلوی است، آنان پیوندهای سازمانی و درحقیقت، حزبی خود را با اسرائیل تحکیم بخشیدند.

این جهان وطنی به آنان این اجازه را می‌داد که به راحتی منافع کشوری را که در آن زندگی می‌کردند، نادیده گرفته، فقط به منافع فرقه‌ی خویش بیندیشند. این توجه به منافع فرقه‌ای در برابر منافع ملی در لابه‌لای اطلاعات به دست آمده در بالا به خوبی جلوه گر است؛ برای نمونه، چنگ اندازی‌های هزیر یزدانی به ثروت‌های مردم بدون توجه به قوانین جاری کشور، خنجری از پشت بر اقتدار شاه بود، اما برای ثروت‌اندوزی و قدرت فرقه‌ی بهائیت عملی می‌شد. به‌طور کلی تضعیف اقتدار دولت و یا اقتصاد کشور در راستای منافع بیگانگان، و به دست آوردن اقتدار و ثروت گروهی بهائیان، می‌تواند از جمله عامل‌هایی باشد که به انفجاری به نام «انقلاب اسلامی» انجامید.

### ۳- ملت و بهائیان

در حالی که دستگاه دولت به سوی نیرومند کردن بهائیت در ایران می‌رفت و بخش بزرگی از آن در اختیار آنان بود، دستشان به دلیل سفارش اربابان شاه، در همه‌ی امور باز بود، اما از سوی دیگر در میان ملت، متدینان به بعضی تحرکات علیه بهائیان دست می‌زدند. در این میان، عمده‌ترین مخالف آنان در میان ملت، روحانیان بودند. روحانیان کشور به شیوه‌های گوناگون برای رویارویی با بهائیان وارد میدان شدند که از جمله تحرکات انجام شده توسط ملت، تأسیس سازمانی با نام «انجمن حجتیه» از سوی گروهی از مذهبیان بود.



نام این سازمان که در حدود سال ۱۳۳۲ پایه‌گذاری شد، «انجمن خیریه‌ی حجتیه مهدویه» است که به آن، انجمن ضد بهائیت و یا اختصاراً «انجمن» نیز گفته می‌شد. مؤسس این انجمن یک روحانی به نام «شیخ محمد ذاکرزاده‌ی تولایی» است که به «شیخ محمود حلبی» شهره بود. انگیزه‌ی تأسیس این انجمن نیز جذب دوست و همکار آقای حلبی به نام «سیدعباس علوی» به بهائیت می‌باشد. انگیزه‌ی تأسیس این گروه آن بود که به گفته‌ی آقای حلبی: «در سال‌های ۳۲ ایشان خوابی می‌بینند که در آن امام زمان (عج) به نام برده امر می‌فرمایند که گروهی را برای مبارزه با بهائیت تشکیل دهند. این انجمن در همه‌ی شهرهایی که بهائیان در آن‌ها فعال بودند، تشکیل شد و با یک پی‌گیری سازمان‌یافته درصدد مبارزه با آنان برآمد. فعالیت‌های آنان عمدتاً فرهنگی و برای پیش‌گیری از تبلیغ و ترویج بهائیت، متزوی نمودن بهائیان در جامعه و نیز دعوت آنان به دین مبین اسلام بود.

در دوران حیات این انجمن، بسیاری از جوانان دیندار به‌سوی آن کشیده شدند. با توجه به این که انجمن یک روش غیرسیاسی برای خود برگزیده بود، پوشش مناسبی برای فعالیت‌های سیاسی برخی از متدینان مخالف شاه نیز بود، اما سازمان اطلاعات و امنیت شاه گهگاه یورش‌هایی به محل‌های تشکیل این انجمن می‌برد و در بازجویی‌ها آنان را که به‌قصد مبارزه با دولت در این انجمن گرد آمده بودند، دستگیر و زندانی می‌کرد. از نظر آقای پرورش، شاه نیروهای انجمن و بهائیت را در یک موازنه قرار داده بود تا یک‌دیگر را کنترل کنند. (۳ ص ۳۵۰) حضرت امام (ره) به‌عنوان رهبر نهضت اسلامی، در دوران شاه به‌علت روش غیرسیاسی آنان و تشویق جوانان به شرکت در مبارزات بی‌خطر با بهائیت در عوض مبارزه با شاه، این حرکت را تأیید نمی‌کرد. از نظر حضرت امام، در زمان غیبت، مسلمانان باید در جهت تشکیل حکومت اسلامی با سرپرستی «ولی فقیه» تلاش نموده و آن را تشکیل دهند. این اعتقاد با روش غیرسیاسی انجمن سازگار نبود.

به هر صورت، این انجمن تا بعد از انقلاب اسلامی وجود داشت و در سال ۱۳۶۳، یعنی یک سال پس از اعلام انحلال تشکیلات بهائیان در ایران و پس از سخنرانی حضرت امام در نگویش روحانیانی که دین را از سیاست جدا می‌دانند، تعطیلی خود را اعلام کرد.

در دوره‌ی پهلوی، سازمان روحانیت خود به خود آشکارا ضد بهائیت تحرکاتی داشت که مشهورترین این حرکت‌ها مخالفت‌های «مرحوم فلسفی» است. از سال ۱۳۳۰ به خصوص در دوره‌ی نخست‌وزیری حسین علاء، دست بهائیان در کارهای کشور بازتر شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد، تخریب آنان بیش‌تر گردید. به همین دلیل شکایت‌های زیادی در این باره به آیت‌الله بروجردی رسید. ایشان هم آقای فلسفی را مأمور رویارویی با تبلیغات بهائیان کردند. به این ترتیب سلسله سخنرانی‌هایی توسط وی و دیگر واعظان علیه بهائیت انجام گرفت که منجر به مقابله‌ی مردم با بهائیان شده و به حظیرةالقدس آنان هجوم برده و حتی در برخی از روستاها افراد انگشت‌شمار بهائی ساکن در آنجا بیرون رانده شدند، در این حرکت، بسیاری از مکان‌های مذهبی بهائیان نیز خراب شد. حسین علاء که برای معالجه در اروپا به سر می‌برد، به شاه تلگراف کرد که این کارها برای چهره‌ی ایران در خارج، خوب نیست. (۶: ص ۶) در پی این حادثه، شماری از بهائیان از ایران رفتند و ایادی نیز به دستور شاه نه ماه به ایتالیا رفت. (۳: ص ۲۰۳ و ۲۰۴)

آیت‌الله بروجردی در نامه‌ای از تلاش‌ها و خدمت‌های آقای فلسفی در رویارویی با این فرقه - که به گفته‌ی ایشان به صورت حزب سیاسی، نزدیک به صد سال است که با پول‌هایی با منبع نامعلوم، علیه اسلام فعالیت دارند - قدردانی کردند. ایشان در این نامه با اشاره به جنایت‌هایی که بهائیان مرتکب شده‌اند، بیان داشتند که «آزادی و مجازات نشدن آنان نشان از این دارد که در دستگاه‌های حکومتی نفوذ دارند و باید از اداره‌ها تصفیه شوند.» (۶: ص ۶) هم‌چنین آیت‌الله بروجردی در گفت‌وگو با روزنامه‌ی کیهان درباره‌ی مسأله‌ی بهائیان چنین بیان داشتند:

"(۱). باید نظم و آرامش در کشور برقرار شود.

(۲). باید حظیره‌القدس را ویران نمود، و ساختمان جدید در تصرف انجمن خیریه باشد.

(۳). کلیدی بهائیان باید از ادارات دولتی و بنگاه‌های ملی هرچه زودتر طرد شوند. " (۶):

ص ۶)

در شیراز در جریان یکی از سفرهای شاه به این شهر، بعد از زیارت حضرت احمد بن موسی شاه‌چراغ علیه السلام که معمولاً بلافاصله پس از ورود شاه به این شهر انجام می‌گرفت، «آیت‌الله سید نورالدین حسینی الهاشمی» در برابر او دستور داد که معبد بهائیان در محل خانه‌ی سیدعلی محمد باب - که حدود دویست متر از شاه‌چراغ فاصله داشت - ویران شود. این عمل موجب شد که شاه مسافرت خود به شیراز را نیمه‌تمام گذاشته به تهران باز گردد.

بهائیان در شیراز شمار نسبتاً زیادی داشتند. در همین شهر، برابر گزارشی از ساواک، جلسه‌ای با شرکت دوازده نفر از بهائیان ناحیه‌ی ۲ شیراز در منزل یکی از بهائیان تشکیل شد که گفتار آنان در این مجلس، نحوه‌ی تصور آنان از وضعیت کشور و ملت را نشان می‌دهد. آنان پس از انجام مراسم عبادی خود به بحث درباره‌ی وضع اقتصادی بهائیان در ایران پرداختند. یکی از حاضران گفت: "بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می‌توانند امتیاز هر چیزی را که می‌خواهند، بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی، واردات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان است. تمام آسمان‌خراش‌های تهران، شیراز و اصفهان مال بهائیان است. چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می‌چرخد. شخص هویدا بهائی‌زاده است. عده‌ای از مأمورین مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می‌باشند، می‌خواهند هویدا را محکوم کنند، ولی او یکی از بهترین خادمین امرالله است و امسال مبلغ ۱۵ هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود." (۷).

حضرت امام خمینی (ره) پس از فوت آیت‌الله بروجردی به صورت بسیار فعال وارد صحنه‌ی سیاست کشور شدند. ایشان از آغاز دهه‌ی چهل، با مشارکت فعال در اعتراض به لایحه‌ی انجمن‌های ولایتی و ایالتی، در صحنه حضور یافتند. ایشان خطر بهائیان را برای اسلام و کشور جدی دانسته و به روحانیان در درجه‌ی نخست سفارش فراوان کردند که مردم را از این خطرها آگاه نمایند. ایشان در دیداری با علما چنین فرمودند: "آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حساس به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند و خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی، یا بسته شده یا می‌شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم، سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سیره‌ی سلف صالح بتوان رفتار کرد؛ با سکوت و کناره‌گیری، همه چیز را از دست خواهیم داد." (۸ ص ۴۴) خود حضرت امام (ره) در مواقع گوناگون برای آگاهی دادن به مردم اقدام می‌کردند؛ مثلاً در اوایل دهه‌ی چهل، در مخالفت با بهائیت و این که آنان جاسوس اسرائیل هستند، مطالبی بیان کردند. در سال ۱۳۴۱ نیز وقتی دوهزار نفر از بهائیان ایران با توجه و تخفیف ویژه‌ی دولت برای شرکت در جلسه‌ی بهائیت رهسپار لندن شدند. امام اعتراض خود را بارها اعلام کردند ایشان در جایی چنین فرمودند: "دوهزار نفر را با کمال احترام، با دادن [...] پانصد دلار ارز - به هریک، پانصد دلار از مال این ملت مسلم به بهائی داده‌اند - ارز داده‌اند، به هریک هزار و دویست تومان تخفیف هواپیما؛ چه بکنند؟ بروند در جلسه‌ای که بر ضد اسلام در لندن تشکیل شده است، شرکت کنند." (۸ ص ۱۲) در جای دیگر با ذکر همین ماجرا از تخفیف بیست و پنج میلیون تومانی شرکت نفت به «ثابت پاسال»، بهائی معروف، سخن به میان آورده و می‌گویند: "این، وضع نفت ما، این، وضع ارز مملکت ما، این، وضع هواپیمایی ما، این، وضع وزیر ما، این، وضع همه‌ی ما؛ سکوت کنیم باز؟ هیچ حرف نزنیم؟ حرف هم نزنیم؟ ناله هم نکنیم؟!." (۸ ص ۱۲) امام در همین سال، روحانیان را به اعتراض علیه سیاست‌های شاه تشویق نموده چنین می‌گویند: "این

سکوت مرگبار، اسباب این می‌شود که زیر چکمه‌ی اسرائیل به‌دست همین بهائی‌ها، این مملکت ما، نوامیس ما پایمال شود. وای بر این ما! وای بر این اسلام! وای بر این مسلمین! ای علما ساکت نشینید." (۸ ص ۱۲).

در جای دیگر ایشان جنبه‌های نفوذ و سلطه‌ی بهائیان در ایران را گفته و علما را به مبارزه علیه سلطه‌ی آنان فرا می‌خوانند: "... این جانب حسب وظیفه‌ی شرعی، به‌ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم؛ قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه‌ی صهیونیست‌هاست که در ایران به [صورت] حزب بهائی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شتون، ساقط می‌کنند. تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولت‌ها ناظر آن هستند و از آن تأیید می‌کنند. ملت مسلمان تا رفع این خطرها نشود، سکوت نمی‌کنند و اگر سکوت کند در پیشگاه خداوند قاهر، مسئول و در این عالم، محکوم به‌زوال است." (۸ ص ۳۴ و ۳۵)

در مورد اصلاحاتی که شاه با عنوان «انقلاب سفید» در ایران به‌اجرا گذاشت، حضرت امام برخی از اصول آن را وام گرفته از تقویم بهائیان دانسته و چنین می‌گویند: "شما آقایان به تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهائی‌ها مراجعه کنید، در آن جا می‌نویسد: تساوی حقوق زن و مرد رأی عبدالبهاء. آقایان هم از او تبعیت می‌کنند، آقای شاه نفهمیده می‌رود بالای آن جا می‌گوید: تساوی حقوق زن و مرد. آقا، این را به تو تزریق کردند، تو مگر بهائی هستی که من بگویم کافر است بیرونت کنند. نکن این طور، نکن این طور... نظامی کردن زن، رأی عبدالبهاء؛ آقا تقویمش موجود است، نگوید نیست، شاه ندیده این را؟ اگر ندیده، مؤاخذه کند از آن‌هایی که دیده‌اند و به این بیچاره تزریق کرده‌اند که این را بگو." (۸ ص ۵۶)<sup>۱</sup>

۱. لازم به توضیح است که از نظر اسلام تساوی حقوق زن و مرد مردود است؛ زیرا از نظر طبیعی و به دنبال آن از نظر مسؤلیت‌های فردی و اجتماعی بین زن و مرد تفاوت‌هایی وجود دارد. با توجه به این تفاوت‌ها اگر برای آنان حقوق مساوی در

در یک جمع بندی می‌توان گفت که از دیدگاه حضرت امام (ره) بهائیت با سازمان خود در ایران، سرگرم جاسوسی برای اسرائیل؛ یعنی بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان در منطقه، بود و در اساس برای شکستن مذهب شیعه و روحانیان به وجود آمده بود. بنابراین، مبارزه‌های حضرت امام علیه بهائیت تا پس از انقلاب اسلامی ادامه یافت.

مبارزه‌ی مردم و روحانیت علیه بهائیان در سال‌های نخست‌وزیری هویدا افزایش یافت و بسیاری از گزارش‌های ساواک بر همین مبارزه‌ها اشاره دارد. در میان این اسناد، اعلامیه‌هایی در مخالفت با رژیم شاه و تصدی منصب‌های مهم دولتی؛ مانند رادیو و تلویزیون توسط بهائیان به چشم می‌خورد. هم‌چنین گزارش‌هایی درباره‌ی مخالفت افراد بهائی با عضو شدن در حزب رستاخیز آمده است، با این‌عنوان که «ما از مشارکت در امور سیاسی منع شده‌ایم»، ولی همان‌گونه که درباره‌ی سپهد صنیعی آمد، اجازه‌ی دخالت در سیاست در رده‌های بالا به آنان داده می‌شد و مانعی در این امر وجود نداشت. برخی از سندها دلالت بر این دارند که در جریان نهضت ۱۵ خرداد در شهرهای گوناگون، علاوه بر برخی از مکان‌های مشروب‌فروشی که وابسته به یهودیان بود، خانه‌ها و دکان‌های متعلق به بهائیان نیز مورد حمله‌ی مردم قرار گرفته است. محفل ملی روحانی آنان تشکیل گردهم‌آیی‌های بیش از سه نفر را در این زمان ممنوع اعلام کرده بود و در برخی از این اسناد به مخالفت متقابل روحانیان و بهائیت نیز اشاره شده است.

#### ۴- کنشگران بهائی در دوره‌ی پهلوی

جریان بعد از انقلاب مشروطه با توجه به چیرگی بی‌شروطه خواهان بر مشروطه خواهان، زمینه را برای جدایی دین از سیاست فراهم کرد و در این احوال، زمینه برای حضور وابستگان

---

نظر بگیریم، در واقع بهر دو ظلم کرده‌ایم. این منطق ساده در مسابقات ورزشی به کار گرفته می‌شود. به علت متفاوت بودن قوای جسمی زن و مرد در مسابقات، آنان را جدا از یکدیگر برگزار می‌کنند؛ یعنی آنان را در شرایط مساوی به رقابت با یکدیگر وادار نمی‌کنند. حقوق مساوی یعنی در جامعه با آن‌که این دو با یکدیگر تفاوت دارند، در شرایط مساوی به رقابت‌های اجتماعی پردازند و این ظلم است.

به‌جهان‌بینی غیراسلامی در صحنه‌ی سیاسی نیز آماده شد. در دوران پهلوی به‌ویژه در دوره‌ی پهلوی دوم، با توجه به‌پاک‌سازی ساختارهای اجرایی جامعه از دین توسط رضاخان و به‌علت آمادگی شرایط حضور بهائیان در صحنه‌های اجتماعی و به‌خصوص سیاسی، آنان به‌گسترده‌گی و به‌صورت فعال در منصب‌های کلیدی حاضر شدند که در صفحه‌های پیشین به‌آن پرداخته شد. این افراد در واقع، نقش توزیع‌کنندگان فرقه‌ی بهائیت در ایران را بازی کرده، از ساختار دولتی برای پیاده کردن برنامه‌های خود بهره بردند. در این گفتار، نخست به‌شرح حال و اندیشه‌های رهبران این فرقه در این دوره می‌پردازیم و سپس رهبران بعد از او را معرفی می‌نماییم.

#### ۱.۴- شوقی‌افندی ربانی (۱۳۷۷-۱۳۱۴ق)

عباس‌افندی هنگام مرگ، فرزند پسر نداشت و با آن‌که «غصن اکبر» زنده بود، وی با نوشتن الواح وصایای خود برای رهبری و ریاست بهائیان، قرار تازه‌ای نهاد و «سلسله‌ی ولایت امرالله» را بنا نهاد. بنابر مضمون‌های الواح وصایا، ولی امرها یکی پس از دیگری خواهند آمد و هر یک باید جانشین خود را تعیین نماید و ایشان روشن‌کننده‌ی آثار بهائی، مرجع مطاع همگانی و رئیس همیشگی مجلس بیت‌العدل هستند. براساس همین نوشته، نخستین ولی امر، نوه‌ی دختری سرکار آقا؛ یعنی شوقی‌افندی می‌باشد و پس از او سلسله‌ی اولیای امر در نسل او و فرزند پسر و بکر او خواهد بود. (۹: ص ۱۱ تا ۱۶) شوقی‌افندی پسر میرزاهادی افنان و دخترزاده‌ی عباس بود. او در روزگار جدش، در دانشگاه آمریکایی بیروت و آکسفورد انگلستان به‌مطالعه و تحصیل مشغول بود و پس از مرگ عبدالبهاء، به‌یاری مادرش رئیس بیت‌العدل شد، اما گروهی او را پذیرفتند و جدایی دیگری در این فرقه ایجاد شد. برخی از مبلغان و بزرگان بهائیت. هم‌چون «عبدالحسین آیتی» (آواره)، «فیض‌الله صبحی» (کاتب عبدالبهاء)، «میرزا حسین نیکو» و کسان دیگری از باورهای بهائی به‌دامان پاک اسلام بازگشتند و چون شوقی آنان را به‌باد ناسزا و

بدگویی گرفت، آن‌ها هم با نوشتن کتاب‌هایی، چون «کشف‌الحیل»، «خاطرات صحبی» و «فلسفه‌ی نیکو» پیشینه‌ی زشت و ناپسند روزگار کودکی و جوانی شوقی را آشکار کردند. گروهی دیگر از بهائیان، الواح وصایا را نامعتبر دانسته، و «میرزااحمد سهراب» را که از خویشان نزدیک شوقی بود، به پیشوایی برگزیده، نام «سهرابی» بر خود نهاده و «کاروان خاور و باختر» را تشکیل دادند.

شوقی افندی در ایام ریاست خود، به تقلید از اروپاییان، صورت سازمان حزبی به بهائیت داد. او محفل‌های گزینش‌شده‌ی محلی و ملی به وجود آورد و در برخی کشورها آن‌ها را به عنوان محافل مذهبی یا حتی شرکت‌های تجاری ثبت کرد. (۱۰: ص ۴۱ و ۴۲) «روحیه‌خانم»، همسر شوقی در این باره می‌نویسد: "میل مبارک آن است که محفل را به اسم جمعیت دینی و اگر نشد، به عنوان هیأتی تجارتهی تسجیل نمایند." (۱۱: ص ۳۸۴) به نظر می‌رسد به سبب همین سازمان‌دهی اداری و حزبی است که بهائیت تاکنون توانسته باقی بماند. یک نظام کنترل اجتماعی نیز در این سازمان پیش‌بینی شده بود و هر کس مخالف میل شوقی کار می‌کرد، نخست از این سازمان اخراج می‌گردید که به آن «طرد اداری» می‌گفتند و سپس از جامعه بیرون رانده می‌شد که آن را «طرد روحانی» می‌خواندند. بسیاری کسان گرفتار چنین مجازاتی شدند.

در زمان زندگی شوقی، حکومت یهودی اسرائیل در فلسطین روی کار آمد و به پاداش تلاش‌های بی‌شمار بهائیت در ایجاد یک فرقه‌ی مذهبی در قلب جامعه‌ی اسلامی، این مسلک در آنجا رسمی شد، از املاک و اموالشان پشتیبانی شد و از مالیات و عوارض معاف گردید. (۱۲: ص ۱۶۵) نیز برای نخستین بار، نام «ارض اقدس» و «مشرق‌الاذکار» که منظور، کشور اسرائیل است، از زبان شوقی شنیده شد.

بایان و بهائیان، بهره‌گیری از زور را برای پذیرفتن آیین خود قدامت ساخته بودند مگر در مورد مسلمانان که مال، جان و ناموس آنان را مباح دانسته و حتی آنان را شکنجه داده و سپس



به شهادت می‌رساندند. با توجه به ناسازگاری فراوان و دیرین مسلمانان و یهودیان، شوقی تصمیم گرفت سرزمین اسرائیل را مرکز اصلی بهائیان قرار داده و دولت یهود را به عنوان پناهگاه و تکیه‌گاه این فرقه درآورد. از آن‌جا که یهودیان نیز در پی اختلافی که با مسلمانان داشتند، از هر نیروی ضداسلامی حمایت می‌کردند و با این که سرزمین اسرائیلیان (فلسطین اشغالی) هم در محاصره‌ی کشورهای مسلمان قرار داشت، اسرائیل یکی از نخستین و مؤثرترین حکومت‌هایی بود که بهائیت را به رسمیت شناخت و آن را جزو کیش‌های رسمی کشور خود قرار داد.

با توجه به جذب سرمایه‌های بزرگ بهائیان و طبعاً سرمایه‌گذاری آنان در اسرائیل - که باعث شد اسرائیل به شدت روی خوش به بهائیان نشان دهد - و با عنایت به خاک‌سپاری رهبران بهائی در این کشور - که هر ساله گروه‌های بهائی را با سرمایه‌های کلان به آن‌جا می‌کشاند - به‌انگیزه‌ی تفاهم بسیار زیاد اسرائیلیان و بهائیان، بیش‌تر و بهتر پی‌می‌بریم. از این که شوقی یکی از وظایف شورای بین‌المللی بهائیان را رابطه با دولت اسرائیل می‌داند، می‌توان به توجه شدید او بدین حکومت پی‌برد. هم‌چنین وی در نقشه‌ی ده‌ساله‌اش در هدف بیست و چهارم، پشتیبانی از دولت اسرائیل را بر همه‌ی دولت‌های جهانی ترجیح داده و پایه‌گذاری شعبه‌های محافل روحانی و ملی بهائیان را فقط در ارض اقدس و برحسب قانون‌های حکومت تازه تأسیس اسرائیل ممکن می‌داند. به دنبال این کارها «پروفسور نرمان نیویج» از شخصیت‌های سیاسی و حقوقی دولت اسرائیل، چنین می‌گوید: "اینک نباید فلسطین را در حقیقت، فقط سرزمین سه دیانت دانست، بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به‌شمار آورد؛ زیرا امر بهائی که مرکز آن «حیفا» و «عکا» است و این دو شهر زیارتگاه پیروان آن است، به‌درجه‌ای از پیش‌رفت و پیش‌روی رسیده است که مقام دیانت جهانی و بین‌المللی را به دست آورده و همان گونه که نفوذ این آیین در سرزمین پیش‌گفته روزبه‌روز، رو به گسترش و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و یک‌پارچگی بین‌المللی ادیان گوناگون جهان نیز عامل بسیار مؤثری به‌شمار می‌آید." (۱۲):

قسمت چهارم، ص ۱۶۲) به هر حال، هم‌اکنون مرکز بهائیان در اسرائیل است و آنان از پشتیبانی‌های بی‌دریغ این رژیم بهره می‌برند.

شوقی ربانی به سال ۱۳۷۷ ق برابر با ۱۳۳۶ ش یعنی در سال شانزدهم پادشاهی محمدرضا شاه، در لندن به آنفلوآنزا دچار شد، از دنیا رفت و همان‌جا به خاک سپرده شد. آثار زیر از شوقی افندی در دست می‌باشد:

- (۱) ترجمه‌ی تاریخ نیل به زبان انگلیسی با مقدمه و پاورقی، به نام «The Dawn Breakers»؛
- (۲) قرن بدیع به زبان انگلیسی به نام «God Passes By» که مودت آن را به فارسی ترجمه کرده است؛

(۳) توقیعات مبارکه در ۳ جلد؛

(۴) دور بهائی؛ و چند نوشته‌ی دیگر.

پس از مرگ شوقی افندی که در سال ۱۳۳۶ ش رخ داد، رهبری بهائیان دچار چنددستگی شد که شرح آن خواهد آمد.

#### ۲.۴- رهبران پس از شوقی افندی (از ۱۳۳۶ ش به بعد)

برخلاف پیشینی عباس افندی که ریاست بهائیت را با عنوان «ولایت امرالله» در نسل شوقی افندی گذاشته بود، وی عقیم بود و فرزندی نداشت. شوقی ربانی که خود می‌دانست فرزند و جانشینی بلافصل ندارد، برای اداره‌ی بهائیت، تشکیل «بیت‌العدل‌الاعظم الهی» را لازم دانست. از روزی که وی خبر ایجاد هسته‌ی اولیه‌ی این سازمان را به همگان داد، زمزمه‌های مخالفت از هرسو برخاست. عبدالبها، در الواح وصایا گفته بود که هرگاه ولی امرالله (شوقی) برابر وصیت خود - که به «الواح وصایا» معروف است - جانشین خود را که «ولی‌امر ثانی» خوانده می‌شود، تعیین کرد، باید از بین رجال بهائی هشت نفر را در درجه‌ی نخست برگزیند و

این گروه به ریاست ولیّ امر ثانی دور هم گرد آمده و بهائیت را اداره کنند. عبدالبهاء، نام چنین سازمان‌دهی‌یی را «بیت‌العدل الاعظم» گذارد.

پس از مرگ شوقی، کشمکش شدیدی میان بهائیان بر سر جانشینی او به وجود آمد. بسیاری از بهائیان به ریاست معنوی زن آمریکایی شوقی، «روحیه ماکسول» (حضرت حرم)<sup>۱</sup> و ریاست ظاهری ایادیان امرالله، باب ولایت امر را تا ابد بسته دانستند. آنان شش سال پس از فوت شوقی در سال ۱۳۴۲ش در لندن با شتاب فراوان همایشی از رئیس‌ان بهائی هر محل تشکیل دادند و در آن، نه نفر عضو مجلس بیت‌العدل موعود را برگزیده و سپس این بیت‌العدل را در حیفا برپا ساختند که تاکنون نیز دایر است، هرچند سال یک‌بار دوباره انتخاب می‌شود و بر اهل بهاء حکومت می‌کند. موافقان روحیه، او را پنجمین پیشوای بهائیان و اداره‌کننده‌ی فرقه‌ی بهائی در جهان می‌دانند. (۱۴: ص ۲۲۹ و ۲۳۳) روحیه ماکسول در اواخر سال ۱۳۷۸ درگذشت و تا هنگام مرگ، ریاست بیت‌العدل الاعظم را برعهده داشت.

دسته‌ی دیگری از پیروان شوقی، بیت‌العدل حیفا را بی‌اعتبار و ساختگی دانستند. آنان رئیس هیئت‌های جهانی ایادی، یعنی «چارلز میسن ریمی» را جانشین شوقی و «ولیّ امر ثانی» خواندند. به‌باور آنان شوقی خود، ایادی امرالله را تعیین کرده، فرمان تشکیل «بیت‌العدل الاعظم» را داده و

۱. به‌نظر عده‌ای از بهائیان، روحیه ماکسول همسر شوقی ربانی (بلاشیه) نقش عایشه را در دین اسلام بعد از حضرت رسول اکرم (ص) بازی کرده است. مثلاً هر دوی آنان عقیم بوده و فرزندی نداشته‌اند. روحیه خانم پس از مرگ همسرش، سیاست مخصوصی را در پیش گرفت و همه‌ی انتخابات و انتصابات انجام شده را ملغی کرد. در رساله‌ی شماره‌ی ۹ آثار لجنه‌ی امری تهران صفحه‌ی ۲ چنین آمده: "پس از صعود مبارک اصحاب خاص آن حضرت. یعنی حضرات ایادی تحت تأثیر ام‌البهاء روحیه خانم قرار گرفتند و چون روحیه خانم مانند ام‌المؤمنین، حرم حضرت رسول الله عقیم و به‌عقده‌ی نازایی مبتلا بود، نمی‌توانست اوامر رئیس بیت‌العدل انتصابی ولی امرالله را اطاعت کند، لذا ایادی امرالله را به نقض عهد میثاق الهی دلالت نمود و حضرات ایادی... به موت و هلاکت روحانی دچار گشتند و بنای رکن نظم بدیع الهی را که به دست ولی امر عزیز امرالله بنا شده بود، منهدم نمودند."

جانشینی میسن ریمی را برای خود برگزیده بود. در همین هنگام جوانی از بهائیان خراسان در سرزمین اندونزی برخاست و مدعی شد که موعود کتاب اقدس و صاحب آیین تازه است. نام وی «جمشید معانی» (ملقب به سماءالله) بوده و همانند همان دست‌آویزهایی که بهائیان برای اثبات باورهای خود دارند، برای خود فراهم آورده است. اینک ریمی‌ها و سمائی‌ها در کشورهای هند، پاکستان، ایران و اندونزی و آمریکا هوادارانی دارند.

چارلز میسن ریمی فرزند یکی از روحانیان کلیسای اسقفی است که در سال ۱۸۷۴م (۱۲۵۳ش) در یکی از شهرهای کنار رودخانه‌ی می‌سی‌سی‌پی به دنیا آمد و با آموزش‌های کلیسای اسقفی پرورش یافت. از شواهد برمی‌آید که پیشینه‌ای طولانی با شوقی داشته و شوقی او را در کنار خود به حیفاً فراخوانده، او را تقریباً نماینده‌ی خود کرده و در نشست‌هایی که خود نمی‌توانسته در آن‌ها حاضر شود، ریمی به نمایندگی او حضور می‌یافته است. ریمی دوباره به اصطلاح به دور دنیا سفر کرده و طرح «نقشه‌ی مشرق‌الاذکار کوه کرمل» از او بوده است. طرفدارانش او را پنجمین پیشوای بهائیان می‌دانند و به‌وی القاب «عزیزالله» و «ولی‌امر ثانی» داده‌اند. پس از انتصاب او به ریاست بیت‌العدل، مخالفت‌هایی آغاز شد که پس از مرگ شوقی، بالا گرفت. بیش‌تر اعضای گروه ایادی امرالله با انتصاب او مخالف بوده و گفتند: "چون شوقی فرزندی نداشته، ولی‌امر احتمالاً باید از اغصان باشد و فعلاً از اغصان، کسی ثابت و راسخ بر میثاق موجود نیست، پس خودبه‌خود سدّ ولایت می‌گردد". نیز آشکارا از سوی ایادی و محافل روحانی و ملی جهان ابراز می‌شد که آقای ریمی، آمریکایی است، فارسی و عربی نمی‌داند و توانایی تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی را ندارد. آنان بهانه‌ی دیگر را زیادی سنّ و ناتوانی‌اش در اداره‌ی امری می‌دانستند. ریمی نیز در ابلاغیه‌ی نخست و در دیگر ابلاغیه‌ها یورش‌های سختی بر ایادیان می‌برد. این حمله‌های سخت، بیانگر این واقعیت است که تصمیم‌های گروه ایادیان، مخالف نظر وی بوده و در پنهان، مغایر با خواست‌های وی تصمیم

گرفته‌اند. این امر موجب راندن وی از سوی ایادیان می‌شود. در حال حاضر سه گروه پیش گفته از بهائیان، در برابر هم صف کشیده‌اند، تا آینده از آن کدام یک باشد.

بررسی اقدام‌های شوقی، پایه‌گذاری شتاب‌زده‌ی بیت‌العدل و قرار دادن مقر آن در اسرائیل، روشن می‌سازد که رهبران این فرقه به دنبال چه اهداف سیاسی در منطقه‌ی خاورمیانه بوده‌اند. کالبدشکافی بیت‌العدل الاعظم با نقشه‌های مختلف ده‌ساله، هفت‌ساله و چهارساله که با پشتیبانی‌های بی‌منت و بی‌دریغ سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های استعمارگر همراه بوده است و نیز سازمان‌های آن که تا دورترین نقاط قبایل آفریقا نیز گسترش یافته، همگی نشان از وجود یک حزب منظم، منسجم و با برنامه دارد که با سوءاستفاده از انگیزه‌های دینی و در قالب احکام دینی، بهائیان را به خدمت گرفته و آنان را به هر سو که می‌خواهد، می‌کشاند.

### ۵- بهائی‌گری به مثابه یک حزب سیاسی

این گفتار را با قسمتی از سخنان حضرت امام (ره) در سال ۱۳۴۱ش که پیش‌تر نیز آورده شد، آغاز می‌کنیم: "اینجانب حسب وظیفه‌ی شرعی، به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم؛ قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه‌ی صهیونیست‌هاست که در ایران به [صورت] حزب بهائی ظاهر شدند."

بهائیت مخصوصاً پس از مرگ شوقی‌افندی، چهره‌ی اصلی موردنظر پایه‌گذاران خود را نمایان ساخت و در راه اهداف به وجود آورندگان اصلی خود، کارآیی خویش را در دید عموم گذاشت. اگر نگاهی تطبیقی به عمل کرد این فرقه و دیگر ادیان در سراسر جهان بیندازیم، به روشنی در می‌یابیم که این فرقه تا چه اندازه ابزار دست سیاست‌مداران جهان گشته و در مسیر اهداف صهیونیسم بین‌الملل در کشورهای اسلامی برای سست کردن دین مبین اسلام به کار رفته است. حتی اگر کارآیی آن را در مقایسه با مکتب‌هایی مانند کمونیسم - که ادعای دیانت

ندارند - بنگریم، روشن می‌شود که چه گونه در سمت و سوی اهداف سیاسی بیگانگان در کشورهای اسلامی، از آن بهره برده شده است. این عمل کرد، مدیون سازمان‌دهی بی است که از زمان شوقی افندی به کار گرفته شد و بیت‌العدل در اسرائیل تأسیس گشت.

برای شکل‌دهی بیت‌العدل در سال ۱۹۵۱ (۱۳۲۸ ش.) یعنی هشت سال پیش از درگذشت شوقی، او هیأت بین‌المللی بهائی را با اهداف زیر تأسیس کرد:

- (۱) با سران حکومت اسرائیل رابطه برقرار نماید.
  - (۲) او را در انجام وظایف مربوط به ساختمان بالایی مقام اعلی کمک کند.
  - (۳) با سران کشوری درباره‌ی مسائل مربوط به احوال شخصی وارد گفت‌وگو شود.
- این هیأت پس از تغییر و تحولاتی باید به شکل بیت‌العدل عمومی درآمده، اعضای آن با گزینش، معین شوند. (۱۵: ص ۴ و ۵)

نام‌های برگزیدگان به شرح زیر است:

- (۱) ایادی امرالله ام‌البهاء، روحیه‌خانم ماکسول: عضوی رابط بین ولی امرالله و هیأت؛
- (۲) ایادی امرالله چارلز میسن ریمی: رئیس؛
- (۳) ایادی امرالله املیا کالیز: نائب رئیس؛
- (۴) ایادی امرالله لیروی ایواس: منشی؛
- (۵) ایادی امرالله یوگو جیاگری: عضو سیار؛
- (۶) ایادی امرالله ام‌الله جسی رول: امین صندوق؛
- (۷) ایادی امرالله اتل رول: معاون منشی برای مکاتبه با غرب؛
- (۸) ایادی امرالله لطف‌الله حکیم: معاون منشی برای مکاتبه با شرق؛
- (۹) ام‌الله سیلوا ایواس نیز طبق تلگراف مورخ ۴ مه ۱۹۹۵ م به عضویت این هیأت تعیین شد. (۱۶: -)

بیت‌العدل درحقیقت مرکز حزب سیاسی بهائیان است.

در روز ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷ (۳ آذر ۱۳۳۵ش) شوقی، تعداد ۲۷ نفر را برای انجام وظایف گوناگونی؛ از جمله پاس‌داری و تبلیغ امر حضرت بهاء‌الله زیر نظر ولی امرالله برگزید که به آنان «ایادیان امرالله» گفته می‌شود و نام‌های آنان به شرح زیر است:

- (۱) ایادی امرالله چارلز میسن؛
- (۲) ایادی امرالله روحیه خانم ماکسول؛
- (۳) ایادی امرالله املیا کالیز؛
- (۴) ایادی امرالله لروی لیواین؛
- (۵) ایادی امرالله علی اکبر فروتن؛
- (۶) ایادی امرالله جلال خاضع؛
- (۷) ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی؛
- (۸) ایادی امرالله پل هنی؛
- (۹) ایادی امرالله حسن بالیوزی؛
- (۱۰) ایادی امرالله دکتر یوگر جیاگری؛
- (۱۱) ایادی امرالله دکتر هرسن گروسمن؛
- (۱۲) ایادی امرالله دکتر ادلبرت موشگل؛
- (۱۳) ایادی امرالله جان فرابی؛
- (۱۴) ایادی امرالله هورانسس هولی؛
- (۱۵) ایادی امرالله گورین ترو؛
- (۱۶) ایادی امرالله موسی هنانی؛
- (۱۷) ایادی امرالله انیوک الیگا؛
- (۱۸) ایادی امرالله ویلیام سیرز؛
- (۱۹) ایادی امرالله جان روباتس؛
- (۲۰) ایادی امرالله کلارا دان؛
- (۲۱) ایادی امرالله اگنس الکساندر؛
- (۲۲) ایادی امرالله کالیس فدرستون؛

(۲۳) ایادی امرالله طرارالله سمندری؛

(۲۴) ایادی امرالله شعاعالله علایی؛

(۲۵) ایادی امرالله ذکرالله خادم؛

(۲۶) ایادی امرالله علی محمد ورقا؛

(۲۷) ایادی امرالله رحمتالله مهاجر.

این رهبری از راه شبکه‌ای تا دورترین نقطه‌های جهان شاخه زده است که در «کتاب انشعاب بہائیت» به تفصیل آمده است. در ایران نیز محافل از سطح ملی تا سطح ده تشکیل شد که هر محفل دارای چهل لجنه برای پوشش کلیه فعالیت‌های بہائیان بود.

## ۶- نتیجه گیری

در این فصل، به خوبی دیدیم که چه گونه اقتدار دولت، بہانہ‌ای برای حضور بہائیان در منصب‌های اداری، اقتصادی و فرهنگی کشور شد. آنان با بهره‌گیری از ساختار دولت توانستند بر شمار بہائیان بیفزایند و ثروت و نیروی بسیاری به دست آورند. در این جریان، کمک کشورهای خارجی به ویژه انگلستان و اسرائیل در کسب اقتدار برای بہائیان، تأثیر بسیار داشت. رژیم پهلوی آنان را شایسته‌ی اعتماد دانست و در دورہ‌ی پهلوی دوم بہ عنوان یکی از عمدہ‌ترین کارگزاران دولت خویش بہ کار گرفت. آنان ہم با استفاد از این جایگاہ سیاسی، ایران را سرزمین امنی برای رشد خویش یافتند و با افزودن بر قدرت سیاسی و اقتصادی خویش تلاش نمودند ایران را - همان گونه کہ در رؤیاهای سیدعلی محمد باب بود - بہ مهم‌ترین پایگاہ خود مبدل سازند. قدرت‌های استعماری نیز از این معاملہ بسیار خشنود بہ نظر می‌رسیدند؛ آنان از این رہگذر ضمن اطمینان از نیروی عامل دست‌نشانده‌ی خود، تنها کشور شیعی مذهب جهان را در دستان کسانی می‌دیدند کہ ضامن منافع آنان بوده و حاضر بودند ہمہ منافع این ملت را فدای سودجویی‌ها و مصالح خود کنند. پیوند آنان با اسرائیل کہ در حقیقت، پادگان کشورهای غربی در قلب ملت‌های مسلمان است، و باتوجہ بہ جایگاہ حساس آنان موجب شدہ بود کہ غرب بتواند از اطلاعات دست‌اول و مهمی درباره‌ی ایران بہرہ‌مند گردد.



به گفته‌ی فردوست، رئیس دفتر ویژه‌ی اطلاعات شاه، شخص شاه در جریان رشد و نفوذ بهائیان قرار داشت. او می‌گوید: "یکی دیگر از فرقه‌هایی که توسط اداره‌ی کل سوم ساواک بادقت دنبال می‌شد، بهائیت بود. شعبه‌ی مربوط بولتن‌های نوبه‌ای (سه ماهه) تنظیم می‌کرد که یک نسخه از آن از طریق من (دفتر ویژه‌ی اطلاعات) به اطلاع محمدرضا می‌رسید. این بولتن، مفصل‌تر از بولتن فراماسونری بود، اما محمدرضا از تشکیلات بهائیت و به‌خصوص افراد بهائی در مقام مهم و حساس مملکتی اطلاع کامل داشت و نسبت به آن‌ها حسن‌ظن نشان می‌داده." (۳: ص ۳۷۴) به این ترتیب، این فرقه زیر چتر حمایتی پهلوی دوم نفوذ بسیار گسترده‌ای در ایران به دست آورد.

پروین غفاری، معشوقه‌ی شاه نیز تأیید می‌کند که شاه روحیه‌ی مذهبی نداشت و بیش‌تر سران دولتی و سرمایه‌داران مرتبط با کاخ او بهائی بودند. او تأکید می‌کند که شاه از هیچ‌گونه کمکی به آنان دریغ نداشت. (۴: ص ۶۴) او در قسمت دیگری از خاطره‌های خود بیان می‌داند که برادر شاه در محفلی بسیار خصوصی به او گفته است که شاه ایران شخص بی‌عرضه‌ای است و با حمایت انگلیس، آمریکا و نمایندگان آنان در ایران (یعنی بهائیان و فراماسون‌ها) روی کار است. (۴: ص ۳۸۳ و ۳۸۴) این گفتار به‌خوبی نشان می‌دهد که شاه تا چه حد به انگلستان و آمریکا وابسته بوده و به بهائیت توجه و عنایت داشته است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در دوران محمدرضا پهلوی، بهائیت روند رو به‌رشدی یافت. شخص شاه از گسترش نفوذ آنان به‌عنوان عناصر مطمئن و در ضمن، بی‌خطر برای سلطتش حمایت ویژه می‌کرد. حضور مهره‌های برجسته‌ی بهائی در دستگاه‌های دولتی، اجرایی، اقتصادی و غیره زمینه‌ی حضور گسترده‌ی بسیاری از بهائیان را در جامعه فراهم آورده، مراکز مذهبی آنان؛ مانند حظیرةالقدس‌ها و دیگر مکان‌های تبلیغی به‌شتاب ساخته شده و بر رونق آن‌ها افزوده شد. وضعیت بهائیان در این دوره با شعارهای مذهبی و ادعاهای وابستگی به مکتب تشیع محمدرضا چندان سازگار نیست. او که می‌توانست با تکیه بر آنان در برابر فرهنگ هنوز غالب شیعه‌ی مردم و اقتدار روحانیت بایستد، از آنان به‌عنوان کارگزار استفاده کرده و هرگاه که صلاح بداند در صورت دیدن خطری از سوی آنان، با نیروی مذهبی مردم،

آنان را در اختیار بگیرد، ولی با بهره‌مندی از فرهنگ غیرشیمی و غرب‌باور بهائیان، آنان را برای استحاله‌ی فرهنگ مذهبی، ملی و جلب پشتیبانی بیگانگان به کار برده و با استفاده از تضاد بین آنان و مردم، زمامشان در دستان خویش می‌فشرد.

روحانیت و مردم در هر فرصتی که می‌یافتند، علیه بهائیان از خود واکنش نشان می‌دادند. وجود بهائیان در دستگاه دولتی و نفوذ روزافزون آنان موجب بدبینی مردم به دستگاه دولت و یکی از دلایل رویاروی با آن در مقاطعی مانند ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ گردید. آن سکوت به دست آمده از ارباب و یا - اگر بسیار خوش‌بینانه داور می‌کنیم - اعتمادی که مردم پس از روی کار آمدن پهلوی اول به «اقتدار جبری» او برای برقراری امنیت و آرامش کردند، در دوره‌ی محمدرضا شاه با فشار تبلیغات انحصاری و گسترده برای او ادامه یافت، اما وجود بهائیان و دیگر وابستگان به خارج در مناصب دولتی، افزایش وابستگی کشور به بیگانگان، وجود بی‌عدالتی و ستم در توزیع مسئولیت‌ها و ثروت در جامعه و از همه مهم‌تر جریحه‌دار شدن روحیه و اقتدار ملت در برابر نامسلمانان و بیگانگان، زمینه را آماده کرد تا انقلاب اسلامی شکل گیرد.

مردمی که در آغاز سلسله‌ی پهلوی از زیر چتر اقتدار روحانیان به دلایل گفته شده، بیرون رفته و خود را به اقتدار جبری دولت سپردند، انتظار پشتیبانی و پاس‌داری از منافع، شخصیت و ارزش‌هایشان را داشتند، اما در پایان حدود پنجاه سال حکومت آنان چیزی جز تحقیر، شکسته شدن ارزش‌ها و تقسیم ناعادلانه‌ی ثروت در بینشان نیافتند. به همین علت بود که با کاسته شدن سازمان‌های مذهبی، با بازگشت روحیه‌ی عدالت‌خواهی و استقلال‌خواهی و مشاهده‌ی یک غیرت متبلور ملی در چهره‌ای پرهیزگار و مذهبی، به او پیوسته و انقلاب اسلامی را رقم زدند. در این حرکت، دوباره روحانیت زنده شد و رهبری مردم را به عهده گرفت. در این نهضت، با شکست شاه، اقتدار دولت شکسته شد و یک‌سره اقتدار ملت باقی ماند. دولتی که پس از انقلاب شکل گرفت، دولتی ملی بود و مردم، آن را از خود و برای خود یافتند. این دولت نه تنها پاس‌دار منافع مادی آنان، بلکه حافظ ارزش‌های دینی و هویت پایمال‌شده‌ی آنان نیز بود. در پی این انقلاب، مخالفت با بهائیان که یکی از عمده‌ترین معارضان ارزش‌های ملی و موافق شکست استقلال کشور به‌شمار می‌آمدند، آشکار شد.

## منابع و مآخذ

بهائی‌گری در دوران پهلوی

(۱) Hamid Algar; "Religious force in twentieth century Iran:," the Cambridge history Of Iran, Vol. ۷, Cambridge, Cambridge univercity press, ۱۹۹۱.

(۲) «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»: «خاطرات ارتشبد سابق، حسین فردوست» جلد اول، گردآوری موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸.

(۳) پروین غفاری؛ «تا سیاهی در دام شاه»، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۸۶.

(۴) «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»: «خاطرات ارتشبد سابق، حسین فردوست» جلد دوم، گردآوری موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸.

(۵) محمد مهدی اشتهااردی؛ «رویاری فلسفی با فرقه‌ی بهائیت»، روزنامه‌ی رسالت، یک‌شنبه، ۵ دی ۱۳۷۸.

(۶) گزارش به ساواک، ۱۳۵۰/۵/۱۹.

(۷) «صحیفه‌ی نور»، جلد اول.

(۸) عباس افندی؛ «الواح وصایا».

(۹) شوقی افندی؛ «قرن بدیع».

(۱۰) روحیه‌خانم؛ «امه البهاء»: «گوهر یکتا در ترجمه‌ی احوال مولای بی‌همتا»، ترجمه‌ی ابوالقاسم فیضی، تهران، محفل ملی بهائیان ایران، ۱۲۶ بدیع ۱۳۴۸ ش.

(۱۱) شوقی افندی؛ «توقیعات مبارکه»: «لوح قرن»، جلد سوم.

(۱۲) شوقی افندی؛ «قرن بدیع».

(۱۳) اسماعیل رائین؛ «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی»، تهران، موسسه‌ی تحقیقی رائین، ۱۳۷۵.

(۱۴) «مجله‌ی اخبار امری»، آذر و دی ۱۳۲۹، شماره‌های ۸ و ۹.

(۱۵) «مجله‌ی اخبار امری»، سال ۱۰۹ بدیع، شماره‌ی ۵.

# بهائی‌گری پس از پیروزی

## انقلاب اسلامی

تدوین : اسماعیل اسفندیاری

دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و پژوهشگر گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه

حوزه و دانشگاه

اقتباس از منابع : بهائیان در عصر پهلوی، احمد اللهیاری - شیخی‌گری، بابی‌گری،

بهایی‌گری، کسروی‌گرایی، یوسف فضایی - بهائیت در ایران، سعید زاهد زاهدانی

انقلاب شکوهمند اسلامی در سال ۱۳۵۷ با فریادهای الله اکبر ملت مسلمان ایران پیروز شد و در فروردین ۱۳۵۸ مردم ایران در یک همه‌پرسی همگانی به‌تغییر رژیم حکومتی کشور به «جمهوری اسلامی» رأی دادند. به‌این‌ترتیب، پس از گذشت بیش از ۲۵۰۰ سال، حکومت ایران از پادشاهی به‌جمهوری تغییر یافت. این انقلاب در نتیجه‌ی رویارویی دو قدرت دولت به‌رهبری شاه، و ملت به‌رهبری یک مرجع تقلید رخ داد. شاه نیروی خویش را از نیروی ارتش، ساواک و پشتیبانی کشورهای استعمارگر می‌گرفت و حضرت امام خمینی (ره) به‌عنوان یک مرجع تقلید به‌پشتیبانی ملت در میدان بود. در این مقابله سرانجام نیروی ملت هم‌چون دیگر نهضت‌های دو‌ست‌ساله‌ی اخیر این سرزمین، بر دولت پیروز شد و شاه را با همه‌ی حامیانش از میدان به‌در برد. در این ماجرا تمامی نیروهایی که پشتیبان شاه بودند، مورد خشم ملت قرار گرفتند.

ارتش نیز در واپسین روزهای انقلاب، با مقاومت شمار کمی از وفاداران به‌شاه، به‌ملت پیوست و در پی شعارهای مردم، برادر ملت شد، اما ساواک و همه‌ی نیروهای امپریالیستی در برابر شعارهای ضداستبدادی و استقلال‌طلبی ملت دشمن به‌شمار آمدند. بهائیان هم که در دوران پهلوی با یاری گرفتن از اقتدار دولت وابسته به‌امپریالیسم و با جاسوسی اسرائیل، توانسته بودند قدرت و ثروت زیادی به‌دست آورند و از هنگام جدایی و انحراف از مکتب نجات‌بخش اسلام، عملاً در برابر اقتدار ملت قرار گرفته بودند، در جبهه‌ی مقابل انقلابیان واقع شدند. آنان، هم یاران خود کامگی شاه به‌شمار می‌رفتند و هم هم‌راهان امپریالیسم به‌رهبری آمریکا.

از ابتدا فرقه‌های گوناگون بهائی که برای شکستن اقتدار روحانیان اصیل و اصولی و برچیدن نظام مرجعیت، به‌وجود آمدند، در پی شکستن نظام مدیریتی روحانیت اصولی بودند، اما نظام جمهوری اسلامی با توجه به احکام نورانی اسلامی، نظام مدیریت مرجعیت را تکمیل نمود و مجتهد مسلم دارای شرایط مدیریت اجتماعی را در رأس حکومت قرار داد. به عبارت دیگر آن چه را که بهائیت در مدت بیش از صد سال تلاش نمود تا مضمحل و نابود سازد، با شدت، بزرگی و رسمیت بیش‌تر حاکم کرد. به این ترتیب، بهائیت در جایی قرار داشت و دارد که کاملاً در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. این دوگانگی، موجب کشمکش‌هایی در ایران شد که به مهاجرت بسیاری از بهائیان به خارج از کشور انجامید. در گفتار نخست این فصل به بررسی موضع بهائیان در برابر جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم. گفتار دوم به نحوه‌ی تعامل جمهوری اسلامی با بهائیان خواهد پرداخت و گفتار سوم وضعیت بین‌المللی بهائی‌گری را خلاصه‌وار بیان می‌دارد.

### ۱- موضع بهائیان در برابر انقلاب اسلامی

در آغاز، لازم است به اهمیت ایران نزد بهائیان اشاره کنیم و سپس بگوییم که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، چه موضعی در برابر این انقلاب گرفته‌اند. کشور ایران نزد بهائیان به «مهد امرالله» معروف بوده و بدین سبب از قداست ویژه‌ای برخوردار است و مهاجران ایرانی در کشورهای خارجی و مناطق دورافتاده، همواره کوشاترین افراد در زمینه‌ی تبلیغ مرام بهائیت بوده‌اند. البته آنان همیشه برای تبلیغ آیین خویش در کشورهای اسلامی و ایران با موانع و مشکلات بی‌شماری روبه‌رو بوده‌اند، اما قدرت آنان در ایران پس از مرگ شوقی و فعالیت‌های تشکیلات یک‌پارچه و منظم بیت‌العدل که از سوی حکومت وقت و افراد زیادی از صاحب‌منصبان پشتیبانی می‌شد، افزایش یافت. آنان از دو سازمان؛ یکی سازمان دولت و

دیگری سازمان حزب گونه‌ی خود به مرکزیت اسرائیل، در ایران بهره‌برداری می‌کردند و این دو سازمان همراه با پشتیبانی غرب، به آنان قدرت زیادی داده بودند. در مورد شیوه‌ی استفاده‌ی آنان از سازمان‌های دولتی، در فصل گذشته بحث شد. در این جا نیز خلاصه‌وار به معرفی تشکیلات حزب گونه‌ی آنان می‌پردازیم.

طبق چارت تشکیلاتی، بیت‌العدل در اسرائیل با ایادیان امرالله پیوند داشت که دارای معاونان و مشاوران قاره‌ای بودند و از آن پس با سازمان‌های واقع در ایران مرتبط می‌شد. محفل ملی ایران در هر استان، یک محفل استانی داشت و به دنبال آن، محفل شهرستان، محفل بخش و محفل ده قرار می‌گرفت. هریک از این محافل دارای ۴۰ لجنه با این عنوان‌ها بودند: "مطبوعات، سمعی و بصری، نشر و نفحات‌الله، ورقا، تزئید، معلومات، معارف، آهنگ بدیع، اخبار امری، عهد و میثاق، احصائیه و آمار، جوانان، نوجوانان، اماءالرحمن، ازدواج، مهاجرت خارجه، مهاجرت داخله، اماکن امری، تربیت امری، ترجمه‌ی زبان انگلیسی، حیات عائله، ارتباط با اولیای امور، کتابخانه، تبلیغ اعظم، اصلاح انتخابات، تصویب آثار امری، حیات بهائی، مدارس تابستانه، حقوق، صیانت، تعاون، امور مالی، ضیافت نوزده‌روزه، تبلیغ اقلیت‌های مذهبی، ارتباط شرق و غرب، تظلم و دادخواهی، گلستان جاوید، موسیقی، نشر آثار امری و عایدات". هر لجنه نیز دارای چند هیأت بود و هر هیأت چند کمیون داشت. (۱: ص ۱۷۶)

با شروع کار بیت‌العدل و ایادیان امرالله در زمان شوقی افندی، فعالیت‌های تبلیغی و مهاجرتی برای گسترش این فرقه وارد مرحله‌ی جدیدی شده؛ طرح‌های گوناگونی در قالب‌های چندساله از سوی بیت‌العدل چیده و صادر شد و ایادیان امرالله آن را پی‌گیری کردند.

به این ترتیب این فرقه تا اندازه‌ای در جاهای مختلف جهان معرفی شد. نقش مهاجران و نیز پیام‌ها و خطابه‌های بهائیان به سازمان‌های بین‌المللی، رؤیسان حکومت‌ها و دولت‌ها برای آشناسازی و مطرح کردن این فرقه، بسیار چشم‌گیر است. بنابراین آنان به کمک صهیونیست‌ها غیر از ایران، در سطح بین‌المللی نیز دارای نفوذ و اقتدار شدند.

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی، این فرقه به یک باره تمامی پشتوانه‌های گذشته‌ی خود را در داخل کشور از دست داد و برابر اسناد به دست آمده از لانه‌ی جاسوسی، با شدیدترین بحران در حیات یکصدوسی ساله‌اش روبه‌رو گردید. با برجیده شدن رژیم شاه مشکلات پرشماری برای سازمان‌های گفته شده فراهم آمد که اساسی‌ترین آن، از دست دادن مهم‌ترین حامی آن بود و در پی از دست دادن پشتوانه‌ی قوی دولت، این تشکیلات منظم نیز دگرگون شد.

سیاست‌مداران شرق و غرب که با پیروزی انقلاب اسلامی دچار سردرگمی برای مهار حرکت عظیم مردم شده بودند، به هر وسیله‌ای برای شکست انقلاب اسلامی و یا مشوه جلوه دادن چهره‌ی آن در اندیشه‌های همگانی دنیا دست یازیدند. از جمله برنامه‌های پرشماری که پس از انجام، آشکار شد به تحریک نیروهای بیگانه انجام شده، یورش به خانه‌های مسکونی بهائیان بود. این کار صورت گرفت تا شاید در آن مقطع زمانی، حرکت‌های ضدحکومتی مردم را به اختلاف‌های قومی و مذهبی بکشانند. طبیعی بود که با پیروزی انقلاب اسلامی، بهائیان از مواضع قدرت اجتماعی کنار گذاشته شوند. هدف بیگانگان از ایجاد این درگیری‌ها از یک سو فراهم کردن زمینه‌ی مظلوم‌نمایی برای بهائیان و از سوی دیگر تحریک کینه‌ی دیرینه‌ی آنان با شیعیان، شدت بخشیدن به آن و درگیر کردن نیروهای انقلاب با این گونه مسائل داخلی بود.

در همین مورد، حضرت امام در یک سخنرانی هشدار می‌دهند که می‌خواهند برای شکستن اعتصاب کارگران و کارکنان شرکت نفت، افرادی را از اسرائیل بیاورند، و به دولت شاه نیز هشدار می‌دهند که اگر چنین کسانی وارد ایران شوند، ملت ایران است که آنان را از کشور بیرون می‌راند. در همین رابطه، به عدم تعرض به اقلیت یهودی ساکن در کشور اشاره می‌نمایند و حقوق اقلیت‌های ساکن تحت حمایت حکومت اسلام را یادآور می‌شوند. در همین فراز، درباره‌ی تعرض به بهائیان نیز چنین می‌گویند: "اخیراً به بهائیان‌ها تعرض کرده‌اند و دولت تعرض کرده است. این‌ها یک شیطنت دارند. به این شیطنت این‌ها اعتنا نکنند مسلمین. این‌ها



می‌خواهند سایر طبقات را به‌مسلمین بشورانند. شما اعتنا نکنید. از هر راه که دیدید سازمان دولتی دخالت می‌کند در یک امری، شما مخالفت کنید برای این که نظر سوء دارند به‌شما." (۲): ص ۷۹)

از آن‌جا که نظام جمهوری اسلامی ایران، اسرائیل را کشوری غاصب و نامشروع می‌داند، در برنامه‌ی کوتاه کردن دست بیگانگان از کشور، آمریکا و اسرائیل و همه‌ی ایادی آنان را در رأس قرار داد و دست تمامی کسانی را که به‌گونه‌ای با این کشورها پیوند داشتند در ابعاد گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی، از ایران اسلامی برکند و در این‌بین، شماری از سران بهائی هم گرفتار آمدند. با از بین رفتن سران بهائیت و مصادره‌ی اموال آنان، هاله‌ی مظلومیتی که برای بهائیت فراهم شده بود، بیش‌تر شد و بدین‌بانه در دنیا به‌تبلیغ پرداختند که حقوق ما از بین رفته است. بنابراین با توجه به‌زمینه‌ی بالا یکی از موضع‌گیری‌های بهائیان در برابر جمهوری اسلامی ایران، بهره‌گیری از گونه‌ای مظلوم‌نمایی و تبلیغ مسأله‌ی تضییع حقوق آنان به‌عنوان یک اقلیت مذهبی است.

در این میان، عده‌ای از بهائیان که پس از انقلاب اسلامی متوجه سیاست‌بازی سرانشان در رژیم گذشته شده بودند، از آیین خود دست شسته، به‌اسلام روی آوردند. شماری از آنان هم با راه‌اندازی جنبشی با عنوان «جنبش آزادی‌بخش بهائیان ایران» (جابا) با انتشار نشریه‌ای با نام «احرار» در سال ۵۸ به مخالفت آشکار با سازمان بهائیت پرداختند. این جنبش ضمن خرده‌گیری بر سازمان‌دهی بهائیت پیش از انقلاب، از همه‌ی کسانی که در دوران شاه برای بیگانگان جاسوسی کرده و در مسئولیت‌های حساس، آب به‌آسیاب دشمنان ایران ریخته‌اند، انتقاد کرد. برای مثال در شماره‌ی یکم تیر ماه، خبری را از زبان اسدالله مبشری، وزیر دادگستری وقت منتشر کرد که می‌گوید: "تیمسار ایادی، پزشک خصوصی شاه، برای سازمان سیا، جاسوسی می‌کرده است و مأموریت داشته اگر شاه قدمی برخلاف منافع آمریکا بردارد، او را به‌قتل

برساند" (۳: ص ۶) به‌هرصورت با توجه به‌وضعیت بهائیان پس‌از پیروزی انقلاب اسلامی، آنان که به‌سازمان‌های گذشته وفادار ماندند، از هر فرصتی برای رویارویی با انقلاب اسلامی استفاده کردند.

نقش تشکیلاتی که هدفش برچیدن اسلام و روحانیت، و وابستگی به بیت‌العدل الاعظم در اسرائیل باشد، با توجه به‌مواضع داخلی و خارجی جمهوری اسلامی و اسرائیل در برابر یک‌دیگر، کاملاً روشن و بدیهی است، اما این که چرا این تشکیلات پس‌از انقلاب اسلامی در ایران به کلی از بین نرفت و باقی ماند، شاید به‌علت اهمیتی باشد که «تشکیلات» در باورهای این فرقه برای خود یافته است. با توجه به‌آن‌چه در «کتاب انشعاب در بهائیت» آمده است، اصولاً تشکیلات در بهائیت به‌خصوص پس‌از شوقی‌افندی، اهمیت ویژه‌ای دارد و علاوه‌بر رهبری و هدایت جامعه‌ی بهائی، در ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، امور مذهبی و حتی مسائل شخصی افراد دخالت و بر آن نظارت می‌کند. لجنه‌ها از بدو تولد تا مرگ، فرد بهائی را زیر نظارت خود می‌گیرند. البته وابستگی جامعه‌ی پیش‌گفته به تشکیلات، از نظر خودشان یک پدیده‌ی حزبی و گروهی تلقی نمی‌شود، بلکه بر گرفته از احکام شرعی بهائیت است. بهائیان باید پیرو، تشکیلات باشند؛ در غیر این صورت، بروز هرگونه تخلف، فرد را با طرد اداری و مشکلات ناشی از آن روبه‌رو خواهد ساخت.

تا سال ۱۳۶۲ بهائیت همان‌گونه مخفیانه به‌فعالیت‌های تشکیلاتی خود ادامه داد. در این سال، دادستانی کل کشور با انتشار نامه‌ی رسمی، هرگونه فعالیت تشکیلاتی بهائیت را در ایران ممنوع دانست. به‌دنبال چاپ اعلامیه‌ی دادستانی و گفت‌وگوی دادستان وقت با روزنامه‌ها درباره‌ی وضعیت بهائیان، محفل روحانی ملی بهائیان ایران با سرعت واکنش نشان داد و با چاپ و انتشار

جوایه‌ای در قالب یک اعلامیه‌ی هشت‌صفحه‌ای به‌اطلاعیه و اظهارات دادستانی پاسخ گفت و آن را در سطح گسترده‌ای پخش کرد. در قسمت‌هایی از این اعلامیه آمده است:

"اخیراً جناب آقای دادستان محترم کل انقلاب اسلامی کشور طی مصاحبه‌ای که متن آن در جراید منتشر گردیده، پس از ایراد اتهاماتی ناروا بر جامعه‌ی بهائی ایران و محکوم شناختن جمعی از بهائیان که به‌جرایمی واهی و مجعول و صرفاً به‌علت اعتقاداتشان اعدام یا دستگیر و زندانی شده و اکثراً هنوز محاکمه نگردیده‌اند، ادامه‌ی کار تشکیلات دینی و روحانی بهائی را ممنوع اعلام نمودند و عضویت در آن را جرم دانستند..."

محفل ملی در ادامه با وارد ساختن اتهام‌هایی به‌حکومت جمهوری اسلامی، پافشاری بر دفاع از کسانی که به‌اتهام جاسوسی دستگیر شده بودند و تبلیغ ضمنی فرقه‌ی بهائیت می‌نویسد:

"دیانت بهائی دارای اصول و احکام مستقل است؛ کتاب آسمانی مستقل دارد، حج و عبادت دارد، فرد بهائی نماز می‌گزارد و روزه می‌دارد، بر مبنای اعتقادات خویش خمس و زکات می‌دهد و به‌مراعات جمیع صفات پسندیده و محبت به‌جمیع ابناء بشر و خدمت به‌عالم انسانی و جان‌فشانی در سبیل خیر و فلاح هم‌نوعان خویش مأموریت و از ارتکاب اعمال ناشایست ممنوع..." و در جای دیگر ادامه می‌دهد:

"متأسفانه در این نامه جای آن نیست که بلایای وارده بر بهائیان بی‌گناه ایران بیان گردد و یا یکایک اتهامات وارده پاسخ گفته شود... با این‌همه جامعه‌ی بهائیان ایران برای اثبات حسن نیت و بر اساس اصول اعتقادی خویش در اطاعت تام از اوامر دولت و حکومت - که مبنای آن قبلاً در این بیانیه تشریح گردید - تعطیل تشکیلات بهائی را در سراسر ایران اعلام می‌دارد و از این پس تا زمانی که ان‌شاءالله سوء تفاهمات برطرف گردد و حقایق، لااقل بر ولات امور، روشن و آشکار شود، محفل ملی و کلیه‌ی محافل روحانیه‌ی محلیه و لجنات تابعه‌ی آن‌ها تعطیل است و هیچ فرد، عضو تشکیلات بهائی شناخته نمی‌شود."

البته با خواندن ادامه‌ی اعلامیه، کاملاً مشخص می‌شود که این اقدام چاره‌جویانه در آن زمان خاص بوده تا سران بهائیت بتوانند راهکارهای بهتری را برای ادامه‌ی فعالیت خویش بیابند. به همین دلیل با توجه به باورهای دینی و به این دلیل که تشکیلات بهائیان نمی‌توانست پیروان خود در ایران را به حال خود رها کند، با پنهان‌کاری، به راه‌اندازی تشکیلات نو در گستره‌ای کم پرداخته که در ظاهر، فقط به احوال شخصی هم‌کیشان می‌پرداخت، ولی با توجه به پیشینه و پشتیبانی‌های جهانی از این فرقه، این تشکیلات نمی‌توانست بی‌ارتباط با سیاست‌های جهانی بهائیت عمل نماید.

بنابر آنچه گفته شد، پس از انقلاب اسلامی، موضع بهائیان در برابر جمهوری اسلامی، بهره‌گیری از گونه‌ای مظلومیت و تبلیغ بر اساس آن است و سازمان‌دهی آنان به صورت محدودتر از آنچه پیش از انقلاب بود، کار خود را ادامه می‌دهد و بیش‌تر به نگهداری خود و پیروانش می‌اندیشد.

## ۲- نحوه‌ی تعامل جمهوری اسلامی با بهائیان

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در دی سال ۱۳۵۷ یعنی هنگامی که دیگر تقریباً پیروزی ملت بر دولت شاه قطعی شده بود، «دکتر کوکلی رفت» استاد دانشگاه روتگرز آمریکا با امام خمینی (ره) گفت‌وگویی درباره‌ی بهائیان انجام داده است. او در این گفت‌وگو می‌پرسد: «آیا برای بهائیان در حکومت آینده، آزادی‌های سیاسی و مذهبی وجود دارد؟» حضرت امام در پاسخ می‌فرماید: «آزادی برای افرادی که مضر به حال مملکت هستند، داده نخواهد شد.» او در پرسشی دیگر می‌پرسد: «آیا آزادی‌هایی برای مراسم مذهبی آنها داده خواهد شد؟» امام در پاسخ می‌فرماید: «خیر» بر اساس نظر حضرت امام (ره) بهائیان در دوره‌ی پهلوی به عنوان یک حزب و نه یک مذهب، وظیفه‌ی جاسوسی برای اسرائیل را به عهده داشتند. بنابراین،

هیچ کشوری حاضر نخواهد شد جاسوس کشور دیگری را در کشورش آزاد بگذارد تا به هر کاری که خواست پردازد. از لحاظ مذهبی هم پس از پیروزی انقلاب، جو موجود و رویکرد عمومی مردم در همه پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ تحولی که در ایران رخ داد، این بود که حکومت به دست نایبان عام امام زمان (عج) رسید. حکومت بنا شده، برپایه‌ی اصلی است که از آغاز با باورهای بہائیان مغایر است. هسته‌های مرکزی جهان‌بینی نظام جمهوری اسلامی ایران و بہائیت با یک دیگر اختلاف دارد. بنابراین به نظر می‌رسد گونه‌ای اندیشه‌ی آشتی‌ناپذیر بر دولت و ملت ایران و اعتقادات این فرقه حاکم باشد. با توجه به این کلیت، به بررسی موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران در برابر بہائیان می‌پردازیم:

پس از انقلاب، به علت محرز شدن جاسوسی شماری از سران تشکیلات در شهرهای گوناگون کشور، کمک به تثبیت نظام شاهنشاهی و نیز حیف و میل اموال مسلمانان و سرازیر کردن بیت‌المال به جیب صهیونیست‌ها، تعدادی از آنان دستگیر و پس از محاکمه توسط دادگاه‌های انقلاب اسلامی، به حبس‌های متفاوت و اعدام محکوم شدند. در برابر این احکام، دولت آمریکا که در حقیقت پشتیبان اصلی آنان به شمار می‌آمد، واکنش نشان داد و رئیس جمهور وقت آمریکا به این احکام اعتراض کرد. در پاسخ آن‌ها، حضرت امام (ره) سخنانی ایراد نمودند که به علت اهمیت آن، در پی می‌آید:

"و من امیدوارم که خداوند - تبارک و تعالی - آن ملتی که امروز قیام کرده است، نهضت کرده است و برای او قیام کرده است و برای او نهضت کرده است، شر مفسدین و جبارین را از سرش کوتاه کند تا برسد به مسائلی که باید برسد. لکن تا این قدرت‌های بزرگ به اریکه‌ی قدرت خودشان نشسته‌اند، این امری است که یک قدری به نظر، مشکل می‌آید. نمی‌دانم که در بعضی از رادیوها که پخش کردند، صحبت رئیس جمهور آمریکا را ملاحظه کردید که ایشان از همه‌ی دنیا استمداد کردند برای این که این بہائی‌هایی که در ایران هستند و مظلومند و

جاسوس هم نیستند و به‌جز مراسم مذهبی، به‌کار دیگر اشتغال ندارند و ایران برای همین که این‌ها مراسم مذهبی‌شان را به‌جا می‌آورند، ۲۲ نفرشان را محکوم به‌قتل کرده‌اند، ایشان از همه‌ی دنیا استمداد کرده است که این‌ها که جاسوس نیستند، این‌ها یک مردمی هستند دخالت در هیچ کاری ندارند و روی انسان‌دوستی، ایشان این مسائل را می‌گویند.

اگر ایشان این مسائل را نمی‌گفت، خوب ما، گاهی اذهان ساده احتمال می‌دادند که خوب این‌ها هم یک مردمی هستند که ولو اعتقاداتشان فاسد است، لکن مشغول کار خودشان هستند و مشغول عباداتی که به‌نظر خودشان عبادت است، مثلاً هستند و حال آن‌که در آن‌ها هم نبودند. لکن بعد از این که آقای ریگان گفته‌اند، شهادت دادند به‌این که جز مراسم مذهبی چیزی دیگری ندارند، باز هم می‌توانیم باور کنیم؟ از آن طرف وقتی که حزب توده را می‌گیرند، شوروی صدایش بلند می‌شود که یک عده مردم بی‌گناهی که با جمهوری اسلامی هم موافق بودند، پشتیبان بودند، جمهوری اسلامی را هم این‌ها مثل دیگران همراهی کردند و حالا هم همین‌طور هستند، دولت ایران بی‌خودی آمده است این‌ها را گرفته و حبس کرده است. از آن طرف هم آقای ریگان می‌گوید که این بهائی‌ها بیچاره مردم آرام ساکتی مشغول عبادت هستند، جهات مذهبی خودشان را به‌جا می‌آورند و ایران برای خاطر همین که این‌ها اعتقاداتشان مخالف با اعتقاد آن‌هاست گرفتند. اگر این‌ها جاسوس نیستند، شما صدایتان در نمی‌آمد. شما برای خاطر این که این‌ها دسته‌ای هستند که به‌نفع شما هستند؛ والا شما را می‌شناسیم، آمریکا را می‌شناسیم که انسان‌دوستی‌اش گل نکرده است که حالا برای خاطر ۲۲ نفر بهائی که در ایران - به‌قول ایشان - گرفتار شدند، برای انسان‌دوستی یک وقت هم چو صدا کرده و فریاد کرده و به‌همه‌ی عالم متشبهت شده است که به‌فریاد این‌ها برسید.

مردم، شما را می‌شناسند؛ شمایی که عراق را وادار کردی که هرروز به‌سر این کشور ما آن می‌آورد که مغول نیاورد، و به‌سر کشور خودشان هم همین‌طور عراق که یک‌دسته از علمای

بزرگ آن‌جا را مثل آقای آیت‌الله سیدیوسف که من او را می‌شناسم که چه مرد سالم صحیحی است، برای خاطر - به نظر می‌آید - انتقام از مرحوم آیت‌الله حکیم، ایشان را با عده‌ی کثیری از بچه‌ها و بزرگ‌های فامیل را گرفته است. شما اگر چنانچه انسان دوست بودید، یک کلمه خوب بود بگویید، اشارتاً بگویید که خوب چرا این کار را می‌کنید؟ یک کلمه در رسانه‌های گروهی شما اشکال کنند به این که این کارها در عراق و ایران چه هست که شما می‌کنید. شما دیدید که این‌ها چه کردند و رسیدید به این که پرونده‌های آن‌ها را مطالعه کردید و می‌گویید، یا غیب می‌دانید؟ اگر دلیل، ما نداشتیم با این که جاسوس آمریکا هستند، جز طرفداری ریگان از آن‌ها، و دلیلی نداشتیم که حزب توده جاسوس هستند جز طرفداری شوروی از آن‌ها، کافی بود، لکن ما به شما بگوییم: نه حزب توده را به واسطه‌ی حزب توده بودنش و نه بهائی را به واسطه‌ی بهائی بودنش این محاکم ما محاکمه کردند و حکم به حبس دادند. این‌ها مسائل دارند. حزب توده را خودشان آمدند همه‌ی حرف‌هایشان را زدند و سابقه دارند. این‌ها، بهائی‌ها یک مذهب نیستند، یک حزب هستند؛ یک حزبی که در سابق، انگلستان پشتیبانی آن‌ها را می‌کرد و حالا هم آمریکا دارد پشتیبانی می‌کند. این‌ها هم جاسوسند مثل آن‌ها. اگر جاسوس نباشند، خوب بسیاری از مردم دیگر هم هستند که این‌ها انحرافات عقیدتی دارند، کمونیست هستند، چیزهای دیگر هستند، لکن مردم و محاکم ما به واسطه‌ی کمونیست بودن آن‌ها یا انحراف عقیده داشتن، آن‌ها را نگرفتند و حبس بکنند. حزب توده هم مادامی که توطئه نکرده بود، مادامی که اشتغال به توطئه‌اش زیاد نشده - البته تحت نظر بودند این‌ها که این‌ها چه می‌کنند؛ چه سابقه داشتند این‌ها - ولی مادامی که نزدیک شد به این توطئه‌شان به خیال خودشان، به خیال فاسد خودشان به ثمر برسد، آن وقت بود که پاس‌دارهای عزیز ما آن‌ها را گرفتند و ان شاء الله به موقع خودش به جزای خودشان هم می‌رسند.

مسأله این است که طرفدار این‌ها شما، آقای ریگان هستید و طرفدار آن‌ها آقای - فرض کنید - شوروی هست و این دلیل است که این‌ها یک وضع خاصی دارند که آن‌ها نفع به این‌ها می‌رسانند و این‌ها نفع می‌رسانند. نفع رساندن این‌ها غیر از این می‌تواند باشد که اخبار ما را به آن‌ها بدهند، جاسوسی بکنند بین ملت ایران و دولت ایران با آن‌ها؟ این گرفتاری‌هایی است که کشور ما امروز دارد با این ابرقدرت‌ها و این منحرفین." (۴: ص ۲۶۶ و ۲۶۷)

پیش از انقلاب، برداشت مردم مسلمان ایران از بهائیان، برداشت یک فرقه‌ی گمراه ضداسلام و ضدملیت بود، این طرز پس از انقلاب نه تنها دگرگون نشد، بلکه شدت یافت؛ زیرا پیشینه‌ی وابستگی برخی از سران آنان به بیگانگان، و دشمنی آنان با دین و دولت ایران در اندیشه‌های همگانی مسلمانان انکارناپذیر بود. این برداشت پس از انقلاب، هنگامی که دولت به دست ملت سپرده شد، به دولت نویناد نیز سرایت نمود و از راه آن، رسمیتی قاطع‌تر از گذشته یافت؛ به گونه‌ای که جمهوری اسلامی هرگز آنان را به رسمیت نشناخت.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اقلیت‌های دینی شناخته شده عبارتند از: یهودی، مسیحی و زرتشتی. هر دین و مسلکی غیر از این‌ها برابر قانون اساسی رسمی نیست. بنابراین، بهائیت به عنوان فرقه‌ی مذهبی، هیچ رسمیتی در ایران ندارد. با توجه به پیشینه‌های این فرقه به عنوان یک گروه سیاسی طرفدار بیگانگان، رویارویی آنان با اقتدار ملت و روحانیت، و مخالفت آشکار با دین رسمی ملت ایران، آنان چهره‌ی سیاسی بی‌ارزشی در اندیشه‌ی عمومی ملت و در دیدگاه دولت مردان دارند. این ناپذیرفتن حتی در دوران پهلوی که دولت به آنان میدان بسیار گسترده‌ای برای فعالیت داده بود نیز با توجه به فشار افکار عمومی وجود داشت و چنان که گفته شد، در آن دوران هم یک دین رسمی شناخته نشد و حتی به طور رسمی اجازه‌ی استخدام در اداره‌های دولتی هم به آنان ندادند.



باتوجه به این زمینه، دو واکنش از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران در برابر آنان به چشم می‌خورد. در آغاز همان‌گونه که گفته شد - بهائیت هیچ‌وقت به رسمیت شناخته نشد. اما در باره‌ی واکنش دوم باید گفت که نظام نمی‌توانست مانند زمان‌های گذشته با بدل و بخشش به آن‌ها مقام بدهد و از سویی نیز نمی‌توانست آن‌ها را به کلی نادیده بگیرد. از این‌رو باتوجه به جو حاکم و این که حکومت اسلامی اصولاً وظیفه‌ی خود را در برابر تمامی شهروندان و مسائل آن‌ها یکسان می‌دید، نمی‌توانست آنان را از حق زندگی محروم نماید. بنابراین با توجه به شمار زیاد آنان و این که بهائیان را از ریشه به عنوان فرقه‌ی گمراه به‌شمار می‌آورد و پیشینه‌ی جاسوسی برای اسرائیل را در آنان دیده بود، دست آنان را از برخی امکانات اجتماعی - نه فردی - کوتاه کرد. شغل‌های حساس و غیرحساس دولتی و در برخی موارد، غیردولتی، که رژیم پهلوی به فراوانی در اختیار آنان قرار داده بود، از آنان پس گرفته شد؛ از تمامی مراکز نظامی، فرهنگی، و هنری بیرون رانده شدند، از ورود افراد وابسته به این فرقه به مراکزهای آموزشی عالی جلوگیری شد و آنان که در این مراکز بودند، اخراج شدند؛ چراکه آزموده‌ی گذشته نشان داده بود که چون آنان در محیط‌های آموزشی و فرهنگی قرار می‌گیرند و یا پستی به دست می‌آورند، به علت وابستگی تشکیلاتی بهائی، از آن در برای تبلیغ بهائیت، آگاهی‌رسانی و فراهم کردن تسهیلات برای دیگر بهائیان بهره می‌برند. از جنبه‌ی اخلاقی نیز ناهم‌گونی زیادی میان موازین اخلاقی آنان و مسلمانان است و این، خود می‌تواند یکی دیگر از عوامل رانده شدن آنان از مؤسسه‌های هم‌گانی و دولتی باشد. از پرداختن آنان به شماری شغل آزاد هم، چون مشخص شد که با طهارت و نجاست ارتباط دارند و با شرع مقدس اسلام مغایرند، جلوگیری شد.

بنابر ادعای محفل‌های بهائی خارج از کشور در رسانه‌های بیگانه، شورای عالی انقلاب فرهنگی برای کاستن گستره‌ی فعالیت‌های فرهنگی بهائیان، مصوباتی دارد که در این سند، ادعا

شده جمهوری اسلامی طرحی را برای محدود کردن بهائیت گردآورده است و از مواد آن این است که: آنان بی‌دلیل از کشور اخراج، و بی‌سبب دستگیر، زندانی و مجازات نمی‌شوند، اما برخورد نظام با آنان باید به گونه‌ای باشد که راه پیشرفت و گسترش آنان بسته شود. در زمینه‌ی فرهنگی نیز در این مصوبه چنین آمده است: "بهائیان چنانچه اظهار نکردند بهائی‌اند، در مدارس ثبت‌نام شوند و حتی‌المقدور در مدارس که کادر قوی و مسلط بر مسائل عقیدتی دارند، ثبت‌نام شوند... در رابطه با جایگاه اجتماعی و حقوقی بهائیان، موارد زیر در مورد آنها تصویب شد: در اختیار گذاردن وسایل معاش در حد متعارف که در اختیار همه‌ی آحاد ملت قرار داده می‌شود، امکانات زندگی معمول و حقوقی عمومی؛ مانند سایر شهروندان ایرانی از قبیل دفترچه‌ی بسیج، گذرنامه، جواز دفن، اجازه‌ی کار و امثال آنها تا جایی که تشویق به بهائیت نشوند. در صورت ابراز بهائی بودن، اجازه‌ی استخدام ندارند، پست‌های مؤثر (مانند معلمی و...) به آنان داده نشود".

گفتن این نکته نیز ضروری است که شمار انبوهی از بهائیان که با پیروزی انقلاب اسلامی، تمامی نقشه‌های بیت‌العدل را در ایران بر بادرفته می‌دیدند و به این مرام، بی‌اعتقاد شدند، با فراهم آمدن زمینه‌های لازم از سوی جمهوری اسلامی، به سوی مساجد حرکت کرده و به صورت گروهی و خانوادگی مسلمان شدند.

### ۳- وضعیت بین‌المللی بهائی‌گری

بهائیت از زمان عباس افندی، جهان وطنی را آغاز نمود، در دام کشورهای امپریالیستی افتاد و برای دستیابی به منافع آنان بهره‌برداری شد. به این ترتیب، دولت‌های خارجی، مخصوصاً آمریکا و صهیونیست‌ها در صحنه‌ی بین‌المللی از آنان حمایت نموده و آنان را زیر چتر پشتیبانی خویش گرفتند. بهائیت نیز هستی خود را در این وابستگی و حمایت می‌داند و به آن تن داده

است؛ به گونه‌ای که سیاست‌های پهلوی دوم در باره‌ی آنان نشان داد، قدرت‌های بزرگ نیز در برابر این فرقه، سیاستی دوگانه دارند و گاهی آن‌ها را محدود ساخته و از راه جریان‌های هم‌سو به آن‌ها گوش مالی می‌دهند تا از مرزهای خویش فراتر نروند و گاهی نیز مانند حربه‌ای علیه اسلام از آن‌ها بهره می‌برند. بعد از انقلاب اسلامی، هر کدام از رؤیسان جمهور آمریکا به تناسب حال و موقعیت خود به پشتیبانی از بهائیان پرداخته و ایران را به دلیل برخورد با آنان محکوم کرده است. برای نمونه ریگان، رئیس جمهور وقت آمریکا که به مناسبت روز جهانی حقوق بشر سخن می‌گفت، اظهار داشت: "در ایران، اعضای فرقه‌ی بهائی را اعدام می‌کنند و تاکنون ۱۹۸ بهائی اعدام، ۷۱۷ نفر زندانی، ۱۰ هزار نفر بی‌خانمان و ۲۵ هزار نفر وادار به خروج از کشور شده‌اند."

البته این نخستین بار نبود که ریگان افسوس خود را از سرنوشت وابستگان فرقه‌ی سیاسی بهائی در ایران نمایان می‌ساخت. وی در سال ۱۹۸۳ نیز در بیانیه‌ای با هشدار به ایران، از تمامی کشورهای جهان سوم خواست که از ایران بخواهند از اعدام ۲۲ بهائی که به جرم جاسوسی برای اسرائیل دستگیر شده بودند، خودداری کند.

آنچه اهمیت دارد، نفوذ این گروه در کاخ سفید و کنگره‌ی آمریکا و نوع فعالیت آنان است که با وجود ادعای آن‌ها بر مذهبی بودن و سیاسی نبودن، به خوبی نمایانگر وابستگی آن‌ها به محفل‌های امپریالیستی است.

کنگره‌ی آمریکا نیز برای حمایت از بهائیان، کارهایی کرده است. در ادامه‌ی خبر بالا، روزنامه‌ی کیهان چنین می‌نویسد: "در ۱۶ نوامبر ۱۹۸۲ براساس گزارش «روزنامه‌ی واشنگتن پست» پنج عضو کنگره‌ی آمریکا به ریگان پیشنهاد کردند که با یک اقدام بین‌المللی، از مجازات بهائیان در ایران جلوگیری نماید. این قطعنامه هم‌چنین به امضای سی‌وسه عضو سنای آمریکا رسیده بود.

دیگر کشورهایی که از خدمات بهائیان در دوران شاه، استفاده‌ی فراوان برده بودند نیز در صحنه‌ی بین‌المللی به‌حمایت از آنان پرداخته‌اند. گروه‌های مخالف با جمهوری اسلامی نیز که در خارج به‌سر می‌برند، به‌حمایت از آنان مبادرت می‌ورزند"

همین روزنامه در همین خبر چنین ادامه می‌دهد: "علاوه‌بر آمریکا بسیاری از کشورهای غربی، از جمله انگلیس، کانادا و اسرائیل نیز از حامیان پروپاقرص این فرقه‌ی سیاسی در سازمان ملل و محافل سیاسی به‌شمار می‌روند. در دو سال اخیر، نماینده‌ی این فرقه، در صحنه‌ی فعالیت‌ها خود، هم‌دردی جدید یافته است که آن هم سفیر سیار، «مسعود رجوی» در مراکز دیپلماتیک است. نماینده‌ی بهائیان در کنار کاظم رجوی که چند ماهی است در نیویورک از این دفتر نمایندگی در سازمان ملل به دفتر دیگر و از این میهمانی به میهمانی دیگر می‌رود و می‌کوشد حمایت نمایندگان دولت‌ها و محافل امپریالیستی را جلب کند، فعالیت می‌نماید.

شبکه‌های خبری وابسته به‌صهیونیزم نیز در اختیار تبلیغات این فرقه می‌باشند... و سمت و سوی تبلیغات بیگانگان در مورد بهائیت، تکیه بر مظلومیت آنان و حق آزادی عقیده می‌باشد. اما چنان‌که بیان شد، با این‌که بهائیت با نظام جمهوری اسلامی ایران اختلاف‌مبنایی دارد، موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران در مورد آنان برای محدود کردنشان و نه از بین بردن آنان بوده است؛ به‌گونه‌ای که همه‌ی مقامات ایرانی بارها اعلام کرده‌اند، هیچ‌کس به گناه داشتن باورهایش، در جمهوری اسلامی تعقیب و مجازات نمی‌شود و در مورد مجازات برخی از اعضای این فرقه‌ی سیاسی نیز به‌روشنی گفته شده که این فقط به‌جرم فعالیت‌های جاسوسی و خیانت مجازات می‌شوند». (۴: ص ۲۶۶ و ۲۶۷)

نگاهی گذرا به گزارش‌های هدفدار و غیرمنصفانه‌ی فرستادگان سازمان‌های حقوق بشر؛ مانند «گالیندوپول» و «کاپیتورن» این واقعیت را آشکار می‌سازد که همه‌ی ابزارهای امپریالیستی و صهیونیستی دست به‌دست هم داده‌اند که نظام اسلامی را وادارند این گروه اندک را

به رسمیت بشناسد؛ یعنی جمهوری اسلامی به کاری مبادرت ورزد که رژیم شاه از ترس ملت نتوانست انجام دهد این مطلب با این که میزان پشتیبانی آنان از بهائیت را روشن کرده و نشان می‌دهد که قاعدتاً در پشت پرده، خبرهایی بسیار مهم‌تر از تضحیح حقوق بشر در ایران است ولی اگر این خبرها را در کنار قرینه‌های سرکوب اقلیت‌های مسلمان در جهان، مانند سرکوب مسلمانان و دیگر آزادی‌خواهان در جنوب لبنان، فلسطین اشغالی، اریتره، آسیای جنوب شرقی و دیگر کشورها بگذاریم، معنی روشن‌تری پیدا می‌کند. ناسازگاری با دانش‌آموزی دختران باحجاب در فرانسه، اجازه ندادن حضور بانوان باحجاب در اداره‌ها و مدرسه‌های ترکیه و سکوت سازمان‌های حقوق بشر، آوازدهندگان آزادی‌خواهی و اصالت انسانی در خارج از کشور، مثنی است نمونه‌ی خروار.

بهائیت امروز یک تشکیلات بین‌المللی است که مقر آن در اسرائیل بوده و بیش‌ترین پیروان آن در کشور آمریکا زندگی می‌کنند. سازمان‌دهی آنان نیز در تمامی کشورهای جهان به‌خصوص کشورهای آفریقایی و آسیایی، شعبه دارد و به تبلیغ خود می‌پردازد.

## منابع و مأخذ

بهائی گری پس از پیروزی انقلاب اسلامی

(۱) اسماعیل رائین؛ «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی»، تهران، موسسه‌ی تحقیقی رائین، ۱۳۷۵.

(۲) «صحیفه‌ی نور»، جلد چهارم.

(۳) نشریه‌ی احرار، شماره‌ی ۱، تیرماه ۱۳۵۸.

(۴) «صحیفه‌ی نور»، جلد هفدهم.

## نقد و بررسی

# باورها و آیین‌های بهائیان

تدوین : محمد عارف بصیر

دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و پژوهشگر و محقق فرق و مذاهب

برگرفته از : بابی‌گری و بهایی‌گری، محمد محمدی اشتهاردی - سرزمین

تاریکی‌ها، مجید مهدوی - شیخی‌گری و بابی‌گری، دکتر نورالدین مدرس

## ۱- پیدایش بهائیت

در زمان قاجار، یکی از علمای شیعه به نام «شیخ احمد احسائی» زندگی می کرد. او عقاید خاصی داشت و پیروان او را «شیخیه» می گفتند. پس از مرگ او و یکی از پیروانش (سید کاظم رشتی) فردی به نام «سیدعلی محمد شیرازی» که از شاگردان او بود، در شیراز به سال ۱۲۶۰ ق (۱۸۴۴ م) ادعا کرد که راه رسیدن به حقیقت است. از این رو، لقب «باب» (در) به او داده شد.

برخی از تاریخ نگاران، پدید آمدن باب و غائله‌ی او را نقشه‌ی انگلیسی‌ها دانسته و براین باورند که او دست پرورده و کارگزار آنها بوده است.

باب، فتنه‌هایی اجتماعی را پی ریزی کرد که به دنبال آن، محمدعلی شاه او را دستگیر و ۶ سال پس از ظهورش در تبریز اعدام کرد. جسدش در «کوه کرمل» مشرف به خلیج حیف در اسرائیل کنونی به خاک سپرده شد، اما این که چه گونه این جسد سر از آن جا درآورده، باید در کتاب‌های مفصل تاریخ بهائیت جست‌وجو کرد.

باب در «کتاب بیان» شخص موعود را با لقب «من یظهره الله» (کسی که خدا ظاهرش می‌سازد) معرفی کرد که کسی جز خدا از وقت ظهورش آگاه نیست.

بعد از مرگ او، در میان پیروانش کسان گوناگونی ادعای «من یظهره الله» کرده و دو پیرو او؛ یعنی «میرزا حسین علی نوری» و «میرزایحیی نوری» بر سر جانشینی او اختلاف یافتند. پیش‌تر پیروان، یحیی را جانشین می‌دانستند، ولی حسین علی در عمل، خلافت را به دست گرفت، لقب خود را «بهاء الله» گذاشت و آئین جدید بهائیت را راه‌اندازی کرد. کم‌کم در نشست‌های آنها



عقیده‌ی «نسخ شریعت اسلام» به میان آمد و برخی قیده‌های اسلامی، مانند حجاب، نادیده گرفته شد؛ از این رو از همان آغاز، مسلمانان دید خوبی به آنان نداشتند.

بهاء‌الله و پیروانش در ایران و عراق همیشه با مسلمانان درگیر بودند؛ در نتیجه چندین بار شخص بهاء‌الله از ایران تبعید شد و سرانجام به درخواست دولت ایران، دولت عثمانی پیروان باب را از عراق به ترکیه منتقل کرد و در آنجا بهاء‌الله ادعا کرد همان «من یظهره‌الله» است. کسانی سخن او را پذیرفتند و کسانی هم چنان پیرو میرزایحیی بودند تا این که در پایان ۱۸۶۳ دسته‌ی اول، «بهائی» و دسته‌ی دوم، «ازلی» نام گرفتند. بهاء‌الله با نامه‌های پرشمار به بایان، آن‌ها را به آئین نو (بهائیت) فراخواند و بیش‌تر بایان بهائی شدند و در عثمانی، ازلی و بهائی به مخالفت با هم و بر ملا کردن رازهای یک‌دیگر پرداختند. سرانجام برای پایان دادن به درگیری‌ها، شاه عثمانی، بهاء‌الله و پیروانش را به عکا در فلسطین، و میرزایحیی و پیروانش را به قبرس فرستاد. بهاء‌الله باقی عمر را در عکا بود و در ۷۵ سالگی در بندر حيفا از دنیا رفت (۱۸۹۲م)؛ قبر او در حيفا و قبه‌ی بهائیان است.

بهاء‌الله در نامه‌هایش<sup>۱</sup> به رهبران دینی و سیاسی جهان، ادعاهای گوناگونی مانند ربوبیت و الوهیت کرد. او در نوشته‌هایش به خود عباراتی مانند: «خدای خدایان»، «آفریدگار جهان»، «کسی که لم یلد و لم یولد» است، را به کار می‌برد و پیروانش نیز همین‌ها را تبلیغ می‌کردند.

بهاء‌الله ادعای آوردن شریعت نو کرد و کتاب «اقدس» را نوشت که بهائیت آن را «مهیمن بر جمیع کتب»، «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام اوامر و نواهی» می‌شمارند. پیروان او «اقدس» را ناسخ همه‌ی کتاب‌های الهی حتی کتاب «بیان» می‌شمردند، ولی مخالفان پذیرفتند که «بیان» به این زودی نسخ شود. کتاب «اقدس» با کتاب «بیان» تفاوت اساسی داشت. برابر

۱. هر چند برخی، اصل این نامه‌ها را مخدوش دانسته‌اند.

دستور کتاب «بیان» باید با همه‌ی غیرمؤمنان به‌باب، با کشتن و تاراج برخورد کرد، اما آئین جدید خود را آئین «رأفت کبری و رحمت عظمی بر جمیع ملل» معرفی کرد. بهاءالله صلح، سلام و محبت را جزو اصل‌های خود دانست، مدعی یک‌پارچگی دین‌ها شد و اظهار داشت تمامی پیروان ادیان جهان باید متحد شوند. او مدعی بود همه‌ی دین‌ها بهره‌ای از حقیقت دارند، ولی تمام حقیقت در آئین بهاءالله آشکار شده است.

او غیر از کتاب «اقدس» که در (۱۲۹۰م) در عکا نوشت، آثار دیگری هم داشت؛ کتاب «ایقان» در اثبات قائمیت سیدعلی محمد باب که پر از غلط‌های املائی، انشایی و نحوی بود. نامه‌های متعدد با نام‌های گوناگون که موضوعش دفاع از «من یظهره‌الله» خود و رد مخالفان است. ناشران کتاب‌های او بارها به روایید مقامات بهائی، در کتاب‌های او تغییراتی داده‌اند.

پس از مرگ بهاءالله، بین جانشینی دو فرزندش، عباس و محمدعلی درگیری‌های فراوانی رخ داد اما در پایان، عباس افندی با لقب «عبدالبهاء» رهبر بهائیان شد. عبدالبهاء، برای خوش آمد شاه عثمانی، در مراسم مسلمانان، مانند نمازجمعه شرکت می‌کرد و براساس دستور پدر به پیروان خود گفته بود که از آئین نو سخن نگویند. او در جنگ اول جهانی با قشون انگلیسی هم‌کاری کرد و پادشاه عثمانی تصمیم به نابودی مراکز آن‌ها در فلسطین گرفت، اما انگلستان از آن‌ها پشتیبانی کرد. او نیز به محض تصرف حیفا توسط انگلیسی‌ها، برای پیروزی آنان دعا کرد (۱۳۳۶ق) و از گسترش دادگری در سراسر فلسطین، خدا را شکر نمود.

انگلیسی‌ها، عبدالبهاء را ملقب به‌نشان «سر» و شهسواری کردند. او در عشق‌آباد، معبدی با نام «مشرق‌الاذکار» ساخت. و سفرهایی به اروپا و آمریکا و دیدارهایی با بهائیان آن‌جا داشت. تا پیش از این سفرها، آئین خود را شاخه‌ای از تصوف اسلامی معرفی می‌کرد و از قرآن و حدیث برای حقانیت خود، دلیل می‌آورد، اما کم‌کم آئین جدید از چهره‌ای نزدیک به اسلام دور شد و

برای همین کتاب «اقدس» که همانند کتاب‌های فقهی اسلامی بود، در چند دهه‌ی پایانی چاپ نشد و به‌زبان‌های اروپایی هم ترجمه نشده است.

از آموزه‌های عبدالبهاء، ترک تقلید، برابری دین با علم و عقل، وحدت اساس ادیان، تأسیس بیت‌العدل، وحدت عالم انسانی، ترک تعصبات، الفت و محبت میان افراد بشر، تساوی حقوق رجال و نساء، تعلیم و تربیت اجباری، صلح عمومی و تحریم جنگ است.

او در سال ۱۳۴۰ق (۱۳۰۰ش) در حيفا به‌خاک سپرده شد و چرچیل پیام تسلیتی برای جامعه‌ی بهائیان فرستاد.

وی، در آنچه پدرش تعیین کرده بود، تجدیدنظر کرد و برادرش «محمدعلی افندی» را که باید رهبر بهائیان می‌شد، کنار گذاشت و سلسله‌ی ولایت «امرالله» را بنا نهاد که نخستین آن‌ها نوه‌ی او «شوقی افندی» پسر دختر عبدالبهاء بود و پس از او قرار بود در نسل ذکور او ادامه یابد، ولی برخی از بزرگان بهائی این وصیت را نپذیرفته و از دین بهائی بیرون رفتند.

شوقی که تحصیل کرده بود، تشکیلات اداری و جهانی بهائیت را به‌راه انداخت و عبادتگاه‌هایی برای بهائیان ساخت. وی سازمان‌دهی بهائی را «نظم اداری امرالله» نامید و مرکز اداری و روحانی بهائیان در شهر حيفا قرار گرفت که آن را «بیت‌العدل الاعظم الهی» می‌گفتند. در زمان شوقی، حکومت اسرائیل تشکیل شد و افندی با رئیس جمهور آن دیدار کرده و مراتب دوستی خود را به آن‌ها رساند. دولت اسرائیل هم در برابر، برای به‌رسمیت شناختن آئین بهائی تلاش بسیار کرده است. عبدالبهاء به‌روشنی گفته بود که پس از وی ۲۴ تن از فرزندان پسرش نسل به‌نسل «ولی امرالله» هستند، اما نخستین آن‌ها، یعنی شوقی افندی نازا بود و با مرگش در ۱۳۳۷ دودستگی در بهائیان دوباره آغاز شد.

برابر آمارها در سال ۱۳۷۱ ش (۱۹۹۲م) جمعیت بهائیان حدود ۵ میلیون نفر برآورد شده است. اکنون فرقه‌های دیگری از بهائیان که زیر رهبری بیت‌العدل نیستند، در کشورهای جهان پراکنده‌اند.

پیش از پرداختن به آئین‌ها و احکام آنان، جالب است گفته شود که معجزه‌ای که بهاء‌الله برای خود سیدعلی محمد باب قائل بود، تندنویسی و خوش‌خطی بود. بهائیان می‌گویند: "فراوانی آثار او، معجزه‌ای از او می‌باشد" بهاء‌الله ادعای درس‌نخواندگی هم می‌کرد که البته اسناد تاریخی، آن را رد می‌کند. هم‌چنین بسیاری از پیش‌گویی‌های آن‌ها درست از آب درنیامد و این فرقه هم‌اکنون مورد پذیرش هیچ‌یک از مذاهب اسلامی نیست.

امروز بهائیان در مجمع‌های جهانی، در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، بسیار کوشا هستند و جامعه‌ی جهانی بهائی، اداره‌کننده‌ی برنامه‌های آنان است.

## ۲- باورها و آئین‌های بهائیان

نوشته‌های باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء و کمی هم شوقی‌افندی، از دید بهائیان، مقدس است و در نشست‌های شان خوانده می‌شود، ولی بیش‌تر، دو کتاب «اقدس» و «ایقان» نزد بهائیان اهمیت دارد.

تقویم شمسی آنان از نوروز آغاز شده و به ۱۹ ماه و هرماه به ۱۹ روز تقسیم می‌شود و ۴ روز دیگر (در سال کیسه، ۵ روز) موسوم به «ایام‌هائ» به‌عنوان ایام شکرگزاری و جشن، تعیین شده است.

### ۲.۱- نماز

زن و مرد در پانزده سالگی بالغ می‌شوند. وقتی ۱۵ سال تمام شد، گزاردن نماز واجب است. در هنگام وضوی دست و صورت، دعا‌های عربی مستحبی وجود دارد و قبله‌ی آنان هم «روضه‌ی مبارکه» در شهر عکاست.

## ۱. ۱- گونه‌های نماز

(۱) نمازهای کوچک یا «صلوات صغیره»: زمان خواندن آن‌ها ظهر است که بنابراین، یک بار در روز خوانده می‌شود.

(۲) نماز متوسط یا «صلوات وسطی»: باید روزی سه بار صبح (از سحر تا ظهر) ظهر (ظهر تا غروب)، غروب (از غروب تا ۲ ساعت از شب گذشته) گزارده شود.

(۳) نماز بزرگ یا «صلوات کبیره»: در ۲۴ ساعت، ۱ بار و در هر وقت که به‌انسان حالت توجه دست داد، می‌توان آن را خواند.

در آئین بهائیت، نماز به‌گونه‌ی انفرادی خوانده می‌شود و از نماز دسته‌جمعی به‌جز نماز میت نهی شده است. گفتنی است که متن نماز در این آئین، جمله‌های عربی است.

## ۲. ۱- افراد معاف از نماز

کسانی که از خواندن نماز معافند عبارتند از:

(۱) کسی که سنش از ۷۰ سال گذشته باشد.

(۲) زن‌ها در هنگام عادت ماهانه، به‌جای نماز باید هر روز ظهر هنگام نماز، وضو گرفته و

نودوپنج‌بار عبارت «سبحان الذی الطلعة والجمال» را بگویند.

(۳) آنان که بیمار هستند.

## ۲. ۲- روزه

روزه بر هر فرد بهائی در پایان ۱۵ سالگی واجب می‌شود.

روزه، عبارت است از خودداری از خوردن و آشامیدن از هنگام طلوع آفتاب تا غروب، و

این، رمزی برای روزه‌ی روحانی و دقت در تعدیل اخلاق است.

زمان روزه‌ی بهائی ۱۹ روز آخر سال شمسی است؛ یعنی ۱۹ روز مانده به عید نوروز که آن را «شهرالاعلا» می‌نامند و واپسین ماه بهائی است. پس هر فرد بهائی در سال، ۱۹ روز باید روزه بگیرد.

### ۱. ۲. ۲- افراد معاف از روزه

کسانی که از گرفتن روزه معافند عبارتند از:

- (۱) شخصی که ۷۰ سال از سنش گذشته باشد.
- (۲) مسافرانی که سفرشان بیش از ۹ ساعت با خودرو، و بیش‌تر از ۲ ساعت پیاده به درازا بکشد.

(۳) بیماران.

(۴) زنان باردار.

(۵) زنان شیرده.

(۶) زنان در هنگام عادت ماهانه.

### ۳. ۲- ازدواج

شرط‌های ازدواج در آیین بهائیت به شرح ذیل است:

- (۱) باید دست کم ۱۵ سال تمام داشته باشد.
- (۲) رضایت پدر و مادر دوطرف، لازم است.
- (۳) دوران نامزدی ۹۵ روز است و نباید بیش‌تر طول بکشد و باید بعد از ۲۵ روز زفاف واقع شود.

(۴) مهریه: اگر مرد اهل شهر باشد، از ۱ تا ۵ واحد طلا و اگر اهل ده باشد، از ۱ تا ۵ واحد

نقره.

- (۵) پس از آن که خطبه‌ی عقد بین دختر و پسر جاری شد و به امضای دو طرف و پدر و مادرشان و ۹ گواه رسید، باید در همان شب زفاف صورت گیرد.
- (۶) ازدواج موقت (صیغه) حرام است.

#### ۲.۴- طلاق

- (۱) طلاق مکروه است.
- (۲) برای اجرای طلاق، پس از تصویب محفل روحانی، زن و شوهر باید یک سال صبر کنند تا طلاق واقع شود و در اصطلاح، «تربص» نمایند.
- (۳) در صورتی که در این یک سال باهم به توافق رسیدند، بدون هیچ مراسمی زندگی را از سر می‌گیرند و باید به آگاهی محفل روحانی برسانند.
- (۴) اگر پس از رجوع، کار زن و مرد به اختلاف رسید، باز باید با تأیید محفل روحانی، تاریخ تربص بگذارند.
- (۵) اگر یک سال تمام شد و بین زن و مرد بویی از محبت نوزید، دیگر آن‌ها از هم جدا شده‌اند.
- (۶) در یک سال تربص، مرد باید تمامی هزینه‌های زن را پردازد، ولی اگر زن خود کناره‌گیری کند، مخارج یا نفقه به او داده می‌شود.
- (۷) اگر زن عمل منافی عفت انجام دهد، امر طلاق با رواید محفل روحانی واقع می‌شود و دیگر احتیاجی به یک سال تربص نیست.

#### ۲.۵- تقسیم ارث

سهم هر یک از وارثان، به شرح زیر است:

پسر و دختر (برابر): ۱۸ سهم

زن یا شوهر: ۶/۵ سهم

پدر: ۵/۵ سهم

مادر: ۴/۵ سهم

برادر: ۳/۵ سهم

خواهر: ۲/۵ سهم

معلم: ۱/۵ سهم

و در صورت نبودن این افراد، احکام خاصی وجود دارد.

## ۶.۲- احکام میت

(۱) میت را باید شست و اگر شد، به او عطر زده شود.

(۲) پس از شستن باید او را در ۵ قطعه پارچه پیچید.

(۳) باید در انگشت او انگشتری کرد که آیه‌ای تازی به این مضمون بر روی آن نوشته شده

باشد: "از خداوند به وجود آمده‌ام و به سوی خداوند باز می‌گردم، در حالی که از جز او بریده و

به اسم بخشنده و مهربان او دست‌آویخته‌ام".

(۴) باید او را در صندوقی چوبی سخت، یا بلور و یا سنگ گذاشت.

(۵) باید او را روبه قبله‌ی بهائیت خواباند و بر او نماز میت خواند.

(۶) جای دفن میت نباید بیش‌تر از یک ساعت راه از محل مرگ او فاصله داشته باشد.

(۷) باید پای میت روبه قبله باشد.

(۸) اگر سن میت زیر ۱۵ باشد، نماز و انگشتری واجب نیست.

## ۶.۲- لواط و زنا

اگر زن و مرد مرتکب زنا شوند و جرمشان اثبات شود، هر کدام باید به طور مساوی، مثقال طلا

به بیت‌العدل پردازند و اگر تکرار شود، دو برابر می‌شود.



در مورد لواط هم باید گفت که این عمل بسیار نهی شده است و بهاء‌الله تعیین مجازات آن را به عهده‌ی بیت‌العدل اعظم واگذارده است.

## ۲.۸- نهی از گدایی

در آیه‌ی ۳۵۲ «کتاب اقدس» می‌نویسد: "گدایی حلال نیست و کمک به گدا حرام است." بر گدایان که تکدی را صفت خویش نموده‌اند انفاق نیز حرام است.

## ۲.۹- نهی از دخالت در کارهای سیاسی

برابر آموزه‌های کتاب اقدس الهی، بهائیان از ورود در کارهای سیاسی به کلی منع شده‌اند. بهاء‌الله می‌گوید که: میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در کارهای سیاسی دخالت کند و خارج از وظیفه‌ی خویش حرف بزند یا حرکتی کند، همین برهان کافی است که بهائی نیست و دلیل دیگر نمی‌خواهد: "میزان بهائی بودن و نبودن، این است که هر کس در امور سیاسی دخالت کند یا نکند." (۱: ص ۳۳۴ و ۳۳۵)

نهی از تقیه یا پنهان داشتن باور، نهی از قمار، نهی از دروغ، نهی از غیبت و افتراء، نهی از نوشیدن مشروبات الکلی و نهی از شراب و افیون نیز دارای دستورهای جداگانه‌ای است که در این مقال نمی‌گنجد.

## ۲.۱۰- برخی از باورهای باطل بهائیان

(۱) ادعای بابت امام زمان را داشت اما گواه‌ها و قرینه‌های روشن نشان می‌دهد که بعداً ادعای «امام زمان بودن» کرد و سپس ادعا نمود که کسی به‌نام «من یظهره‌الله» در آینده خواهد آمد.

از نظریات بدیهی اسلام و خصوصیات امام زمان این است که عدل را در سراسر جهان برپا می‌کند، درحالی که عدل و داد در جهان برپا نشده است و این نشانه‌ی دروغ بودن ادعای وی است.

(۲) میرزا حسین علی نوری - بنیان‌گذار بهائیت - در آغاز، بابت را رواج داده و در همان دوران با برادرش، میرزایحیی (صبح ازل) ناهم‌گونی یافت و پس از مدتی ادعا کرد که او همان «من‌یظهره‌الله» است. تاریخ‌نگاران نوشته‌اند که این ادعا در دورانی است که ده‌ها نفر در بایه ادعای «من‌یظهره‌اللهی» کرده‌اند.

میرزا حسین علی یا همان بهاء‌الله پس از اعلام «من‌یظهره‌اللهی» به فرستادن نامه برای پادشاهان و رهبران دینی و سیاسی جهان پرداخت و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت. بارزترین مطالبی که در این نامه‌ها به چشم می‌خورد، ادعای ربوبیت و الوهیت است. وی در این الواح (نامه‌ها) و در سایر آثار خود، درباره‌ی خود تعبیراتی چون «خدای خدایان»، «آفریدگار جهان»، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، «خدای تنهای زندانی»، «معبود حقیقی» و «رب مائری و ما لائری» به کار برد.

آیا اندیشه‌ی سالم می‌پذیرد که اندیشه‌های کسی این قدر پریشان باشد؟ در دوره‌ای پیرو امام زمان، در دوره‌ای «من‌یظهره‌الله» و سرانجام خدا باشد؟ آیا عقل سلیم، خدا بودن یک بشر جسمانی را می‌پذیرد؟! کسی مانند حلاج و دیگر عارفانی که ادعای خدایی کردند، معنایی در نظرشان بود که اساساً با این سخن بی‌جا متفاوت است. مهم‌تر از همه این که هیچ‌یک از عرفا و صوفیه ادعای دین و احکام نداشتند.

(۳) با خواندن کتاب‌های مقدس بهائیان: «بیان» محمدعلی باب و «اقدس» بهاء‌الله و با آشنایی کمی با ادبیات تازی به این نکته پی می‌برید که اشتباه‌های آشکار ادبیاتی در آن وجود دارد. البته بهائیان کم‌تر کتاب بیان و اقدس را به‌میان می‌آورده و دلایلی بی‌پایه را برای این امر بیان می‌دارند.

(۴) اعجازی که باب و بهاء برای خود مطرح می‌کنند، سرعت نگارش و زیبایی خط است. شوقی‌افندی، جانشین دوم بهاء می‌نویسد: "در طی دو سال، بهاء در هر شبانه‌روز معادل تمام قرآن، آیات و الواح می‌نوشته است." و البته بسیاری از این نوشته‌ها، بعدها به‌دستور میرزا حسین علی نابود شد! (۲: ص ۱۴۵ و ۱۴۶)

(۵) میرزا حسین علی اعجاز دیگری نیز مطرح می‌کرد و آن، ادعای درس‌ناخواندگی و نوشتن این مطالب عالیه (!!) بود. اما اولاً خانواده‌ی وی اهل ادب بودند؛ ثانیاً در بیش‌تر منابع بهائی و آثار میرزا حسین علی، تصریح‌های فراوانی بر درس‌خواندگی و مطالعه‌ی کتاب‌های گوناگون تفسیر، حدیث و عرفان وجود دارد. (۳: ص ۱۹۳)

(۶) ادعای قائمیت باب و بهاء از قطعیات است، اما روایت‌های شیعه درباره‌ی رویدادهای ظهور، آن‌چنان با رخدادهای نزدیک به ادعای باب و بهاء ناسازگار است که جای تردید در دروغ بودن ادعا باقی نمی‌گذارد.

از سوی دیگر حوادث ظهور - که در کتاب «عصر ظهور» نوشته‌ی آقای علی کورانی آمده است - مانند ظهور سید خراسانی، نهضت یمنی، ظهور سفیانی و دجال، جنگ‌های مورد اشاره؛ از جمله نبرد مهم هرمجدون (آرماگدون) و... هنوز رخ نداده است.

هنوز صهیونیست‌های آمریکایی نبرد آرماگدون را انتظار می‌کشند و سالانه صدها جهانگرد به منطقه‌ی هرمجدون (در غرب اردن) می‌روند. در جایی که پیروان ادیان دیگر براین باورند که موعود نهایی نیامده است، ما شیعیان چه گونه ادعای باب و بهاء را پذیریم؟ علاوه بر این که باب و بهاء در ادامه، ادعای پیامبری می‌کنند، درحالی که مهدی موعود برابر روایات پرشمار، دین پیامبر اسلام را زنده خواهد کرد.

(۷) میرزا حسین علی علاوه بر پذیرش قائمیت سید علی محمد باب و این که او دین نوی آورده است، خود را «من یظهره الله» نامید و ادعای شریعت جداگانه کرد.

همه‌ی مسلمانان خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را مسلم می‌دانند و بالطبع، هر ادعایی که با این باور، سازگار نباشد و هر فرقه‌ای که این اصل را نپذیرد، از نظر مسلمانان از اسلام جدا شده است و به هیچ‌روی نباید خود را برآمده از اسلام بداند.

گذشته از این، اثبات ادعای پیامبری برای رهبران آئین بهائی - با توجه به مخاطبان اصلی آن‌ها، مسلمانان و به‌ویژه شیعیان - ممکن نبود و مبلغان و مدافعان بهائی با این که برای استدلالی کردن این ادعا تلاش بسیار کردند، ولی در اثبات مدعا درمانده و پیش‌تر به شیوه‌های خاص برای تأیید درستی دین نو روی آورده‌اند. مهم‌ترین برهان ایشان - چنان که گفتیم - فراوانی آیات و نوشته‌های میرزا حسین علی و نیز گسترش آئین بهائی با عنوان دلیل و تقریر بود، اما در کتاب‌هایی که به استدلال‌های بهائیان پرداخته، این دو استدلال نقد و رد شده است.

در حوالی سال‌های ۳۰ تا ۶۰ هجری شمسی کتاب‌های فراوانی در نقد بابت و بهائیت نوشته شده است. علمای حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه، دانشگاه الازهر مصر و مفتیان سرزمین‌های اسلامی جدا بودن این فرقه از امت اسلامی را اعلام کردند؛ به‌عنوان نمونه، در مصوبه‌ی شورای مجمع فقه اسلامی در ۱۸ تا ۲۳ بهمن ۱۳۶۶، در ۱۱ فوریه‌ی ۱۹۸۸ در سازمان کنفرانس اسلامی، در صفحه‌های ۸۴ تا ۸۵ مجمع فقه اسلامی ادعای رسالت بهاء‌الله، فرو آمدن وحی بر وی، و دیگر باورهای بهائی، مصداق انکار ضروریات دین دانسته شد.

بازگشت برخی سران و مبلغان بهائی از این آئین و افشای مسائل درونی این فرقه نیز عامل فاصله گرفتن مسلمانان از این آئین بوده است.

(۸) پشتیبانی دولت روسیه از بهائیت در داستان‌های ناسازگاری با ناصرالدین شاه، درخواست روس‌ها از بهاء برای اقامت در روسیه و همراهی نماینده‌ی این دولت با کاروان حامل وی به بغداد، از مسلمات تاریخی و مورد اقرار خود بهائیان است. (۴: ص ۳۱۸) و...

هم‌چنین در منابع بهائی و غیربهائی آمده است: "در سال ۱۲۷۸ «سِر آرنولد باروز کمبال» جنرال کنسول دولت انگلستان، با میرزا حسین علی در بغداد ملاقات و قبول حمایت و تابعیت

دولت انگلیس و مهاجرت به هند استعماری یا هر نقطه‌ی دیگر را به او پیشنهاد کرد" (۲: ص ۱۲۵) مانند همین درخواست را نایب کنسول فرانسه در روزهایی که وی در «ادرنه» بود، از او داشت و از وی خواست که تابعیت فرانسه را بپذیرد تا از او پشتیبانی شود. (۵: ص ۳۸۰ و ۳۸۱) بنابراین در علاقه‌ی دولت‌های استعماری به حمایت از باب و بهاء تردیدی نیست.

### ۳- ادعای بهائیان با استناد به قرآن کریم

#### ۳.۱- تحری حقیقت

فرقه‌ی بهائیت برای جذب مخاطبان مسلمان با دست‌آویزی به ادبیات و آموزه‌های قرآنی، برای شناساندن خود به عنوان یک دین الهی می‌کوشد. از جمله‌ی این موارد، استناد به مفهوم «تحری حقیقت» است که از آموزه‌های قرآن کریم بهره می‌برد.

با یک برداشت خاص و یک‌سویه، مهم‌ترین استدلال آن‌ها به تحری حقیقت، به شرح زیر

است:

(۱) با آن که این حقیقت در قرآن بیان شده که اسلام تنها دین برحق خداوند است و

حضرت محمد صلی الله علیه و آله، خاتم پیامبران است، این مطلب نباید مسلمان پرهیزکار را از تحری حقیقت

درباره‌ی دیانت بهائی باز دارد؛ زیرا از یک سو قرآن به ما می‌گوید که تحری حقیقت کنیم و

کورکورانه تقلید ننماییم و از سوی دیگر، ما در آیین بهائی کلیدی می‌یابیم که با خود قرآن

معنی حقیقی اسلام، خاتم پیامبران و روز داوری را برای ما شرح می‌دهد.

(۲) در قرآن به ما گفته شده است که تقلید کورکورانه از پدر و مادر یا دانشمندان مذهبی،

نادرست است. اکنون بینیم آیات قرآن چه گونه این موضوع را اثبات می‌نماید:

(۱. ۲) حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیان می‌دارند که چه گونه غیرمؤمنان، از پیام الهی روی

می‌گردانند، و این کار فقط با این دلیل بود که آن‌ها می‌خواستند از پدرانشان پی‌روی کنند.

برابر قرآن، بهانه‌ی ایشان که هرگز از سوی خداوند پذیرفته نخواهد شد، چنین بود: "ما پدرانمان را بر یک عقیده (آیین) یافتیم و به دنبال گام‌های ایشان هدایت می‌شویم."

﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾ (سوره‌ی ۴۲: آیه‌ی ۲۲)

(۲.۲) پیامبر سپس شرح می‌دهند که تمایل به تقلید از پدر و مادر در آیین‌های پیش از ایشان نیز وجود داشته است: «هرگز پیش از زمان تو نیز بیم‌دهنده‌ی به شهر نفرستادیم مگر آنکه ثروتمندان آن‌جا گفتند که ما حقیقتاً پدرانمان را بر یک باور یافتیم و در پی ایشان گام برمی‌داریم.»

﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾ (سوره‌ی ۴۳: آیه‌ی ۲۳)

(۲.۳) قرآن هم‌چنین وضعیت این غیرمؤمنان را وقتی که از سوی خداوند داوری می‌شوند، توضیح و نشان می‌دهد که چه‌طور تنها بهانه‌ی ایشان گمراهی به‌وسیله‌ی رهبران‌شان است و چنین بهانه‌ای از سوی خداوند پذیرفته نخواهد بود: «ای خدای ما، ما درحقیقت از رؤسا و بزرگانمان پی‌روی می‌کردیم و آن‌ها ما را از راه الهی گمراه نمودند.»

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ (سوره‌ی ۳۳: آیه‌ی ۶۷)

(۲.۴) بیاید درباره‌ی پی‌روی از آن‌چه بیشتر مردم می‌گویند، بحثی نداشته باشیم. به این آیات توجه فرمایید: «اگر شما از بیشتر مردم روی زمین پی‌روی کنید، آن‌ها شما را از راه خدا/ گمراه می‌کنند (منظور، حضرت محمد ﷺ است).»

﴿وَإِن تَطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (سوره‌ی ۶: آیه‌ی ۱۱۶)

قرآن هم، که از سوی خداوند مقتدر برای راه‌نمایی بشر فرستاده شده، اگر به‌درستی درک نشود، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. این، باعث می‌شود تحری حقیقت از سوی هر مسلمانی قطعاً

ضروری باشد... «به‌وسیله‌ی چنین مثال‌هایی خداوند بسیاری را گمراه می‌کند و بسیاری را راه می‌نماید.»

﴿نُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدَىٰ بِهِ كَثِيرًا﴾. (سوره‌ی ۲: آیه‌ی ۲۶)

افزون براین، آیه‌ی بعدی به‌ما می‌آموزد که هرگاه یک پیامبر الهی آشکار می‌شود، مردم به‌واقع با او مخالفت می‌کنند؛ زیرا او همیشه با آنچه با هوای نفس ناهم‌آهنگ است، می‌آید: «هرگاه پیامبری می‌آید با آنچه که مخالف هوای نفس شماست، بر او استکبار می‌ورزید (او را با غرور یاد می‌کنید)، یا بعضی مثل یک دروغ‌گو با او رفتار کرده و برخی دیگر را می‌کشید.»

﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾. (سوره‌ی

۲: آیه‌ی ۸۷)

سرانجام باید مطمئن باشیم که در جست‌وجوی حقیقت خداوند، او حتماً ما را یاری خواهد کرد: «و کسانی را که در راه ما می‌کوشند، به‌راهمان هدایت خواهیم کرد.»

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾. (سوره‌ی ۲۹: آیه‌ی ۶۹)

### ۲.۳- معنی اسلام

یکی از ادعاهای بهائیت، گسترش مفهوم اسلام و بهره‌مندی همگانی به‌معنی دیانت حقیقی است که مؤید پذیرش خداوند باشد، و برای آن آیه‌های سه‌گانه‌ای از قرآن ارائه می‌دهند:

«دین حقیقی نزد خداوند، اسلام است.»

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾. (سوره‌ی ۳: آیه‌ی ۱۹)

(۲) «هر کس از دینی به‌جز اسلام تبعیت کند، آن دیانت هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و

در جهان بعد، در بین زیانکاران خواهد بود.»

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. (سوره ی ۳:

آیه ی ۸۵)

(۳) «امروز من دین شما را برایتان کامل کرده و حد نعمت‌ها را بر شما تمام نموده‌ام و

رضایت من در این است که اسلام دین شما باشد.»

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. (سوره ی ۵:

آیه ی ۳)

مسلمانان چنین می‌پندارند که دیانت قرآن باید واپسین دین باشد، ولی اصول دیانت بهائی روشن ساخته و نشان می‌دهد که چنین نیست؛ معنی «اسلام» تسلیم کردن اراده‌ی خود به خواست خداوند است که با آخرین پیامبر او بیان می‌شود. بنابراین، در زمان حضرت محمد ﷺ کسانی که خود را تسلیم اراده‌ی واپسین مظهر اراده‌ی الهی از راه قرآن کردند، «مسلمان» نامیده شده‌اند، اما قرآن در کاربرد لغت‌های «اسلام» و «مسلم» به این جا محدود یا در این جا متوقف نشده است. برای نمونه:

(۳.۱) نوح یک مسلم نامیده شده است. (سوره ی ۱۵: آیه‌های ۷۱ و ۷۲)

(۳.۲) ابراهیم، یعقوب و فرزندان‌شان نیز «مسلمون» نام گرفته‌اند. (سوره ی ۲: آیه‌های ۱۳۱ تا

۱۳۲)

(۳.۳) همین گونه، موسی و پیروانش «مسلمین» خطاب شده‌اند. (سوره ی ۱۰: آیه ی ۸۳)

(۳.۴) و سرانجام، حواریون حضرت مسیح نیز «مسلمون» خوانده شده‌اند که نص آن در

این جا می‌آید:

«و هنگامی که به‌سوی حواریون، مسیح را فرو فرستادم که به من و فرستاده‌ی من ایمان

بیاورید، آن‌ها گفتند: "ما مؤمن شدیم و تو را گواه می‌گیریم که مسلمان هستیم (تسلیم امر تو

هستیم).»



﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾.

(سوره‌ی ۵: آیه‌ی ۱۱۱)

بنابراین، می‌بینیم که منظور مؤسس قرآن از کلمه‌ی «اسلام» یک مفهوم کلی از دیانت الهی؛ چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده بوده است. چنین دین همگانی البته تنها دیانت حقیقی است که خداوند آن را می‌پذیرد، چنان‌که آیه‌های پیشین گواه آن بود.

اکنون مفهوم حقیقی و جامع اسلام در دیانت بهائی بیان شده است. بنابراین، یک مسلمان واقعی، این آیه‌ها را که در تعریف مفهوم اسلام است، به‌عنوان یک وسیله، نه مانعی در جست‌وجوی حقیقت به‌شمار می‌آورد.

### ۳.۳- معنی خاتم النبیین

ادعای دیگر این فرقه برای اثبات خرافه‌های خود به‌نام دین، تفسیر خاص از خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ است که مهم‌ترین استدلال آنان، به‌شرح زیر می‌باشد:

آیه‌ای که حضرت محمد را «خاتم النبیین» معرفی می‌کند، چنین است: «محمد پدر یکی از مردان شما نیست، بلکه او رسول خدا و خاتم انبیاست و خداوند به همه چیز داناست.»

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمًا﴾. (سوره‌ی ۳۳: آیه‌ی ۴۰)

این آیه از سوی مسلمانان چنین تفسیر شده است که درهای پیامبری برای همیشه بسته شده است. اینک درباره‌ی نکته‌های ذیل بیندیشیم و ببینیم که آیا چنین برداشتی درست است:

(۱) در سفر خروج، بر یهود واجب شده که «سبت» را به‌عنوان یک ریسمان همیشگی نگاه دارند. بدان دلیل فرزندان اسرائیل، سبت را نگاه می‌دارند و آن را در همه‌ی نسل‌هایشان به‌عنوان یک میثاق همیشگی مراعات می‌کنند، که آن برای همیشه نشانه‌ای بین من و ایشان

است. مسیحیان و مسلمانان - هر دو - سبت را شکستند؛ آیا این، بدان معنی است که آنان اشتباه کرده‌اند؟

(۲) به مسیح در مکاشفات، به‌عنوان «آلفا»، «امگا»، «اول» و «آخر» اشاره شده است. افزون بر آن، لوقا فرموده است: «آسمان و زمین از بین می‌رود، اما کلام من زائل نمی‌شود.» اگر حضرت عیسی واپسین پیامبر بود، چرا حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از ایشان آشکار شدند؟ اگر کلمات مسیح نباید تغییر می‌کرد، چرا حضرت محمد قرآن را نازل فرمودند؟

(۳) علت این که چنین آیاتی در کتاب‌های مقدس یافت می‌شود، این است که تمامی پیامبران الهی درحقیقت یکی هستند و هرچیز شامل یکی از آنها شود، «کل» خواهد شد. آیات بعدی این نکته را اثبات می‌نماید:

(۱. ۳) «بگوئید ما به‌خداوند ایمان داریم و به‌آنچه بر ما فرو فرستاده شده و به‌آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده، و آنچه به موسی و عیسی داده شده و به‌آنچه به پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، فرقی بین هیچ‌یک از آنها نیست.»

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾. (سوره‌ی ۲: آیه‌ی ۱۳۶)

(۲. ۳) «ما بین هیچ‌یک از رسولان او فرقی نمی‌گذاریم.»

﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾. (سوره‌ی ۲: آیه‌ی ۲۸۵)

(۳. ۳) «به‌راستی ما بر تو وحی کردیم؛ همان‌گونه که بر نوح و پیامبران پس از او وحی فرستادیم. و نیز بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و زبور را به‌داوود دادیم.»

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ  
وَأِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ  
زَبُورًا﴾. (سوره‌ی ۴: آیه‌ی ۱۶۳)

(۴) قرآن می‌آموزد که وحی الهی بی‌پایان است و منبع آن پایان‌ناپذیر می‌باشد. گواه این  
مطلب، آیه‌های ذیل است:

(۴.۱) «اگر دریا برای نوشتن کلام خداوند مرکب می‌شد، همانا دریا پایان می‌یافت پیش از  
این که کلمه‌های پروردگار من به پایان رسد، هرچند (دریایی دیگر) مانند آن را نیز به کمک  
بگیریم.»

﴿لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾  
(سوره‌ی ۱۸: آیه‌ی ۱۰۹)

(۴.۲) «اگر همه‌ی درخت‌های روی زمین قلم شوند و پس از این که به دریا هفت دریا از  
مرکب اضافه شود، باز کلمات الهی پایان نخواهد پذیرفت؛ که خداوند عزیز و حکیم است.»  
﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ  
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (سوره‌ی ۳۱: آیه‌ی ۲۷)

(۴.۳) با اشاره به یهود، قرآن از آن‌ها در این کلمات انتقاد می‌نماید: «یهود گفتند: "دست  
خداوند بسته به زنجیر است". دست خود ایشان در زنجیر باد و لعنت بر آن‌ها باشد به دلیل آن‌چه  
گفتند. نه، چنین نیست، هر دو دست او گشاده است. او هرگونه بخواهد یا موهبت‌هایش را  
می‌بخشد.»

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ  
يَشَاءُ﴾. (سوره‌ی ۵: آیه‌ی ۶۴)

(۵) حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما اطمینان داده‌اند که خداوند بنا به فرمان خود، آزاد است که فرد

برگزیده‌ی خویش را برای بندگان بفرستد. برای نمونه به آیه‌های ذیل به دقت بنگرید:

(۱. ۵) «امر می‌کند که فرشتگان، با روح بر کسی که از بین بندگانش اراده نموده، فرود

آیند تا به مردم بگویند: "آگاه باشید که خدایی جز من نیست، پس از من بترسید."

﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

فَاتَّقُونِ﴾. (سوره‌ی ۱۶: آیه‌ی ۲)

(۲. ۵) «خداوند پیامبرانی را از بین فرشتگان و از بین بشر برمی‌گزیند؛ به راستی او شنوا و

بیناست.»

﴿إِنَّ اللَّهَ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾. (سوره‌ی ۲۲: آیه‌ی

(۷۵)

(۶) نکته‌ی دیگری که در قرآن می‌یابیم، بیان یک اصل کلی است که حاکم بر ظهور

پیامبران الهی می‌باشد. این اصل که هیچ استثنایی ندارد و اسلام را نیز مستثنی نمی‌کند، مقرر

داشته که به هرامتی که پیامبر الهی را می‌پذیرند، اجل معین و زمان مشخصی داده شده است.

بدین منظور، به آیه‌های ذیل دقت کنید:

(۱. ۶) "هر امتی اجل معینی دارد و هنگامی که آن زمان فرا رسد، آن‌ها آن را ساعتی

به تأخیر نمی‌اندازند و یا از آن پیشی نمی‌گیرند."

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾. (سوره‌ی ۷: آیه‌ی ۳۴)

(۲. ۶) «برای هر اجلی کتابی است. هر آن‌چه را خداوند بخواهد، نسخ و یا اثبات می‌فرماید؛

زیرا ام‌الکتاب نزد اوست.»

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْنَحُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». (سوره‌ی ۱۳: آیه‌های ۳۸ و ۳۹)

(۳. ۶) «زمان معین شده برای هر امت، نه پیشی می‌گیرد و نه به تأخیر می‌افتد.»

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ». (سوره‌ی ۲۳: آیه‌ی ۴۳)

(۷) از آیاتی که تاکنون در این بخش نقل کرده‌ایم، دو نکته معلوم می‌گردد که ثابت

می‌کند تفسیر «خاتم‌النبیین» نمی‌تواند ختم ظهور الهی باشد. این دو موضوع عبارتند از:

(۱. ۷) با توجه به یک پارچگی پیامبران الهی، یک نام یا عنوان که برای یکی از آنها به کار

می‌رود، می‌تواند شامل تمامی ایشان بشود.

(۲. ۷) ظهورهای الهی، بی‌پایان هستند. آزادی خداوند در فرستادن نفوس برگزیده‌ی خود

برای ما، نامحدود است و برای هر دینی زمانی معین کرده است. پس چرا حضرت محمد

«خاتم‌النبیین» تعیین شده است؟ این چیزی است که برآنیم تا در موضوع بعدی بدان پردازیم.

(۸) در قرآن بین کلمات «نبی» و «رسول» یک تفاوت گذاشته شده است. به این آیه توجه

کنید:

«ما قبل از تو هیچ رسول و نبی‌یی نفرستادیم...»

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ

مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». (سوره‌ی ۲۲: آیه‌ی ۵۲)

هم‌چنین در آیه‌های ذیل دقت کنید که چه‌طور به حضرت موسی به‌عنوان رسول و نیز نبی

اشاره شده است، اما از هارون، برادر حضرت موسی فقط به‌عنوان نبی یاد شده است.

«و موسی را در کتاب یاد کن؛ زیرا او انسان مخلصی بود، به‌علاوه او یک رسول و یک نبی بود.»

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». (سوره‌ی ۱۹: آیه‌ی ۵۱)

«و ما به‌برادر موسی، هارون از روی رحمت، مقام نبوت بخشیده‌ایم...»

«وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا». (سوره‌ی ۱۹: آیه‌ی ۵۳)

کلمه‌ی «نبی» یعنی کسی که رخدادی در آینده را «پیش‌گویی» می‌کند درحالی که «رسول» به‌معنی کسی است که با پیامی از سوی خدا فرستاده می‌شود. تمامی نفوس برگزیده‌ی خداوند، نبی بوده‌اند؛ زیرا امتشان را آگاه کرده و فرارسیدن بزرگ‌ترین رویداد تاریخ مذهبی؛ یعنی روز داوری را پیش‌گویی کرده‌اند. این نکته نیز جالب توجه است که در قرآن (سوره‌ی ۷۸) از این روز با عنوان «نبا» (خبر) یاد شده است، لغتی از همان ریشه‌ی نبی. بنابراین، برابر عرف قرآن، از کلمه‌ی «نبی» به‌طور انحصار، این مفهوم به‌دست می‌آید که: او «کسی است که روز داوری را پیش‌گویی می‌کند.»

آیه‌ی قرآنی که در بالا بیان شد، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را «خاتم» معرفی می‌کند، اما نه به‌عنوان خاتم رسولان، بلکه خاتم انبیا (انبیای نبوت‌کننده‌ی روز داوری)؛ از این رو این آیه اشاره نمی‌کند که پیامبر یا رسول دیگری از سوی خداوند فرستاده نخواهد شد، بلکه فقط می‌گوید که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که نذیر یا بیم‌دهنده نیز نامیده شده است - (سوره‌ی ۳۳: آیه‌های ۴۴ و ۴۵) واپسین فرد برگزیده‌ی خداوند است که جهانیان را از واقعه‌ی روز داوری آگاه و برای آن آماده می‌کند؛ به‌گونه‌ای که بدون واسطه، به‌محض پایان یافتن دور ایشان، روز قضا خواهد آمد. این چیزی است که باب و بهاء‌الله آن را اعلام کرده‌اند، این که دور ایشان اکمال و تحقق نبوات ادیان قبل، درباره‌ی وقوع روز موعود «دادرسی» است.

(۹) با عنایت به توضیحات بالا درباره‌ی تفاوت بین نبی و رسول، این آیه‌ها به‌عنوان مؤید

می‌باشند:

(۱. ۹) «ای فرزندان آدم، هرگاه رسولانی از بین شما بیایند که آیات مرا دوباره بر شما بیان

کنند، و هر که خدا ترس (متقی) باشد و کارهای نیک بکند، نه ترسی بر او خواهد بود و نه

اندوهی او را فرا خواهد گرفت.»

﴿يَا بَنِي آدَمِ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (سوره‌ی ۷: آیه‌ی ۳۵)

بهائیان معتقدند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله که در واقع خاتم النبیین بودند، روز قضا آمده است،

دو رسول الهی باب و بهاء الله ظاهر شده‌اند و در آثارشان آموزش داده‌اند که چه گونه ظهورهای

الهی، پی‌درپی و تدریجی است و در عصرهای آینده نیز فرستادن رسولان برای بشر ادامه

خواهد داشت.

(۲. ۹) «روش خداوند این است که از قبل نیز اجرا شده، این چنین است و دگرگونی در

سنت الهی نخواهی یافت.»

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾. (سوره‌ی ۳: آیه‌ی ۷)

#### ۳.۴- نشانه‌های داوری (قیامت)

(۱) قرآن می‌آموزد که معنی روز داوری، یک راز است که خداوند در همان روز آشکار

خواهد کرد. «آن‌ها از ساعت (قیامت) از تو می‌پرسند که چه وقت محقق می‌شود. بگو: "علم

آن فقط نزد خداست در آن زمان هیچ کس جز خدا آن را آشکار نخواهد کرد."»

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ﴾. (سوره ی ۷: آیه ی: ۱۸۷)

آن‌چه اندیشه‌های بشر درباره‌ی روز قضا بدان پی برده یا می‌برد، فقط وهم و گمان است. چه‌گونه دانشمندان اسلام می‌گویند که روز داوری نیامده است و هنوز می‌کوشند چستی آن روز یا نشانه‌هایش را لفظ به لفظ شرح دهند.

(۲) به‌علاوه به‌این نکته در قرآن اشاره شده که محتوای آن کتاب مقدس دو بخش شده است: بخشی که به‌سادگی فهمیده می‌شود و «محکمت» نامیده شده؛ بخشی نیز که شکل داستان یا تصویر دارد و «متشابهات» خوانده می‌شود. قسم نخست، روشن و صریح است در حالی که گونه‌ی دوم به‌سبکی فرو فرستاده شده که پر از استعاره است، بنابراین به‌روشنی فهمیده نمی‌شود. دومین قسم، به تفسیر نیاز دارد که براساس قرآن، به‌عهده‌ی خداوند است و وظیفه‌ی بشر نیست. خداوند نیز در دور بعد، تفسیر آن را فرو فرستاده. آن آیه‌ها عبارتند از:

(۲.۱) «او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده، برخی از آیات آن از محکمت است، این‌ها ام‌الکتاب است و بقیه متشابهات می‌باشد. اما کسانی که در قلوبشان تنگی و گمراهی است، متشابهات آن را از روی فتنه‌جویی دنبال می‌کنند و در آرزوی تاویل آن هستند، درحالی که جز خداوند هیچ‌کس تاویل آن را نمی‌داند.»

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾. (سوره ی ۳: آیه ی ۷)

(۲.۲) «و اکنون ما برای آن‌ها کتابی آورده‌ایم. آن را براساس علم شرح داده‌ایم، هدایت و رحمتی است بر مؤمنان. حال در انتظار چه چیزی هستند جز تاویل آن؟ وقتی تاویل آن بیاید،



آنان که از پیش به آن بی‌توجه بودند، خواهند گفت: "رسولان پروردگار ما به راستی حق را برای ما آورده بودند."

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾. (سوره‌ی ۷: آیه‌ی ۵۳)

بهائیان اشاره می‌کنند که بیش‌تر آیه‌های متشابه قرآن، روز قضا را شرح می‌دهد، هم‌چنین معنی روز داوری، فقط وقتی که آن روز بیاید، به وسیله‌ی خداوند آشکار خواهد شد. رویدادهای آن روز و تأویل‌های وعده داده شده در قرآن نیز لزوماً با یک‌دیگر خواهد آمد. باب و بهاء‌الله فقط اعلام کردند که روز داوری آمده است، بلکه در آثارشان مفهوم حقیقی تمام نمادها و تمثال‌های آن کتاب مقدس را برای ما روشن نموده‌اند.

(۳) گیراتر از همه، شرحی است که در قرآن از پدیده‌ی رویدادهای جهان طبیعی در روز داوری آمده است. برای نمونه: زمین، زمین دیگری می‌گردد<sup>۱</sup> و آسمان شکافته و دونیم می‌شود.<sup>۲</sup>

در سوره‌ی تکویر حتی می‌خوانیم: «هنگامی که آسمان برکنده شود» ﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴾ (سوره‌ی ۸۱: آیه‌ی ۱۱) و در سوره‌ی معارج نیز چنین آمده: «هنگامی که آسمان مانند فلز گداخته شود.» ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ﴾. (سوره‌ی ۷۰: آیه‌ی ۸) افزون بر این، زمین می‌لرزد و کوه‌ها حرکت می‌کند.<sup>۳</sup> هم‌چنین خورشید در هم پیچیده می‌شود و نورش را از دست می‌دهد (سوره‌ی ۳: آیه‌ی ۱)، ستارگان نیز پراکنده و محو می‌شوند (سوره‌ی ۸۲) و (سوره‌ی ۷۷).

۱. (سوره‌ی ۳۹: آیه‌ی ۶۷) و (سوره‌ی ۱۴: آیه‌ی ۴۸) و (سوره‌ی ۸۴: آیه‌ی ۴۴) و (سوره‌ی ۵۰: آیه‌ی ۴۴) و (سوره‌ی ۳۰: آیه‌ی ۵۰) و (سوره‌ی ۵۷: آیه‌ی ۱۷).

۲. (سوره‌ی ۸۴: آیه‌ی ۱) و (سوره‌ی ۷۸: آیه‌ی ۱۹) و (سوره‌ی ۲۱: آیه‌ی ۱۰۴) و (سوره‌ی ۵۵: آیه‌ی ۳۷) و (سوره‌ی ۴۴: آیه‌ی ۱۰) و (سوره‌ی ۳۹: آیه‌ی ۶۷) و (سوره‌ی ۲۵: آیه‌ی ۲۵).

۳. (سوره‌ی ۲۷: آیه‌ی ۸۸) و (سوره‌ی ۱۰۱: آیه‌ی ۵) و (سوره‌ی ۷۳: آیه‌ی ۱۴) و (سوره‌ی ۷۷: آیه‌ی ۱۰) و (سوره‌ی ۷۸: آیه‌ی ۲۰) و (سوره‌ی ۷۰: آیه‌ی ۳) و (سوره‌ی ۲۰: آیه‌ی ۱۰۵).

اکنون آیه‌های دیگر را با توضیح بالا می‌سنجیم:

«آیا آن‌ها ایمن هستند که عذاب سخت خداوند بر آن‌ها بیاید یا این که ساعت بر آن‌ها به ناگهان خواهد آمد؛ در حالی که آگاه نیستند.»

﴿أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾. (سوره‌ی

۱۲: آیه‌ی ۱۰۷)

«آن‌ها را از روز حسرت آگاه کن؛ هنگامی که امر به انجام رسد، در حالی که آن‌ها در

بی‌خبری فرورفته و مؤمن نیستند.»

﴿وَأَنْذَرْتَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾. (سوره‌ی ۱۹: آیه‌ی

۳۹)

«اما در روز قیامت، بعضی دیگری را انکار خواهید کرد و برخی از شما بعضی را لعنت

خواهید نمود.»

﴿وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ

بِبَعْضِكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ﴾. (سوره‌ی ۲۹: آیه‌ی

۲۵)

اکنون از خود پرسیم: اگر وصف شدید دگرگونی‌های جهان طبیعت برای تحقق در روز

داوری، تفسیر لفظی شود، اندیشمندانه خواهد بود که چشم داشته باشیم غیرمؤمنان باز هم از آن

«غافل» باشند، از روی دادن آن آگاه نشوند و خصوصاً بعد از این که «امر به انجام رسد»، در

«غفلت» غوطه خورده و ایمان نیاورند و بالاتر از همه، سهم مردم، انکار و لعنت یک‌دیگر است.

آیا نباید این نشانه‌ها آن‌قدر نیرومند باشد که مجالی برای ادامه‌ی بی‌اعتقادی، بی‌خبری و لعنت

باقی نماند؟

مطمئناً پاسخ این است که نشانه‌های روز قیامت باید به‌طور نمادین تفسیر شوند نه لفظی. پس از آن باید درک کنیم که چرا باور نداشتن و غفلت در چنین زمانی باید هنوز هم چیره باشد.

(۴) از مطالب بالا درمی‌یابیم که رخدادهای روز قیامت به گونه‌ای نمادین تفسیر می‌شوند. و چه گونه این پیشرفت روحانی به تدریج اتفاق می‌افتد.

(۴.۱) «و آن‌ها از تو شتاب در عذاب (روز قیامت) را می‌خواهند. اما خداوند در وعده‌اش کوتاهی نمی‌کند و به حقیقت، یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است؛ چنان که شما آن را می‌شمارید.»

﴿سَتَعْجَلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾. (سوره‌ی ۲۲: آیه‌ی ۱۷۹)

این آیه به ما نشان می‌دهد که «یوم» قیامت یک روز معمولی بیست و چهار ساعته نیست، بلکه هزار سال به درازا می‌کشد.

(۴.۲) «او زنده را از مرده خارج کرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، و او زمین را در هنگامی که مرده است، دوباره زنده می‌کند؛ شما نیز این چنین بیرون آورده خواهید شد.»

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُخِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾. (سوره‌ی ۳۰: آیه‌ی ۱۹)

«زنده کردن» که در این آیه گفته می‌شود، معمولاً از سوی مفسران به‌عنوان اشاره به‌روز قیامت پذیرفته شده است. بنابراین، می‌بینیم که چه گونه رستاخیز مردگان یا آفرینش جدید - چنان که گاه در قرآن به آن آگاهی داده شده - در روز داوری مانند رویدن گیاهان از زمین در جهان طبیعت است و رشد گیاهی، یک جریان تدریجی است.

(۵) در قرآن از پیش به ما گفته شده که خداوند در روز قیامت، کتاب نوی فرو خواهد آورد، آن جا یک ندا خواهد بود و آفرینش جدید، چیزی نیست جز دین خداوند.

(۱. ۵) «در روز قیامت، ما برای او (انسان) کتابی بیرون می‌آوریم که به صورت منشوری (باز) به او القا خواهد شد.»

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (سوره‌ی ۱۷: آیه‌ی ۱۳)

(۲. ۵) «در آن روز، خداوند شما را ندا خواهد داد.»

«يَوْمَ يَدْعُوكُمْ» (سوره‌ی ۱۷: آیه‌ی ۵۲)

(۳. ۵) «و به روزی که در آن منادی‌یی از جایی نزدیک ندا می‌کند، گوش بسپار، روزی که بشر به حقیقت، آن صیحه را خواهد شنید. آن روز، روز بیرون آمدن آنها از قبر خواهد بود.»

«وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (سوره‌ی ۵۰: آیه‌ی ۴۱ و ۴۲)

(۴. ۵) «پس چهره‌ات را به سوی دین پاک یکتاپرستی (دیانت یا آفرینش الهی) قرار بده. این فطرت خداوندی است که بشر بر اساس آن آفریده شده است. هیچ دگرگونی‌یی در آفرینش خدا نیست، آن دیانت، قیم و استوار است، ولی بیش‌تر مردم آگاه نیستند.»

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره‌ی ۳۰: آیه‌ی ۳۰)

بنابراین، می‌بینیم که چه‌گونه روز داوری گواه ظهور کتاب نوی است که آن چیزی جز آثار بهاء‌الله نیست. «منادی» نیز اشاره به بهاء‌الله بوده و «مکان قریب» که ایشان از آن‌جا مردم را فرا می‌خواند، بغداد بوده که نزدیک عربستان است و در آن‌ها بهاء‌الله پیام خود را اعلام نمود.

سرانجام، برابر واپسین آیه، ایجاد و آفرینش بشر توسط خداوند، از راه دیانت او، و زندگی در نظر خداوند پذیرش امر اوست.

(۶) اکنون خواهیم دید که چه‌گونه خود قرآن برخی از جمله‌ها و عبارتهایی را که در شرح روز قیامت است، روشن می‌سازد.

### ۱. ۴. ۳- زندگی

یکی از رویدادهای مهم در روز واپسین، زنده شدن مردگان است. همان‌گونه که تابه‌حال دیدیم، این به‌معنی یک زندگی روحانی است؛ زندگی دیانت. آیه‌ی بعدی هنگامی نازل شده که حمزه، عموی حضرت محمد به‌دین اسلام گروید... حمزه که قبل از مسلمان شدنش یک مشرک بوده، به‌عنوان مرده به‌شمار آمده و به‌دنبال پذیرش اسلام، به‌او به‌عنوان زنده و دریافت‌کننده‌ی نور اشاره شده است.

(۱) «آیا مرده‌ای که او را زنده گردانندیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن بتواند بین مردم راه برود، مثلش مانند کسی است که در تاریکی است و از آن‌جا خارج نخواهد شد؟»

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (سوره‌ی ۶: آیه‌ی ۱۲۲)

این آیه مورد توجه خاص است؛ زیرا نشان می‌دهد که «زندگی» و «نور» هر دو به‌صورت معنوی دگرگون می‌شوند تا به شکل ظاهری.

(۲) «درحالی که خدایانی را جز خدا فرامی‌خوانند، چیزی را نیافریده‌اند و جز این نیست که خودشان آفریده شده‌اند. مرده‌هایی (غیر مؤمنانی) هستند که زندگی ندارند و نمی‌دانند چه‌هنگامی برانگیخته خواهند شد.»

﴿الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ

أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾. (سوره‌ی ۱۶: آیه‌ی ۲۰ و ۲۱)

(۳) «ای مؤمنان، درخواست خداوند و پیامبرش را هنگامی که شما را برای حیات بخشیدن

فرا می‌خواند، پاسخ دهید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ

المرءِ وقلبه وإنه إليه تُحشرون﴾. (سوره ی: ۸: آیه ۲۴)

### ۲.۴.۳- نور آسمان

در روز قیامت وقتی که خورشید درهم پیچیده می‌شود و نورش را از دست می‌دهد، در آسمان، ستاره‌ها، ابرها زمین و... آشفتنگی پدید می‌آید. چون خورشید، مرکز منظومه‌ی شمسی نابسامان شود، طبیعتاً همه‌ی پیوستگی آن منظومه نیز دچار آسیب خواهد شد. تفسیر بهائی البته این است که: منظور از «نور» نور معنوی است نه ظاهری؛ بنابراین، این مرکز نور در منظومه‌ی ما - یعنی خورشید - نمادی از مظهر ظهور یا رسول خدایی در هر روز یا دوره است. تاریکی یا از دست رفتن نور، نشانه‌ی بی‌ایمانی، بی‌چیزی و بدی مردم است.

آسمان هم نشانه‌ی دیانت الهی است که از آنجا مظهر ظهور الهی می‌درخشد و خورشید همیشه می‌تابد، اما ما بیش‌تر اوقات به‌دلیل وجود ابرها نور آن را نمی‌بینیم؛ ابرها نیز رطوبتی هستند که از زمین بالا می‌آیند.

در مفهوم روحانی، نور الهی همیشه پرتو می‌افکند، اما انسان‌ها همیشه نمی‌توانند آن را ببینند؛ زیرا گمان‌ها و تصورات بشری که از دل‌ها و اندیشه‌های انسان (زمین) برمی‌خیزد، مانع آن نور می‌شود. ستارگان، نشان‌دهنده‌ی رهبران روحانی هستند که در آسمان دیانت، پس از غروب خورشید؛ یعنی بعد از رفتن مظهر امر از این عالم، ظاهر می‌شوند و سقوط ستارگان، نشانه‌ی افول روحانیت ایشان در نظر مردم است.

بیاید بر بعضی از آیات قرآن درباره‌ی مفهوم نور گذری کنیم:

(۱) «خداوند نور آسمان و زمین است.»

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. (سوره‌ی ۲۴: آیه‌ی ۳۵)

(۲) «می‌خواهند که نور خداوند را با دهان‌های خویش خاموش کنند، اما خداوند جز این

نمی‌خواهد که نورش را کامل کند؛ گرچه کافران، آن را ناپسند بدانند.»

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ﴾. (سوره‌ی ۹: آیه‌ی ۳۲)

(۳) «اکنون نور و کتابی آشکار از سوی خدا برای شما آمده است.»

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ

كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾. (سوره‌ی ۵: آیه‌ی ۱۵)

(۴) «این، کتابی است که ما بر تو فرستادیم، تا به‌اجازه‌ی پروردگارشان، ایشان را از تاریکی

بیرون آوری و به سوی نور؛ یعنی راه خداوند عزیز و حمید، بیاوری.»

﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ﴾. (سوره‌ی ۱۴: آیه‌ی ۱)

این‌ها فقط چند آیه از آیه‌های مشابه بسیاری است که در قرآن وجود دارد. یک حدیث

(خبر متواتر) در اسلام وجود دارد که در قرآن نیامده و آن، این‌که: در روز واپسین، خورشید از

مغرب (غرب یا نقطه‌ی غروب آن) طلوع خواهد کرد؛ خورشید حضرت محمد صلی الله علیه و آله در اسلام

غروب می‌کند و خورشید جدید، بهاء‌الله، از اسلام طلوع خواهد کرد.

## ۳.۴.۳- زمین و لرزش آن

ما در قرآن می‌خوانیم (سوره حج ۱ و زلزال ۱) که در روز آخرت، زمین به‌لرزه در خواهد آمد. و پیش از این دیدیم که معنی «زمین» قلوب مردم است. دو آیه وجود دارد که این گفته را ثابت می‌کند:

«دل‌های مردم در آن روز، لرزان (هراسان) است.»

﴿قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ﴾. (سوره ی ۷۹: آیه ی ۸)

«آن‌گاه مؤمنان آزموده شدند و با لرزشی شدید مترلزل گشتند.»

﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾. (سوره ی ۳۳: آیه ی ۱۱)

## ۳.۴.۴- آتش

حضرت محمد ﷺ خطاب به مؤمنان، موقعیت قبل از ایمان ایشان را شرح می‌دهند:

«در وقت کفر، شما در کنار گودالی از آتش بودید، او شما را از آن بیرون کشید. این چنین

خداوند به روشنی به شما نشانه‌هایی را نشان می‌دهد تا شاید شما از هدایت‌شدگان باشید.»

﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ﴾. (سوره ی ۳: آیه ی ۱۰۳)

## ۳.۴.۵- حواس ظاهر

(۱) «خداوند بر دل‌های آن‌ها (غیرمؤمنان) و بر گوش‌های‌شان مهر و بر چشم‌های‌شان

پرده‌ای زده است.»

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. (سوره ی

۲: آیه ی ۷)

(۲) «کر، لال و کور هستند؛ از گام‌های اشتباهشان باز نمی‌گردند.»



«صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (سوره‌ی ۳: آیه‌ی ۱۸)

(۳) «آن‌ها قلب‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند، و چشم‌هایی که با آن نمی‌بینند، و

گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آن‌ها مانند حیوان‌ها هستند، بلکه گمراه‌ترند؛ آن‌ها غافلند.»

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ

كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (سوره‌ی ۷: آیه‌ی ۱۷۹)

۶. ۴- رجعت

در آیات بعدی، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بحث بین خود و یهودیان را مطرح می‌کنند.

«آن کسانی که گفتند: به‌راستی خداوند از ما عهد گرفته است که به رسولی ایمان نیاوریم

مگر این که قربانی آورد که آتشی از آسمان، آن را بسوزاند. بگو: پیش از من نیز پیامبرانی با

معجزه‌ها و با آن‌چه شما می‌گفتید، برای شما آمدند؛ چرا آن‌ها را کشتید... به‌من بگویید اگر

راست‌گویید.»

«الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ

رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره‌ی ۳: آیه‌ی ۱۸۳)

در آیه می‌بینیم که چه‌گونه حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کلمات «چرا آن‌ها را کشتید» یهودیانی

که در زمان ایشان زندگی می‌کردند را به‌دلیل کشتن پیامبران الهی در دوره‌های پیشین، محکوم

می‌کنند. چه‌طور یهودیانی که در زمان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌زیستند، هزاران سال پیش در

زمان پیامبران پیشین می‌توانستند و جود داشته باشند؟ چرا حضرت محمد (ص) ایشان را به‌کشتن

پیامبران‌شان متهم می‌کند؟ تنها پاسخ، این است که «رجعت» به‌معنی بازگشت همان مردم نیست،

بلکه رجعت صفات در مردم است.

چنین انتظاری نیز در مورد رجعت عیسی مسیح در روز قیامت وجود دارد (سوره ی ۴، آیه ی ۱۸۵) و (سوره ی ۴۳، آیه ی ۶) معنی آمدن او، نزول خود مسیح از آسمان ظاهری نیست، بلکه ظهور پیامبر الهی موعود با همان صفاتی است که مسیح در طی دعوتش ابراز نمود. او بهاءالله، شکوه و جلال خداوندی بود که زندگی و آموزه‌های مقدسش بر همان محبت و صلح در جهان امروز استوار است.

### ۷.۴.۳ - خداوند و فرشتگان

آیه‌ای که آمدن خداوند و ملائکه‌اش در روز قیامت را بیان می‌کند، در ادامه می‌خوانیم: «آیا انتظاری جز این دارند که خداوند و هم‌چنین فرشتگان او در سایه‌ای از ابر بر آنها نازل شود و چیزها به‌سوی خداوند بازگردانده شود؟»

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾. (سوره ی ۲: آیه ی ۲۱۰)

«خداوند» در اینجا اشاره به مظهر امر الهی دارد که در روز آخرت آشکار می‌شود. او، روح، نادیدنی و بالاتر از همه‌ی چیزهای مادی است. سپس قرآن گواهی می‌دهد که آنچه شامل حال مظاهر ظهور الهی است، به‌خود خداوند نیز نسبت داده می‌شود:

«همانا کسانی که با تو عهد وفاداری می‌بندند، (ای محمد) درحقیقت با خدا بیعت نموده‌اند.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْقَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَةٌ أَوْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾. (سوره ی ۴۸: آیه ی ۱۰)

نیز «ملائکه»، نفوس مقدس و قهرمانان دین «الله» هستند که خبر دیانت را در هر جا اعلام می‌کنند. به این آیه توجه کنید:

«و اگر ما فرشته‌ای را برگزینیم، مطمئناً او را به شکل مردی قرار می‌دهیم و به آنان لباسی مانند خودشان می‌پوشانیم.»

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾. (سوره‌ی ۶: آیه‌ی ۹)

#### ۸. ۴-۳- دو نفخه‌ی صور

قرآن خبر می‌دهد که «صور» خداوند - یعنی امر او - در روز قیامت دو صدا خواهد داشت؛ یعنی دو ظهور الهی به دنبال هم می‌آیند؛ چنان که باب و بهاء‌الله آمدند.

«و آن‌جا یک بار در صور دمیده می‌شود و همه‌ی کسانی که در آسمان و زمین هستند - مگر کسانی که خداوند بخواهد - بی‌هوش می‌شوند. سپس آن‌جا ندای دیگری در صور دمیده می‌شود و کسانی که به آن‌ها خیره هستند، برمی‌خیزند. و زمین با نور خداوند روشن می‌شود.»

﴿وَتُفْعَفُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ

أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾. (سوره‌ی ۳۹: آیه‌ی ۶۸ و ۶۹)

«روزی که اضطراب صدای صور، آن (جهان) را آشفته می‌کند، صدای دوم به دنبال آن می‌آید. در حقیقت آن فقط یک صدا خواهد بود.»

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ يَقُولُونَ أَيْنَا

لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ أَيْدَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ

وَاحِدَةٌ﴾. (سوره‌ی ۷۹: آیه‌ی ۶ تا ۱۳)

به کلمه‌ی «تبعها» توجه کنید. بهاءالله بی‌درنگ پس از باب آمد. نیز توجه داشته باشید که این دو نفخه در واقع یکی به شمار می‌آید؛ چنان که امر باب و بهاءالله به یک دین جهانی تبدیل شده است. در آیه‌ی نخست، درخشیدن زمین (بنور ربها) اشاره به بهاءالله (خداوند) است که معادل «ربها» می‌باشد.

### ۹.۴.۳- نشانه‌های دیگر

(۱) از دیگر نشانه‌های قرآن درباره‌ی روی دادن قیامت، این است که یهودیان بیش‌تر از آن در معرض دشمنی مسیحیان قرار نمی‌گیرند و دشمنی و نفرت بین خود یهودیان و فرقه‌گرایی بین مسیحیان تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. این آیه‌ها چنین است:

(۱۰۱) «به‌خاطر بیاور هنگامی را که خداوند گفت: "ای عیسی، من کسانی را که پیرو تو هستم، تا روز رستاخیز بالاتر از کسانی قرار می‌دهم که به تو باور ندارند، (یهود)"، سپس رجوع شما به من است و در مورد آنچه در آن ناهم‌آهنگی دارید، میان شما حکم خواهم کرد.»

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَحْنُ نُبِّئُكَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ آيَاتِنَا أَن سَتَجِدُنَا فِي سَبْعِ تِلْكَفَاتٍ صَارَ لِكُلِّ أَصْحَابٍ لَّهُمْ آيَاتٌ﴾ (سوره‌ی ۳: آیه‌ی ۵۵)

(۲. ۱) «ما میان ایشان (یهودیان) دشمنی و نفرت قرار دادیم؛ تا روز قیامت طول خواهد کشید.»

﴿وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (سوره‌ی ۵: آیه‌ی ۶۴)

(۳. ۱) «و از میان کسانی که می‌گویند ما مسیحی هستیم ... آن‌ها نیز قسمتی از آنچه به آن‌ها آموخته شده بود، فراموش کرده‌اند، بنابراین ما دشمنی بین آن‌ها را تا روز قیامت برپا داشتیم.»

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا به فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ

وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾. (سوره‌ی ۳: آیه‌ی ۱۴)

می‌بینیم که چه گونه این نبوت‌ها حقیقت داشته‌اند. یهودیان پس از سده‌ها پیروی، به‌عنوان یک ملت جداگانه در اسرائیل مستقر شده‌اند و چه گونه دشمنی و نفرت بین یهودیان و مسیحیانی که بهائی شده‌اند، به یک پارچگی و عشق تبدیل شده است.

(۲) باید توجه داشته باشیم که حضرت محمد(ص) به امر و کتابشان به‌عنوان مفاهیم تعیین‌کننده‌ی بین ناهم‌آهنگی‌ها و ازین برنده‌ی مشاجره‌های مذهبی در روز شأن اشاره می‌کنند. (سوره‌ی ۱۶: آیه‌ی ۶۳ و ۶۴) بنابراین، هنگامی که از روز آخرت به‌عنوان روزی یاد می‌کنند که اختلاف‌ها و مشاجره‌های مذهبی سرانجام پایان می‌یابد، مطمئناً مقصودشان ظهور میزان جدید فیض الهی از راه فرود آمدن دیانتی دیگر از سوی خداوند است. در آیه‌ی بعد به‌دایره‌ی نامحدود ادیان توجه نماید که با همه‌ی مسائل گوناگون و مشکلات خودشان درگیر بوده و آن‌ها را در روز قیامت زدوده و رفع کرده‌اند:

«همانا کسانی که ایمان آورده‌اند (مسلمانان) و یهودیان و صائبان و مسیحیان و مجوس (زرتشتیان) و کسانی که برای خداوند شریک می‌گیرند، در روز قیامت، خداوند بین آن‌ها حکم می‌کند؛ زیرا او بر همه‌چیز گواه است.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ

يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾. (سوره‌ی ۲۲: آیه‌ی ۱۷)

(۳) روز قیامت به‌روشنی به‌عنوان روز یک‌پارچگی بیان شده است. بهاء الله اعلان نموده است که از راه آموخته‌هایشان وحدت بیشتر بشریت در این دوره‌ی پرشکوه را مستقر می‌نماید.

«ای خدای ما، برای روزی که بی شک خواهد آمد، تو مطمئناً مردم را گردهم می‌آوری و به حقیقت، خداوند در وعده‌اش کوتاهی نمی‌کند.»

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾. (سوره ی ۳: آیه ی ۹)

«بگو: "نخستین و واپسین (مذاهب) تمامی آنها در میقات روزی که معلوم است، گرد خواهند آمد."»

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾. (سوره ی ۵۶: آیه ی ۴۹ و ۵۰)

### ۳.۴- زندگی پس از مرگ

برای تفسیر بهائی از قرآن و آموزه‌های بهاءالله، روح انسان پس از مرگ، بی‌درنگ برای زندگی، و کارهایش در این دنیای مادی شخصاً داوری می‌شود. این می‌تواند به‌عنوان رستاخیز فردی روح انسانی در عالم پس از مرگ به شمار آید، جایی که روح مجازات و مکافات اعمال خود را درمی‌یابد. آیه‌های زیر از قرآن به این حقیقت گواهی می‌دهد:

(۱) «به او (حضرت محمد) ﷺ گفته شد که به بهشت داخل شو. او گفت: «ای کاش قوم

من می‌دانستند که خداوند مرا آمرزید و مرا یکی از محترمان گردانید!»

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا نَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ

الْمُكْرَمِينَ﴾. (سوره ی ۳۶: آیه ی ۲۶ و ۲۷)

(۲) «و گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه آنها نزد

پروردگارشان زنده‌اند... آنها کاملاً از آنچه خداوند به ایشان عطا کرده، بهره‌مندند.»

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾. (سوره ی ۳:

آیه ی ۱۶۹)

(۳) «ای نفس مطمئن، با رضایت، به سوی خداوندی که از تو راضی است، باز گردد؛ در زمره‌ی بندگان من در آی و به بهشت من داخل شو.»

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي

جَنَّتِي﴾. (سوره‌ی ۸۹: آیه‌ی ۲۷ تا ۳۰)

### ۵. ۳- راه تشخیص حقیقت از دروغ

(۱) قرآن می‌آموزد که معجزه‌ها نشانه‌هایی نیستند که مردم با آن مؤمن شوند، و فرستاده شدن کتاب مقدس به وسیله‌ی پیامبر خداوند کافی است.

«و آن‌ها می‌گویند: "چرا آیه‌ها یا معجزه‌هایی از سوی پروردگارش بر ای او فرستاده نشد؟" بگو: "آیات، تنها زیر قدرت پروردگار است. من فقط یک بیم‌دهنده‌ی آشکار هستم" آیا برای آن‌ها کافی نیست که ما برای تو کتابی فرستادیم که بر آن‌ها بخوانی؟ به حقیقت در این، رحمت و آگاهی برای کسانی است که ایمان دارند.»

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ

يُؤْمِنُونَ﴾. (سوره‌ی ۲۹: آیه‌ی ۵۱)

مطلب بالا به این معنا نیست که مظاهر ظهور الهی، قدرت آفرینش معجزه را ندارند. در حقیقت، مطالعه‌ی تاریخ زندگی باب و بهاء‌الله، قدرت‌های فرا بشری را که ایشان داشتند، نشان می‌دهد. ولی دلیل حقانیت امر مظاهر ظهور الهی نباید براساس معجزات باشد. یکی از دلیل‌هایی که در بالا گفته شد، نزول کتاب است؛ باب و بهاء‌الله آثارشان را به فارسی و عربی فر فرستادند.

آثار بهاء‌الله نزدیک به صد جلد است که بعضی از آن‌ها تاکنون به انگلیسی و زبان‌های

دیگر ترجمه شده است.

(۲) دلیل دیگری که در قرآن به‌عنوان نشان اعتبار امر الهی می‌یابیم، بر اساس این دیدگاه است که اگر این امر حقیقتاً از سوی خداوند باشد، منتشر خواهد شد و مردم آن را پاسخ خواهند گفت. « کسانی که با خداوند (یعنی دین خداوند) جدل می‌کنند پس از این که او مورد اطاعت مردم قرار گرفت، حجت آن‌ها نزد پروردگارش باطل است و غضب و عذاب شدیدی بر آن‌ها خواهد بود.»

﴿وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾. (سوره ی ۴۲: آیه ۱۶)

پس بهائی نه فقط از سوی مردم اجابت شد بلکه بیش از بیست‌هزار شهید از پیروان وفادار آن تاکنون زندگی خود را به‌عنوان گواهی بر حقانیت آن فدا کرده‌اند.

(۳) دلیل دیگری که در قرآن برای حقانیت امر پیامبران یافت می‌شود، این است که پیامبران حق و پیروان آن‌ها برکت الهی را دریافت می‌کنند، به‌وسیله‌ی آن، نزد خداوند کمک می‌شوند و پیامبر دروغین و شر، مانند درخت فاسد ریشه‌کن می‌شود و دروغ‌ها و هرچه آموزش‌های گمراه‌کننده‌ی او را مردم خواهند شناخت.

آیاتی چند در این مورد وجود دارد:

(۳.۱) «آیا نمی‌بینی چه گونه خداوند کلمه‌ی طیبه را به درختی زیبا مثل می‌زند که ریشه‌ی آن ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است، در همه‌ی فصل‌ها به اراده‌ی الهی ثمرات خود را می‌دهد و خداوند چنین مثال‌هایی را برای مردم می‌زند تا شاید متذکر شوند (تغییر موضع دهند) و یک کلمه‌ی شر مانند درخت بدی است که ریشه‌اش از سطح زمین پایین نمی‌رود و هیچ ثبات و قراری ندارد»



«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ». (سوره‌ی ۱۴: آیه‌ی ۲۴ تا ۲۶)

(۳.۲) «هرآینه رسولانمان را در زندگی این جهان کمک خواهیم کرد و نیز کسانی را به آن‌ها مؤمن می‌شوند.»

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ». (سوره‌ی ۴۰: آیه‌ی ۵۱)

(۳.۳) «خداوند این حکم را نوشته است: من و رسولانم مطمئناً چیره خواهیم شد. به حقیقت خداوند نیرومند و نفوذناپذیر است.»

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ». (سوره‌ی ۵۸: آیه‌ی ۲۱)

(۳.۴) «کلمه‌ی ما بر بندگانمان که رسولان ما هستند، پیشی گرفته است، آن‌ها همانا پیروز خواهند بود و سپاهیان ما برای آنان پیروزی خواهند آورد.»

«ذُو لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ».

(سوره‌ی ۳۷: آیه‌ی ۱۷۱ و ۱۷۲)

(۳.۵) «حق آمد و باطل رفت. همانا باطل نابود شدنی است.»

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا». (سوره‌ی ۱۷: آیه‌ی ۸۱)

(۳.۶) «بلکه ما حق را بر باطل پیروز می‌کنیم و باطل از بین خواهد رفت»

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ». (سوره‌ی ۲۱: آیه‌ی ۱۸)

## ۴- پاسخ به ادعاهای بهائیان

## ۴.۱- تحری حقیقت

ما نیز با آنان در این که باید با دلیل و برهان و بدون تقلید کورکورانه حرکت کرد، موافق هستیم؛ چه این که مقتضای عقل و دین همین است.

## ۴.۲- معنی اسلام

آن‌چه در این نوشته آمده که پیامبران پیشین نیز مسلمان به شمار می‌روند، نص صریح قرآن است و درست است، اما این به آن معنی نیست که اسلام در همه‌ی این آیه‌ها تنها و تنها در معنای لغوی؛ یعنی «تسلیم نمودن خود» به کار رفته باشد، بلکه اسلام عزیز، حقیقتی است که از ابتدای آفرینش، به تدریج ظهور کرده و هر یک از پیامبران اولوالعزم جلوه‌ی کامل‌تری از آن را نشان داده و پیامبر اسلام (ص) تمام‌ترین و کامل‌ترین جلوه‌ی آن را ارائه داده است. آیه‌ی «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و...» به همین معنی اشاره دارد.

اما در پاسخ به این که چرا منظور از اسلام در قرآن، دین خاص است، به چند دلیل اجمالی بسنده می‌کنیم:

(۱) در آیات قرآن، «اسلام» در برابر «یهودیت» و «نصرانیت» آورده شده است:

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ﴾. (سوره‌ی ۳: آیه‌ی ۶۷)

در همان آیه‌ی ۸۵ آل عمران فرموده:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. (سوره‌ی ۲:

آیه‌ی ۸۵)

قاعدتاً باید در این جا دین‌هایی در میان باشد و اسلام یکی از آنها باشد تا آیه معنی دهد، و چنان که در آیه‌ی ۶۷ آمده، مقصود از دین‌های دیگر یهودیت و نصرانیت است. از این آیه‌ها و آیات مشابه معلوم می‌شود که خط حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یک خط بوده و پدید آمدن جریانی در برابر پیامبر بعدی به‌عنوان ادامه‌ی راه پیامبر پیشین، یک کج‌راهه می‌باشد. آیات دیگری از قرآن نیز دلیل بر این مدعا است.

(۲) از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام بعد از او نیز روایاتی گفته شده که معلوم می‌کند واژه‌ی «اسلام» در گونه‌ی خاصی از تسلیم نمودن نفس به کار رفته است. روایات متواتری که بنای اسلام را بر گواهی به یگانگی خدا و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اعمال خاصی از جمله: حج، نماز، زکات، روزه و ولایت - که مهم‌ترین آنهاست - می‌داند.

در علم اصول فقه، تبیین شده که واژه‌های حج، نماز، روزه و زکات در آغاز اسلام در همان معنی دینی و با همان شکل و شمایل خاص به کار برده شده است.

(۳) بررسی‌های تاریخی نیز نشان می‌دهد که واژه‌ی اسلام در صدر اسلام، به‌عنوان دین خاصی در برابر دین‌های دیگر - که در حقیقت، انحرافی هستند - به کار رفته است. در این مورد به تفسیرهای المیزان، نمونه و... در ذیل آیه‌های گفته شده از سوره‌ی آل عمران بازگردید.

## یادآوری

از نگاه قرآن، تنها یک دین داریم و آن اسلام است و جریان‌هایی که با عنوان ادامه‌ی جریان پیامبر پیشین، در برابر پیامبر بعدی می‌ایستادند، کج‌راهه و غیردین شمرده می‌شوند. در عین حال، این اسلام در دوران‌های مختلف، در قالب اعمال خاص گوناگون و رو به تکامل جلوه گر شده که شکل تمام‌تر و کامل‌تر آن همین نماز، روزه، حج، زکات و ولایت (در حوزه‌ی اعمال) و

باور به یگانگی خدا، عدل، معاد، پیامبر اسلام و امامان با توضیحات خاص خود (در حوزه عقاید) است.

این مطلب را درباره‌ی اسلام آوردیم تا معلوم شود برخلاف آن‌چه که در نوشته‌ی یادشده آمده است، منظور از اسلام در قرآن، صرف تسلیم شدن نیست، بلکه مقصود، تسلیم شدن در قالب کارها، باورها و رفتارهای خاصی است که خدا دستور داده است. از نظر قرآن، نوح مسلمان است؛ یعنی تسلیم امر خداست به شکل اعمال، عقاید و اخلاقی که در دینش آمده است. ابراهیم، مسلمان است؛ یعنی تسلیم امر خداست به آن شکلی که خدا در دین ابراهیم آورده که تفاوت‌هایی با دین نوح دارد. موسی، مسلمان است، اما در شکل کارها و باورهای دین موسوی، و بدین ترتیب، عیسی و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ البته مقتضای اسلام داشتن و تسلیم بودن نیز همین است، یعنی کسی که تسلیم است، آن‌گونه رفتار می‌کند که خدا گفته باشد؛ هر چند با نسخه‌ی اسلام پیامبر پیشین فرق داشته باشد. و البته چنان‌چه بررسی کنیم، خواهیم دید که جان‌مایه‌ی همه‌ی دستورهای پیامبران الهی یکی است و تفاوت‌ها در شکل‌ها و ظواهر است.

### ۴.۳- معنی نبی

در آغاز باید ببینیم «نبی» که در قرآن به کار رفته از چه ریشه‌ی لغوی بی‌گرفته شده است؟ سپس باید دریابیم که تفاوت نبی با «رسول» چیست؟ یعنی نبی در معنای اصطلاحی خود چه معنایی می‌دهد؟

«نبی» در زبان عرب با تشدید «یاء» و بدون تلفظ همزه، تلفظ می‌شود، اما بخش زیادی از علمای نحو، برابر تصریح راغب اصفهانی (۶: ص ۷۹) اصل آن را از «نبا» با همزه دانسته‌اند که همزه در پی اعلال، حذف شده است. اما خود راغب اصفهانی معنی دیگری را گفته و نبی را از «النبوه» به معنی «الرفعه» یعنی بلندمرتبه بودن دانسته است؛ و خود این، معنی دوم را تقویت

می‌کند. وی حدیثی را ذکر می‌کند که شخص عربی، خطاب به رسول گفت: "یا نبی‌الله" حضرت فرمودند: "من نبی‌الله (با همزه) نیستم، نبی‌الله هستم." از این جا معلوم می‌شود که ریشه‌ی لغوی نبی به‌طور قطع معلوم نیست و نمی‌توان گفت که قطعاً از نبأ به معنی خبر است. بر فرض که ریشه‌ی لغوی آن از نبأ به معنی خبر هم باشد، باید توجه داشته باشیم که هیچ اهل لغت و تفسیری وجه تسمیه‌ی نبی را بر این فرض - که فقط از روز قیامت خبر می‌دهد - نمی‌داند، بلکه آن را خبردهنده از سوی خدا می‌داند؛ یعنی هرچه را خدا گفته، به ما خبر می‌دهد؛ از جمله قیامت و نه فقط قیامت....

از همه‌ی این‌ها مهم‌تر این که، معنی لغوی اساساً در تفسیر قرآن حرف آخر را نمی‌زند. بسیاری از واژه‌های دینی؛ مانند: اسلام، نبی، رسول، امام و ... معنی اصطلاحی خاصی دارند و آن معنی مورد نظر است. واژه‌های نبی، امام، رسول و ... برابر تصریح روایت‌های شیعه و سنی و نیز سخنان تقریباً متواتر علمای صدر اسلام تاکنون (اعم از شیعه و سنی) معنایی خاص و اصطلاحی دارد که مورد نظر قرآن و پیامبر است، و صرف معنی لغوی، ملاک و معیار نیست. در باره‌ی رسول و نبی که معنای اصطلاحی دارند، اتفاق است، اما در این که دقیقاً آن معنی چیست، اختلاف است. آن تفاوتی که گفته شده و تقریباً در آن اتفاق دارند، این است که «نبی» کسی است که به یکی از راه‌های معروف، به او وحی می‌شود، اما رسول، آن است که افزودن بر این که بر او وحی می‌شود، موظف به ترساندن مردم، مؤده دادن به آن‌ها و تبلیغ و برپایی دین خداست (۸-).

معنایی که در مطالب بهائیان آمده، نه تنها در هیچ‌یک از روایات یا کتاب‌های عقیدتی شیعه یا سنی نیامده، بلکه در هیچ‌یک از کتاب‌های لغت و نحو هم از آن‌ها سخنی به میان نیامده است و معنایی کاملاً ساختگی دارد.

استناد به آیه‌ی نخست سوره‌ی نبأ هم کافی نیست؛ چراکه واژه‌ی نبأ (با همزه) در قرآن ده‌بار دیگر به کار رفته و معنی خبر داشتن از مسائل دیگر دین - اعم از احکام و اخبار عالم بالا، نه فقط قیامت یا اخبار گذشتگان و یا... آمده است:

(۱) «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ

إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» (سوره‌ی ۱۲: آیه‌ی ۴۹)

که در آن، امور دین و مسائل مربوط به خدا، دین و فرشتگان مراد است.

(۲) «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ» (سوره‌ی ۲: آیه‌ی ۳۱)

منظور، نام‌های غیبی الهی می‌باشد که کنه هر خبر عالم است.

(۳) «وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ

وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (سوره‌ی ۶۶: آیه‌ی

۳) مراد، اسرار غیب در همین جهان است.

(۴) «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره‌ی -

آیه‌ی -) ۲

مراد اخبار گذشتگان، است.

و در این باره ده‌ها مورد دیگر را نیز می‌توان برشمرد.

به‌صرف این که در این جا نبی و در آن جا هم (نبأ عظیم) بوده و منظور، قیامت است،

نمی‌توان نتیجه گرفت که نبی، یعنی کسی که از قیامت آگاهی دارد.

آیه‌ها، روایت‌ها و سخنان تمامی کلامیان و مفسران و نیز فهم متعارف عموم مردم، چه در

گذشته و چه در حال، دربارهی معنی «نبی» این را می‌رساند که اگر به معنی «صرف خبر داشتن»

نیز باشد، به این معنی است که از وحی خدا آگاهی دارد، و وحی خدا اعم از اخبار قیامت، احکام دین، جهان فرشتگان، خبرهای غیبی این دنیا و... است.

#### ۴.۴- معنی روز قیامت

اولاً: مبنای هزار سال دانستن قیامت، آن‌هم در همین دنیا، مانند مسأله‌ی نبی - با آن معنی گفته شده - است، که باطل بودن آن روشن شد.

ثانیاً: از آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی حج برمی‌آید که روز قیامت، هزار سال است. در نقد این سخن باید گفت که در آیه‌ی ۴ سوره‌ی معارج، به روشنی گفته شده که روز قیامت ۵۰ هزار سال است.

"... فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه" که بیش‌تر مفسران شیعه و سنی آن‌را ناظر به روز قیامت می‌دانند. (ر.ک: (۹: -) و (۱۰: -))

درباره‌ی آیه‌ی ۴۷ حج نیز باید گفت که از ظاهر آیه اصلاً برداشت نمی‌شود که قیامت هزار سال است؛ چنان‌که از ظاهر آیه کاملاً معلوم است و تقریباً همه‌ی مفسران هم گفته‌اند. ر.ک: (۱۱) و (۱۲) بحث در آیه، بر سر معلوم کردن مدت روز قیامت نیست، بلکه کافران شتاب داشته و می‌گویند که اگر بناست ما عذاب شویم، به‌خدایت بگو: "هم‌اکنون قیامت را برپا کرده و عذاب را نازل کن" و خداوند می‌فرماید:

"خداوند هرگز خلف وعده نمی‌کند و [لی] یک روز در نزد خداوند برابر هزار سال شماست." (سوره‌ی ۲۲: آیه‌ی ۴۷)

آن‌چه مهم است، روی دادن قیامت برای ماست نه برای شما، ما خود می‌دانیم که چه می‌کنیم. برای ما قیامت محقق خواهد بود و یک روز و هزار سال تفاوتی ندارد؛ هر دو برای ما از چشم برهم زدنی هم کوتاه‌تر است. بنابراین می‌بینید که نمی‌توان گفت: آیه‌ی یادشده، روز قیامت را هزار سال می‌داند. دلیل این امر هم به‌لحاظ تفسیر خود آیه است و هم به‌لحاظ آیه‌ی ۴ سوره‌ی معارج که در پنجاه‌هزار سال بودن قیامت کاملاً آشکار می‌باشد.

آن شمار کم مفسران هم که آیه‌ی ۴۷ حج را ظاهراً در هزار سال بودن قیامت دانسته‌اند، گفته‌اند: "باتوجه به آیه‌ی ۴ سوره‌ی معارج باید گفت که منظور از هزار سال در آیه‌ی ۴۷ حج، تمامی قیامت نیست، بلکه هر مرحله‌ای از روز قیامت، هزار سال است". (۱۰: -) که این خود، اعتراف به هزار سال نبودن قیامت است.

ثالثاً: صاحب نوشته پس از مسأله‌ی نبی (که بطلان نظرش یا دست کم پایین آوردن آن در حد یک احتمال، گذشت) و پس از ادعای هزار سال بودن قیامت، یعنی همین هزار سال بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، از روی یک برداشت کاملاً ضعیف از یک آیه که آشکارا با آیه‌ی ۴ سوره‌ی معارج ناهم‌آهنگ است - و توضیح آن آمد - به مشکل بسیار بزرگ دیگری برمی‌خورد و آن، آیه‌هایی است که ویژگی‌های قیامت از آغاز تا زنده شدن مردگان، حساب، کتاب، بهشت، جهنم و... را بیان داشته است.

در استدلال‌های بهائیان برای حل این مشکل، با استدلالی کوشیده تمامی این آیات را از دسته‌ی آیات متشابه بدانند؛ آیاتی که مراد از آن‌ها مفاد ظاهر عبارات‌های آن نیست، بلکه استعاره و کنایه‌ی خاصی دارد. سپس آیات یادشده را استعاره و کنایه‌ای تفسیر کرده که با ادعاهای دیگر از جمله «همان هزار سال پس از پیامبر اسلام، قیامت است» و «نبی یعنی پیشگوی روز قیامت و بس» و... مطابقت دارد. البته آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل عمران و ۵۳ سوره‌ی اعراف را هم فراموش نکرده و روز ظهور بهاءالله را «یوم یاتی تأویله» دانسته و بیان‌های بالا را بیان بهاءالله در تأویل آیه‌های مربوط به قیامت، به شمار آورده است. در نقد این بحث، سخن بسیار است که به برخی اشاره می‌کنیم:

(۱) برخی از آیات قرآن کاملاً معلوم است که «محکم» است یا دست کم از جنبه‌ای محکم بوده یا مانند آیه‌ی "ان الله علی کل شیء قدیر" دست کم در بیان گستره‌ی نیروی خدا کاملاً محکم و آشکار است. البته این گونه آیه‌ها می‌تواند بطن و تأویل داشته باشد که در جای خود بحث شده است.



بعضی از آیات قرآن نیز کاملاً معلوم است که متشابه است و معنی ظاهری آن مقصود نیست؛ مانند آیه‌ی "و جاء ربك و الملك صفاً صفاً" چه با توجه به آیات دیگر و چه به لحاظ عقلی می‌دانیم که خدا همه‌جا هست و آمد و رفت و قرار گرفتن در صف، آن‌گونه که ما می‌فهمیم، درباره‌ی او صادق نیست پس این آیه از جمله آیات متشابه است.

دسته‌ای دیگر از آیات، معلوم نیست متشابه است یا محکم؛ یعنی نمی‌دانیم ظاهر آن‌ها را می‌توان ملاک گرفت یا نه. البته این دسته عملاً به آیات متشابه ملحق است. شاید بتوان گفت: بیش‌تر آیه‌های قرآن از سوی جزو این دسته است.

آیه‌هایی که درباره‌ی رخدادهای نزدیک به قیامت و مانند آن داریم، از این دسته است؛ یعنی قطعاً نمی‌دانیم آیا ظاهر آن‌ها به این شکل حجت است یا خیر. وجود این دسته‌ی سوم موجب می‌شود کسی به راحتی نتواند ادعا کند فلان آیه محکم است یا متشابه. به عبارت دیگر، خود محکم یا متشابه بودن آیات در بسیاری از موارد، از تشابهات است که جز خدا یا جانشین به حق او در زمین نمی‌تواند تکلیف را روشن سازد.

(۲) در مطالب بهائیت استدلال شده که در آیه‌های ۱۰۷ سوره‌ی یوسف، ۳۹ سوره‌ی مریم و ۲۵ سوره‌ی عنکبوت، از احتمال ناگهانی واقع شدن قیامت در حالی که مردم، بی‌خبر هستند و نمی‌فهمند (مریم و عنکبوت) و از این که کفار در قیامت یک‌دیگر را لعن می‌کنند (عنکبوت) سخن به میان آمده و از سوی دیگر، رویدادهایی در آیات دیگر قرآن برای قیامت گفته شده؛ مانند: زیرورو شدن کوه‌های زمین، خاموشی خورشید، پراکندگی ستارگان، شکافتگی آسمان و... که اگر این حوادث واقعاً رخ دهد، دیگر اندیشمندانه نیست که گمان بریم قیامت، ناگهانی رخ دهد و مردم هم نفهمند و غافل باشند.

در پاسخ باید بگوییم در گام نخست اتفاقاً به عکس، ظاهر هر دو آیه کاملاً هم‌آهنگ است و هیچ تعارضی بین آن‌ها نیست؛ رخدادهای ناگهانی وقتی غافل‌گیرکننده هستند که بزرگ

باشند. وقتی بنا باشد کوه‌ها مانند پنبه‌ی زده‌شده شوند، آیا انسان در آن‌جا سالم ایستاده است که تماشا کند و بعد از قدری تأمل، بیدار شده و از غفلت در می‌آید؟!

زیرورو شدن کوه‌ها نه، بلکه ریزه ریزه شدن آن‌ها همانند پنبه، خاموش شدن خورشید، پراکندگی ستارگان و...؛ یعنی انسان کوچکی که میان تمامی این جرم‌های بزرگ قرار گرفته و نه تنها از دانه‌ی پنبه، بلکه از خردترین ذره‌ها هم خردتر می‌شود. حادثه‌ی هولناک و عظیم، یعنی حادثه‌ای که هستی موجود ناچیزی چون انسان در آن، بر فناست. حتی اگر همه‌ی این رویدادها را تدریجی بدانیم، باز هم هولناکی این رخدادها اساساً اندیشه‌ی انسان را پراکنده و درهم می‌کند و او را مست و بی‌خود می‌سازد. در چنین وضعیتی، «هوشیاری» از ریشه بی‌معنی است، چه رسد به تنبیه و ایمان آوردن! بنابراین، توضیح آیه بیش‌تر در وجه تدریج آن ظهور دارد و دو تعبیر «لایشعرون» و «فی غفله» نیز می‌تواند کاملاً این معنی را تأیید کند. اگر به تفسیرهای فخر راضی، المیزان، المنار، و سایر تفسیرهای معروف بنگرید، درخواهید یافت که همه در آیات مربوط به غفلت و عدم شعور در آغاز قیامت، همین مطلب را گفته‌اند. بحث درباره‌ی این نیست که آنان گفته‌اند، بلکه بر سر ذوق و فهم انسانی از مطلب است. اتفاقاً آیه نیز در واقع قید «لایشعرون» را به همین سبب آورده تا بگوید رخدادها آن‌چنان بزرگ است که شعور و هوش را از شما می‌گیرد. گمان نکنید که با دیدن آن حوادث قانع می‌شوید.

این‌ها به نظر ما کاملاً روشن و هم‌آهنگ است، اما اگر آن‌چه گفتیم، در حد احتمال هم پذیرد، استدلال بالا در متشابه بودن آیات مربوط به حوادث هم در هنگام معاد، کامل نیست. البته ما نمی‌گوییم: آیات مربوط به حوادث، متشابه است یا نیست، بلکه می‌گوییم: این استدلال برای متشابه بودن، درست نیست.

آیه‌ی لعن کافران به یک‌دیگر نیز درباره‌ی پس از آغاز قیامت و مردن و دوباره زنده شدن آنان است و از اساس، ربطی به رویدادهای شروع قیامت ندارد و شگفت‌زدگی شدید ما را از استدلال این چنینی چندبرابر می‌کند.

در گام دوم، فرض کنیم دو آیه ناهم‌آهنگ بوده و با هم سازگار نیستند - گرچه به نظر ما این فرض، باطل شد - چرا در فرض تعارض، آیات مربوط به نشانه‌های قیامت را متشابه می‌دانید و تأویل می‌کنید؟ چرا به تأویل آیه‌های ۱۰۷ سوره‌ی یوسف و ۳۱ سوره‌ی مریم نمی‌پردازید؟!

در چنین مواردی تمام دانشمندان و متخصصان زبان‌شناسی، متن‌خوانی و علم اصول، حکم قطعی نمی‌دهند، بلکه یک احتمال را در تأویل آیات دسته‌ی نخست، لحاظ می‌کنند و یک احتمال را هم در آیات دسته‌ی دوم، و اگر قرینه‌ای بر اثبات یک طرف نباشد، هیچ حکمی صادر نمی‌شود و مطلب را در هر دو مبهم به‌شمار می‌آورند.

یکی از قرینه‌هایی که یک سو را تقویت می‌کند، شمار آیات است. برابر قاعده‌ی اثبات‌شده در علم اصول «اصل بر عدم نیاز به تأویل در آیات است»؛ از این رو تأویل آیه‌های ۱۰۷ سوره‌ی یوسف و ۳۹ سوره‌ی مریم اندیشمندانه‌تر است؛ چون در این فرض، تنها دو آیه را تأویل می‌کنیم، اما در فرض مطرح‌شده در استدلال بهائیان، باید به تأویل ده‌ها یا شاید بیش از صد آیه پردازیم که خلاف قاعده‌ی اثبات‌شده است؛ چون اصل در گفت‌وگوهای انسانی و مکالمه‌های مربوط به عموم انسان‌ها تکیه بر ظواهر و پرهیز از پیچیده‌گویی است مگر آن که علت خاصی در کار باشد. بنابراین، تأویل این همه آیه معقول‌تر است یا تأویل دو آیه؟

وجه تأویل آن دو آیه نیز کاملاً روشن است؛ چرا که دو آیه در مقام تهدید است و هشدار می‌دهد هر لحظه امکان دارد مهلت شما به پایان رسد و قیامت به پا گردد. و چون ممکن است گفته شود که با رخدادهای یادشده، آگاه می‌شویم و توبه می‌کنیم، به نظر ما شما در بی‌خبری و

بی‌شعوری به‌سر می‌برید و نمی‌توانید از این فرصت بهره‌برید. این (سرایت دو احتمال در هر دو سو) نیز از مسائل بسیار روشن علم اصول و متن خوانی است.

در گام سوم، فرض کنیم دو آیه ناهم‌آهنگی دارند و یا باید آیات حوادث قیامت را تأویل کنیم - که هر دو فرض، باطل شد - به‌چه دلیل باید تأویل نشانه‌های قیامت را این‌گونه که شما گفته‌اید، بپذیریم و با چه حجتی خود را مفسر این آیات می‌دانید؟

توضیح این که شما آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل‌عمران را آورده‌اید که فرموده: «آیاتی در قرآن، محکم است و آیاتی هم در آن، متشابه‌است». دو پرسش در این‌باره وجود دارد: یکی این که آیه‌های متشابه را چه کسانی باید تفسیر کنند؟ چه کسی باید معلوم کند این آیات متشابه چه معنایی دارد؟ چه کسی باید آشکار سازد که آیات متشابه کدامند و آیات محکم کدام؟

اما هر دو سؤال خصوصاً نخستین، بسیار مهم و مبنایی است. پیش از پاسخ سؤال‌ها باید بگوییم که در آیه‌ی شریفه، بی‌درنگ پس از تقسیم آیه به محکم و متشابه، فرموده است: «کسانی که در قلبشان شک و ایرادی است، آیات محکم را ملاک قرار نمی‌دهند، بلکه به دنبال آیات متشابه می‌روند و می‌کوشند به‌گونه‌ای آن را تفسیر کنند، و مبنای فکری و دینی خود را اساس قرار می‌دهند.» آیا اساس بهائیت، برای اثبات باور خود، دلیل دیگری جز این‌ها ندارد؟ این کاملاً مشکوک است.

در آیه‌ی شریفه در پی بحث محکم و متشابه، به این نکته‌ی مهم توجه شده است و می‌تواند از اعجازهای قرآن به‌شمار رود که به دنبال آیه آمده است: «هیچ‌کس جز خدا تأویل آیات متشابه را نمی‌داند.»

اگر «الراسخون فی العلم» را عطف بر «الله» بدانیم، راسخون در علم، افزون بر خدا، کسانی هستند که تأویل آیه را می‌دانند، اما سیاق آیه این احتمال را ضعیف می‌کند؛ چرا که در آیه، پس از کلمه‌ی «راسخون» جمله‌ای آمده که با علم آن‌ها چندان سازگار نیست و آن، این است که

می‌گویند: «ایمان آوردیم به آیات متشابه، و همه از سوی خدای ماست.» در دنباله هم آورده که ایشان از خدا می‌خواهند: «خدایا زیغ (همان که در قلوب کسانی است که به آیات متشابه می‌پردازند و ایمان خود را در آن‌ها می‌جویند) را از قلب ما بردار و بعد از آن که مسلمان شدیم و هدایت یافتیم، اجازه نده قلب ما دچار زیغ شود.»

ظهور آیه در این است که عالم‌ترین افراد که همان راسخون در علم هستند نیز این آیه‌ها را نمی‌فهمند و رسوخ در علمشان تنها این نکته را به آن‌ها می‌فهماند که باید این آیه‌ها را پذیرفت و ایمان آورد.

کسی که تأویل آیه‌ها را می‌داند، کمال چندانی برای او نیست که بگوید: «به این آیه ایمان داریم و آن را از خدا می‌دانیم.» بلکه کمال برای کسی است که آیات متشابه را نداند و دچار ابهام باشد، ولی با این حال، ایمانش چنان قدرتمند است که با خود می‌گوید: «قطعاً در این آیات، حکمتی است که خدا می‌داند و من آن‌ها را از خدا می‌دانم» و باز از خدا می‌خواهد که دچار ابهام، تردید و زیغ نشود.

کسی از خدا می‌خواهد گرفتار زیغ نگردد که در آیات متشابه، ابهام دارد و آن‌ها را کاملاً نمی‌داند، و گرنه کسی که گمان می‌برد معنی آیات را می‌داند، نگران رخنه کردن زیغ در قلب خود نیست. تمامی این‌ها هشدار است به همه‌ی ماست که مسأله‌ی آیات متشابه، مسأله‌ای است که نباید به سادگی به آن پرداخت.

به هر حال، با توجه به قرائن بالا، راسخون در علم، عطف بر «الله» نیست و تأویل آیه‌های متشابه را جز خدا کسی نمی‌داند و بیش‌تر مفسران نیز همین را پذیرفته‌اند، و اگر مطلب چنین باشد، هیچ کس - از جمله بهاء‌الله - حق تفسیر آیات متشابه را نداشته و حق ندارد به تفسیر این آیات پردازد.

## منابع و مأخذ

- (۱) «گنجینه‌ی حدود و احکام»، چاپ جدید.
- (۲) شوقی افندی؛ «قرن بدیع»، جلد دوم.
- (۳) اسدالله فاضل مازندرانی؛ «اسرار الآثار خصوصی»، جلد اول.
- (۴) عباس افندی؛ «الواح مبارکه».
- (۵) شوقی افندی؛ «قرن بدیع»، جلد اول.
- (۶) عبدالحسین آیتی؛ «کشف الحیل»، جلد اول، ۱۳۴۲.
- (۷) راغب اصفهانی؛ «مفردات».
- (۸) آیت‌الله جعفر سبحانی؛ «محاضرات».
- (۹) علامه سید محمد حسین طباطبایی؛ «المیزان».
- (۱۰) آیت‌الله مکارم شیرازی؛ «تفسیر نمونه».

# پویش‌ها و فعالیت‌های

## بہائیان

این مقاله با اقتباس از کتاب "چهار مقاله در زمینه بہائیت" اثر  
مدیریت آموزش سیاسی و فرهنگی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم  
تدوین شده است

## مقدمه

در چند سال اخیر، اخبار گوناگونی از فعالیت گسترده و گوناگون تبلیغاتی و اقتصادی فرقه‌ی گمراه بهائیت در گوشه و کنار ایران اسلامی به گوش می‌رسد. به‌ویژه، یورش این فرقه‌ی دست‌ساز استعمار به عقاید و باورهای ریشه‌دار اسلامی و تبلیغ در میان گروهی چشم‌گیر از مردم کشورمان به شیوه‌های مستقیم و غیرمستقیم (دیداری، شنیداری - عینی و مجازی) تا آن‌جاست که موجب نگرانی و مراجعه‌ی روزافزون امامان جمعه و جماعات و روحانیان سرزمین‌ها به بزرگان حوزه برای چاره‌جویی در این امر شده است.

با افسوس فراوان این یورش شیطانی، در برخی منطقه‌ها، به‌ارتداد شماری از افراد یا خانواده‌های شیعه در سال‌های اخیر انجامیده است.

همگام با این هجوم فرهنگی و اعتقادی در داخل و خارج کشور، تکاپوی فزاینده‌ی دولت‌ها و کانون‌های استکباری جهان در بهره‌گیری از فرقه‌ی بهائیت و فشار شدید آنان به جمهوری اسلامی از راه نهادهای حقوق بشری و سازمان ملل (به نام پشتیبانی از به‌اصطلاح حقوق تضحیح‌شده‌ی این فرقه‌ی دست‌آموز) دیده می‌شود. در این سال‌های پایانی، تلاش برای جلب کمک شماری از روشن‌فکر نمایان و جریان‌های سیاسی مشکوک داخلی برای همراهی با بوق‌های استکباری در حمایت از فرقه نیز بدان افزوده شده است.

مطالعه‌ها و بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که این فرقه‌ی گمراه از یک سو با تبلیغات سوء همیشگی و شبهه‌افکنی‌های آشکار و نهان خود، برای درهم شکستن مرزهای اعتقادی جمهوری اسلامی ایران برنامه‌ای همه‌سویه دارد و از سوی دیگر، فعالیت‌های اقتصادی خود را



برای نفوذ در تار و پود اجتماع ایران، شدت و گسترش بخشیده و از دیگر سو، باهم‌دستی با دشمنان آشکار و دیرین سیاسی ایران و انقلاب اسلامی، مرزهای سیاسی نظام را هدف گرفته است.

مقام معظم رهبری در یکم خرداد ۱۳۸۷ به مناسبت سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) به نکته‌ی بسیار مهمی توجه کرده و فرمودند:

"... نظام اسلامی، معتقد به اقتدار سیاسی بر اساس اعتقاد دینی است... مرزهای سیاسی و اعتقادی، همانند مرزهای جغرافیایی است... بنابراین، همه باید مراقب باشند و همواره برای حفظ و برجسته باقی ماندن مرزهای اعتقادی و محدودهی جغرافیای سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران تلاش کنند."

گزارش پیش‌رو دستیافت مطالعات محدود ما در باره‌ی هدف‌ها و عمل کرد این فرقه‌ی ضالّه است. نکات کلی و جزئی‌یی که در این گزارش، پیرامون پویش‌ها و فعالیت‌های این فرقه‌ی گمراه ارائه می‌شود، هر یک، از راه مناسب خود و به وسیله‌ی مراجع ذی‌ربط، قابل تحقیق و پی‌گیری است، و با بررسی‌ها و پژوهش‌های دقیق‌تر و افزون‌تر، اطلاعات بیش‌تر و مستندتری در این زمینه به دست خواهد آمد.

### ۱- انقلاب اسلامی، بهائیان و حامیان خارجی آن

نظام مقدس و انقلابی جمهوری اسلامی، که زندگی آن، منافع جهان‌خواران را به خطر می‌افکند، از آغاز پایه‌گذاری همیشه هدف یورش قدرت‌های استکباری بوده و نظام سلطه‌ی جهانی در کنار حمله‌های سیاسی و ناکامی خویش، هیچ‌گاه از هجوم به پایه‌های فکری و اعتقادی این نظام - که ریشه در آموزه‌های اسلام ناب محمدی دارد - غافل نبوده است؛ زیرا ملت قهرمان ایران در این «جنگ سرنوشت» از میراث بزرگ فرهنگی خود بهره می‌گیرد و چنین ملتی را که به سلاح ایمان، مجهز است، باید بیش‌تر از درون و با ویران‌سازی پایه‌های مقاومت آن - که همان باورهای زندگی‌بخش است - درهم شکست و به بردگی کشاند.

اعتقاد به امامت و ظهور حضرت ولی عصر (عج) از مهم‌ترین پایه‌های عقیدتی شیعه است که این گروه ستم‌زده و آماج کینه‌ی قدرت‌های جور (از زمان امویان تا امروز) را در کوران مشکلات، همواره به آینده‌ای درخشان امیدوار و به ادامه‌ی مبارزه با دشمنان دلگرم می‌سازد. بی‌دلیل نیست که در سده‌های اخیر، استعمارگران این باور انسان‌ساز را که اعتقاد به «اصل ولایت فقیه» و رهبری جمهوری اسلامی نیز بر آن مبتنی است، هدف گرفته و از راه‌های گوناگون؛ مانند مذهب‌های ساختگی و مهدی‌های دروغین چون باب و بهاء، به‌سبزه با آن برخاسته‌اند.

اتقان و صلابت نظام اسلامی، در گرو سلامت و استحکام پایه‌های فکری آن بوده و استحکام این پایه‌ها نیز وابسته به رویارویی جدی و اساسی با عوامل ویرانگر آن است. از این رو فرقه‌ی گمراه بهائیت، اصل مهدویت را از دیرباز به‌چالش کشیده و هیچ‌گاه از تلاش برای خدشه‌دار ساختن آن دریغ نورزیده است. این فرقه، به‌گواهی اوراق تاریخ، آفریده‌ی نیرنگ روسیه‌ی تزاری و سپس بریتانیا است که پس از آن در خدمت آمریکای جهان‌خوار و اسرائیل قرار گرفته است و چون در پی انقلاب شکوهمند ملت مسلمان ایران، ۳۰ سال است که از صحنه‌ی تصمیم‌گیری این دیار - که زادگاه رهبران اوست - رانده شده، همیشه خواب بازگشت پیروزمندانه به قدرت را در سایه‌ی سلطه‌ی آمریکا می‌بیند تا به زنده کردن مراکز و نمادهای خویش پردازد.

بدین منظور، از راه‌های گوناگونی چون تحریک قدرت‌های جهانی، به فزونی بخشیدن فشار بر جمهوری اسلامی ایران، برای به دست‌آوری آزادی عمل خود در فعالیت تبلیغی و سیاسی، دور کردن نسل کنونی از ریشه‌های تشیع و سست کردن و براندازی نظام اسلامی تلاش می‌کند.

پیشینه‌ی سیاه بهائیت در ایران عصر قاجار و پهلوی، به‌ویژه در دو دهه‌ی پایانی حکومت محمدرضا، کاملاً بازنمای خطر آن برای اسلام و ایران است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دادستان کل انقلاب اسلامی در سال ۶۲ با انتشار اعلامیه‌ای، از دستگیری برخی از بهائیان به اتهام جاسوسی برای بیگانگان پرده برداشته و هرگونه فعالیت سازمان‌دهی‌شده‌ی این فرقه را در ایران قدغن دانست، و عضویت در سازمان بهائیت را جرم به‌شمار آورد.

حرکت توفنده‌ی انقلاب اسلامی و پس‌لرزه‌های سنگین آن، بسیاری از بهائیان کوچیده را در کشورهای بیگانه، - خصوصاً آمریکا - گردهم آورد، وابستگی آنان به این کانون استکباری تا آن‌جا بالا گرفت که به‌رغم مصلحت‌اندیشی نخستین رهبران کاخ سفید برای پشتیبانی نکردن رسمی از این فرقه، رئیس جمهور آمریکا (ریگان) به روشنی به‌جانب‌داری از بهائیان زندانی پرداخته و دادگاه‌های انقلاب اسلامی را برای دادن حکم زندان و اعدام گروهی از سران این فرقه به جرم جاسوسی، محکوم کرد.

امام خمینی (ره) نیز در یک سخن‌رانی کوبنده، جانب‌داری ریگان از بهائیان دست‌گیر شده را نشانه‌ی وابستگی سیاسی آنان به امپریالیسم آمریکا شمرده و آن را مانند حمایت سوسیال امپریالیسم رومیه از سران دستگیر شده‌ی حزب توده دانست؛ که در واقع، جنبه‌ی حمایت ارباب از خادمان و نوکران خود را داشت. از آن پس، آمریکا و کشورهای استعماری هم‌پیمان آن، پناهگاه رسمی و جولانگاه شدید و آشکار این فرقه گردید.

محفل ملی بهائیان ایران، با حمایت و راه‌نمایی سران آمریکایی و صهیونیستی، در سه دهه‌ی اخیر، با طرح همیشگی ادعاهای خود ضد جمهوری اسلامی ایران در مجامع حقوق بشر، نظام اسلامی را زیر فشارهای فزاینده قرار داده است و در این راه، دست‌آوردهایی نیز در سال‌های پایانی داشته و می‌کوشد از آن‌ها به‌مثابه گامی برای دست‌یابی به «شناسایی عملی» (دو عامل) و سپس «رسمیت قانونی» این فرقه بهره‌گیرد.

## ۲- فعالیت جهانی بهائیت بر ضد اسلام

فرقه‌ی استعماری بهائیت، امروزه در گستره‌ی جهانی، فعالیت خود بر ضدّ ایران، اسلام و تشیع را به گونه‌ای چشم‌گیر فزونی بخشیده و در عمل به یکی از بازوهای کارایی نظام سلطه‌ی جهانی - به ویژه در خاورمیانه - بدل شده است.

اعضای این فرقه در هر کشوری که هستند، به عنوان کانونی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران به فعالیت‌های تبلیغی و سیاسی سرگرمند و مقام‌های و دستگاه‌های آن کشور را علیه نظام اسلامی و شخصیت‌های آن تہیج و تحریک می‌کنند. حاصل این تلاش‌های شیطانی، به صورت فشار جامعه‌ی جهانی به ایران، بروز و ظهور می‌یابد.

واپسین نمود این کار، در چهره‌ی صدور قطعنامه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل ضدّ ایران درباره‌ی نقض حقوق بهائیان شکل گرفت. در این قطعنامه برای نخستین بار دیرکل سازمان ملل از سوی مجمع عمومی مأموریت یافت که به تهیه‌ی گزارشی درباره‌ی وضعیت بهائیان ایران پردازد و این کار در عمل، ایران را در خطر باز شدن دومین پرونده‌ی بحران‌ساز در شورای امنیت، بعد از پرونده‌ی هسته‌ای، قرار داد.

مسئولان رده‌ی بالای نظام اسلامی، به هر کشوری که سفر می‌کنند، نوعاً با فضاسازی حساب‌شده‌ی پیشین اعضای فرقه‌ی بهائیت بر ضدّ ایران و نظام اسلامی روبه‌رو هستند، به گونه‌ای که دولت‌مردان ما همواره در نشست‌های خصوصی و گفت‌وگوهای رسمی یا مصاحبه با رسانه‌ها، درباره‌ی این فرقه با پرسش و انتقاد روبه‌رو می‌شوند.

### ۱. ۲- بهائیت، ستون پنجم استعمار

اصولاً بهائیت در کشورهای خصوصاً اسلامی و بیش از همه، ایران، نقش ستون پنجم استکبار جهانی را بازی می‌کند. از یک سو با تبلیغات خود می‌کوشد باورهای دینی، حیا، عفاف و روحیه‌ی مقاومت در برابر تهاجم فرهنگی و سیاسی غرب را ویران سازد - چنان که امروزه این

امر به‌راحتی از تارنمای وابسته به‌فرقه‌ی بهائیان، رادیو و تلویزیون آن‌ها و تبلیغات گروهی و فردی آن‌ها پیداست - از سوی دیگر، بهائیان هر کشور از جمله ایران، موظف به‌گردآوری خبرها و اطلاعات از نقطه‌ها و مرکزهای گوناگون محل زندگی خویش و فرستادن آن‌ها به محفل محلی فرقه هستند. محفل محل نیز پس از دریافت اطلاعات رسیده، آن‌ها را به محفل ملی آن کشور می‌فرستد و سرانجام اطلاعات یادشده پس از دسته‌بندی، تجزیه، تحلیل و طبقه‌بندی، به مرکز جهانی سازمان بهائیت (بیت‌العدل الاعظم در اسرائیل) ارسال می‌شود. بدین‌گونه واپسین اطلاعات از وضعیت هر کشوری در مراکز اصلی این فرقه (در اسرائیل و آمریکا) گرد می‌آید و به‌صورت سازمان‌یافته، در اختیار آمریکا و اسرائیل قرار می‌گیرد.

به‌همین دلیل است که هرکدام از سران این سازمان، دستگیر و بازجویی می‌شوند، دستگاه‌های تبلیغی وابسته به استعمار و استکبار، درست همان واکنش‌هایی را که برای دیگر جاسوسان خود نشان می‌دهند، برای او نیز به نمایش گذاشته، هياهو جهانی به‌راه انداخته و کار را به سازمان‌های بین‌المللی می‌کشانند.

بدین‌گونه، سازمان این فرقه به‌درستی همان نقش تعریف‌شده‌ی «ستون پنجم» را بر عهده دارد؛ یعنی هم انجام تبلیغات منفی و به‌ویژه ویران‌سازی باورهای ریشه‌دار و سست کردن روحیه‌ی آنان هم گردآوری اطلاعات و جاسوسی برای دشمن، و هم مسأله‌سازی و پدیدآوردن دردسر بین‌المللی برای نظام؛ و همه‌ی این‌ها نیز در پس ظاهری آرام و مظلوم صورت می‌گیرد.

## ۲.۲- نفوذ در سازمان ملل

امروزه تشکیلات جهانی بهائی، تنها سازمان غیردولتی است که در سازمان ملل رسماً نمایندگی دارد، با دراختیار داشتن شماری کارشناس و دیپلمات ورزیده، برای هدف‌های جهانی خویش تلاش می‌ورزد و به‌یک‌ی از مهم‌ترین مراکز و عوامل ضدایرانی تبدیل شده و در تمامی حرکت‌های ضدحقوق بشری علیه ایران، پرکار است.

قطعنامه‌ی اخیر سازمان ملل متحد علیه ایران درباره‌ی حقوق بشر، با فعالیت زیاد چند کشور غربی؛ از جمله کانادا، آمریکا و اسرائیل و همچنین بهائیان شکل گرفته است و در یکی از بندهای آن، ایران به دلیل تباه کردن حقوق این فرقه، محکوم شده و از دیرکلّ سازمان ملل خواسته شده که در این مورد پژوهش و بررسی نموده و به نشست بعدی مجمع عمومی گزارش کند.

### ۲.۳- جوسازی ضدّ ایران در کشورهای گوناگون

بهائیت در تمامی کشورهای که سازمان دارد، به ویژه در آن‌هایی که ایرانیان بهائی به آن‌ها کوچیده و در آن حضور دارند، همواره علیه مقام‌های جمهوری اسلامی ایران سم‌پاشی کرده و در تحریک مقامات آن کشورها علیه منافع ایران می‌کوشند. آنان در سفرهای مقام‌های جمهوری اسلامی ایران به آن سرزمین‌ها، به هرگونه‌ی ممکن تلاش می‌کنند در گفت‌وگوهای رسمی یا دیدارهای اجتماعی و یا در نشست‌های خبری، به بهائیت و حقوق آن‌ها در ایران پرداخته و از آن موقعیت به سود خود بهره ببرند.

### ۳- پویش‌های اخیر بهائیان در درون کشور

با افسوس فراوان، هم‌زمان با تحرک گسترده‌ی بهائیت در جهان، اخبار بسیاری نیز از تبلیغات رنگارنگ، گسترده و فزاینده‌ی این فرقه در ایران به گوش می‌رسد که نشان از نوسازی سازمان آن‌ها در داخل - همسو و هم‌آهنگ با خارج کشور- است.

گزارش گواهان عینی، حاکی است که اکنون این فرقه‌ی گمراه، سیاستش را بر «تبلیغ آشکار و گسترده‌ی بهائیت» استوار کرده و می‌کوشد هدف‌های شوم سیاسی- فرهنگی خویش را آشکارا، گستاخانه، و با پافشاری پیش برد. گستاخی این فرقه‌ی استعماری بدان‌جا رسیده که اعضای آن، به‌دستور محفل، هویت فرقه‌ای خود را رسماً نزد دیگران آشکار ساخته و با چهره‌های گوناگون می‌کوشند این مسلک را در بین مردم تبلیغ کنند.

سازمان بهائیان در ایران به دستور بیت‌العدل برای عملی‌ساختن نقشه‌های گسترده‌ی تبلیغی خود طرح جدیدی را به نام «طرح روحی» در سراسر کشور به کار برده که آگاهی از چه‌گونگی آن لازم است:

### ۱.۳- طرح روحی

یکی از نوترین طرح‌های بهائیان که با تصویب بیت‌العدل - مستقر در حیفای - برای عملی شدن، به تمامی کشورهای دارای سازمان بهائی ابلاغ شده، «طرح روحی» است. این طرح را یک بهائی مهاجر ایرانی، به نام «روح ارباب» طراحی و پس از بررسی و انجام دوره‌ی آزمایشی آن در کلمبیا، به تصویب بیت‌العدل رسانده است.

یکی از مهم‌ترین هدف‌های این طرح، ایجاد بسترهای بایسته برای افزایش شمار بهائیان است. شعار اصلی نقشه‌ی پنج‌ساله‌ی این طرح، «دخول افواج مُقبلین» نام دارد و برای تحقق هدف‌های طرح در کشورهای مسلمان، به ویژه خاورمیانه که حساسیت خاصی دارد، بدان نام «استراتژی خاموش و پنهان» داده و برای آن تا سال ۲۰۲۱ وقت تعیین کرده‌اند.

طرح یاد شده با پیام ۲۳ نوامبر ۲۰۰۳ بیت‌العدل به بهائیان ایران رسانده شد، و زیر نظر فردی به نام «خان جانی»، نماینده‌ی ارشد بیت‌العدل و مرجع بهائیان ایران، اجرا می‌شود. خان جانی در اردیبهشت ۸۳ در ابلاغیه‌های رسمی به تمامی بهائیان ایران تأکید می‌کند:

"... بایستی با طرح دوستی و صمیمیت‌های جدید (با عناصر غیربهائی) و پس از حصول اطمینان از طریق معاشرت‌های خانوادگی و گفت‌وگوهای هدفمند، دایره‌ی دوستان مطمئن خود را مرتباً اتساع ببخشیم تا امکان لازم برای یافتن نفوس مستعدّه فراهم گردد."

این ابلاغیه‌ی سرکرده‌ی بهائیان ایران، عملاً به پیروان این فرقه فرمان می‌دهد که با نفوذ در خانواده‌های ایرانی، و از رهگذر تبلیغات پردامنه، بر شمار بهائیان در ایران بیفزایند.

با آغاز اجرای «طرح روحی» در ایران، فرقه‌ی گمراه شیوه‌ی هجومی تبلیغاتی را در برخورد با نظام اسلامی ایران در پیش گرفته است. با این هدف، ابتدا ۱۳ تن از بهائیان آماده، به امارات متحده‌ی عربی (دبی) روانه شده و در آنجا دوره‌ای آموزشی مربوط به این طرح را با هدف‌های زیر گذرانده‌اند:

(۱) آموزش چه‌گونگی تبلیغ گسترده و پنهانی در جمهوری اسلامی ایران؟

(۲) فراگیری راه‌های نوی فریب مسلمانان شیعه‌ی ایران؟

(۳) آموزش شیوه‌ی گزینش هدف یا سوژه، بدون گرفتار آمدن در چنبر افراد مؤمن جامعه

یا مأموران اطلاعاتی.

پس از آن، طرح روحی در ایران کار خود را آغاز کرد. جوانان بهائی از ۱۶ سالگی زیر این آموزش رفته و با پوشش کارهای خیریه‌ی عام المنفعه؛ هم‌چون عیادت از بیماران در بیمارستان‌ها، پاکیزه‌سازی پارک‌ها، گذرگاه‌ها و کوهستان‌ها، مراجعه به آسایشگاه سالمندان، کمک به سال‌خوردگان، فعالیت بهداشتی در روستاها، استمرار دوستی با دوستان دوران تحصیل، کمک مالی به خانواده‌های مستمند، برگزاری کلاس‌های آموزشی آشپزی و هنری، رفت‌وآمد در کتابخانه‌ها و نشست و برنامه‌هایی که در فرهنگ‌سراها برگزار می‌شود، برای پیوند پنهانی با افراد غیربهائی و سپس تبلیغ و جذب آن‌ها به فعالیت پرداختند.<sup>۱</sup>

بنا به گفته‌ی یکی از افراد آگاه و مرتبط با این فرقه، شمار کسانی که این دوره‌ها را در ایران گذرانده‌اند، به بیش از ۱۰ هزار نفر می‌رسد و این، زنگ خطری برای مسئولان فرهنگی و عقیدتی جمهوری اسلامی است که برخورد این فرقه‌ی وابسته و گمراه، و شیوه‌ی تهاجمی و

۱. شورای ۵ نفره امور مدیریت بهائیت ایران (که نزد آن‌ها به‌عنوان «یاران ایران» شناخته می‌شوند) اصرار دارند تا جامعه‌ی بهائیت ایران با مظلوم‌نمایی توجه جهانی را به‌وضع خود معطوف دارند، و از این حربه، هم در داخل برای تبلیغ، و هم در خارج برای جلب نظر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی برای فشار بر جمهوری اسلامی ایران بهره‌برداری نمایند.



پرحجم تبلیغی آن را در دایره‌ی تساهل و تسامح نیندازند! زیرا آن‌ها با طرح نقشه‌های دقیق و سازمان‌دهی گسترده، باورهای جوانان را هدف قرار داده‌اند.

پی‌آمدهای این یورش در سال‌های پایانی، آشکار شده؛ به گونه‌ای که از گوشه و کنار کشور، خبرهای زیادی از فعالیت بی‌سابقه‌ی این فرقه به گوش می‌رسد، و مردم، روحانیان محترم را برای پاسخ‌گویی به شبهات و رویارویی اساسی با این عوامل شبهه‌افکن، زیر فشار قرار می‌دهند.

برابر آنچه شنیده شده، بیت‌العدل به‌محفل ملی بهائی در ایران زمان داده که با تبلیغات خویش، تا سال ۲۰۲۰، ۱۰ درصد از ایرانیان را بهائی سازند! و نیز طی پیامی به سرمایه‌داران و عناصر سرشناس بهائی فراری از ایران، توصیه‌ی زیادی شده که به ایران بازگشته، و فعالیت اقتصادی - فرهنگی پیشین خویش را به سود بهائیت از سر گیرند. به‌بهائیان ساکن ایران نیز با این تأکید که «ایران، مهد جهان خواهد شد» سفارش شده که به هیچ وجه از این کشور نکوچند، و از تشویق و سفارش دیگران به بیرون رفتن از کشور نیز خودداری ورزند. در همین راستا، سران بهائی به سازمان این فرقه در ایران دستور داده‌اند که آشکارا، مسلک خود را اعلام و درباره‌ی آن به تبلیغ پردازند.

اجرای این فرمان‌ها طبعاً برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات حساب‌شده و گسترده‌ای را به همراه دارد، که پی‌آمدهای آن را در این سال‌های پایانی به‌صورت تبلیغ مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها می‌بینیم.

نمونه‌هایی از دست‌آوردهای این یورش تبلیغی به شرح زیر است:

(۱) خانواده‌ای ریشه‌دار و شناخته‌شده در یکی از شهرهای کشور - که افراد آن بیش‌تر متدین و بازاری‌اند - وجود دارد که این فرقه بیش از ۱۰ سال در آن تبلیغ کرده و برابر شنیده‌ها،

با افسوس فراوان حدود ۱۲ تن از آنان در سال‌های اخیر به‌بهائیت گرویده‌اند. اعضای این فرقه، در آغاز، کار تبلیغی خود را روی یکی از افراد این خانواده متمرکز ساخته و سپس از راه او بر همه‌ی خانواده تأثیر گذاشتند؛ متأسفانه اقدام‌های هدایتی بعدی برای بازگرداندن آنان، تاکنون تأثیری نداشته است.

(۲) پاره‌ای از اخبار، دلالت بر طمع‌ورزی سازمان بهائیت به طلبه‌های جوان و تلاش و سرمایه‌گذاری برای کشیدن آن‌ها به‌سوی این مسلک پوشالی، با بهره‌گیری از جاذبه‌ی شهوانی، همراه با شبهه‌افکنی بر ضد برخی از احکام اسلام درباره‌ی روابط زن و مرد و... دارد که نمونه‌هایی از این تحرک شیطانی اخیراً در برخی از نقاط کشور شنیده شده که اثربخشی‌هایی نیز داشته است.

(۳) با دیدن پرونده‌ی وقایع بالا و موارد دیگر، درمی‌یابیم که گونه‌ای دسیسه‌ها و شگردهای تبلیغاتی برای جذب افراد، از سوی این فرقه به‌کار گرفته می‌شود که یکی از آن‌ها بحث مستقیم درباره‌ی مسائل اعتقادی است. این شیوه بیش‌تر در پوشش روابط فردی و خانوادگی با افراد کم‌مطالعه آغاز می‌شود. ایجاد گزارش‌ها و وسوسه‌های جنسی سر راه افراد، اظهار محبت و هم‌دردی با همسایگان مسلمان در مکان‌ها و به‌ویژه در ساختمان‌هایی که مسلمانان و بهائیان در آن‌جا با هم زندگی می‌کنند و کمک مادی و روحی به آن‌ها در هنگام بیماری یا گرفتاری‌های روزانه، از دیگر کارهای حساب‌شده‌ای است که سازمان بهائیت برای زمینه‌سازی تبلیغ افراد، از آن بهره می‌جوید.

از دیگر شگردهای تبلیغی آن‌ها، کشیدن پسران مسلمان به‌دام ازدواج با دختران زیبا، دانش‌آموخته و پولدار بهائی است. نیز در این زمینه باید به‌تأمین جهیزیه و وسایل ازدواج برای دختران مستمند مسلمان از سوی اعضای این فرقه اشاره کرد که طبعاً با تبلیغ فراوان بهائیان روی آن‌ها همراه است. تمامی این فعالیت‌ها با پشتیبانی، بلکه طراحی و سرمایه‌گذاری سازمان

این فرقه صورت می‌گیرد و می‌توان آن را بخشی از آموزش‌ها و پی‌گیری‌های «طرح روحی» قلمداد کرد.

(۴) بهائیان از هر فرصت و زمینه‌ای برای تبلیغ بهره می‌برند و حتی در فعالیت‌های اقتصادی خود نیز با راه‌های گوناگون، به تبلیغ دیگران می‌پردازند. برای نمونه، شرکتی به نام «خوش‌نهال» در نزدیکی مشهد قرار دارد که پیش از انقلاب، مشروبات الکلی می‌ساخته، ولی اکنون مواد غذایی تولید می‌کند که یکی از آن‌ها «ربّ ۹۵» است.<sup>۱</sup>

در سال‌های پایانی، این شرکت در تبلیغات خود گفته بود که هر سه ماه یک‌بار، ۵ جایزه (عمره، عتبات و...) را در نظر گرفته و از هر کدام به نوزده نفر جایزه می‌دهد! قرار بود قرعه‌کشی نخستین آن در اول خرداد باشد که هم‌زمان با پنجم جمادی‌الاولی، مبعث علی محمد شیرازی است.

### ۲.۳- تبلیغات بهائیت در کشور

خبرهای زیادی از شهرها و بخش‌های گوناگون کشور در باره‌ی گسترش زیاد تبلیغات بهائیان به گوش می‌رسد. برای نمونه می‌توان به مناطقی در استان‌های خراسان شمالی، البرز، تهران، گلستان و... اشاره کرد که امید است متولیان عرصه فرهنگ کشور تدابیر لازم را اتخاذ کنند.

### ۳.۳- اقدام‌های دیگر

افزون بر افزایش تبلیغات فردی و نشست‌های تبلیغی، اقدام‌های گروهی بی‌سابقه‌ای نیز توسط این فرقه صورت گرفته که در زیر به‌بعضی از آن‌ها اشاره می‌رود:

۱. عدد «۹۵» عدد مقدس بهائیان است. حداکثر مهریه‌ی دختران بهائی، طبق آموزه‌های این مسلک، ۹۵ مثقال طلا (در شهرها) و نقره (در روستاها) است. بهائیان موظفند هر روز ۹۵ بار ذکر «الله ابهی» را ادا کنند.

## ۱.۳.۲- تبلیغ گسترده‌ی بهائیت در اینترنت

در حال حاضر، حدود ۱۰۰۰ پایگاه اینترنتی (۴۰۰ تارنما به زبان فارسی) در جهان به تبلیغ مسلک بهائیت سرگرم است و بعضاً در پوشش عنوان مقدس «مهدویت»، به پخش اطلاعات غلط و وارونه درباره‌ی حضرت ولی عصر (عج) پرداخته و افراد مختلف، به ویژه جوانان دانش‌آموخته را که برای به دست آوردن اطلاعات به جست‌وجو می‌پردازند، گمراه می‌سازد. در این تارنماها افزون بر تبلیغ بهائیت، چهره‌سازی و مظلوم‌نمایی اعضای این فرقه در ایران، ارائه‌ی انواع مقاله، شایعه‌پراکنی و جوسازی علیه نظام جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد.

برای نمونه می‌توان به تارنماهای گفتمان ایران (gofteman-iran)، اوهام زدایی (ohamzodai)، نگاه (negah)، نیونگاه (new negah) و ساغر (saghar) اشاره کرد.

## ۲.۳.۳- راه‌اندازی رادیو و تلویزیون

رادیویی با نام «پیام درست» و تلویزیونی با نام «آیین بهائی» (PAM-TV) در آمریکا تأسیس شده است و برنامه‌های آن‌ها به صورت ماهواره‌ای در ایران پخش می‌شود که مجری همیشگی آن، شخصی به نام «دکتر معین افغان» از خانواده‌ی علی محمد باب است.

## ۳.۳.۳- رویارویی آشکار با نظام جمهوری اسلامی

افزون بر حوزه‌ی تبلیغ که در سال‌های اخیر با شتاب فراوان گسترش یافته، بهائیت طرح آشکار و جسارت‌آمیز خواسته‌های خویش و اقدام به رویارویی آشکار با نظام مقدس اسلامی را نیز آغاز نموده است. نمونه‌ی آن، نامه‌ی طلبکارانه و پرخاشگرانه‌ی اعضای فرقه، به صورت سرگشاده و با عنوان «جامعه‌ی بهائیت ایران» خطاب به رئیس‌جمهور وقت، در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۸۳ می‌باشد. نامه‌ای که در آن با مظلوم‌نمایی و پرده‌داری به رکن‌های نظام، به ممنوعیت دانش‌آموزی جوانان بهائی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور اعتراض بسیاری شده بود.

مهم‌تر از فرستادن نامه برای رئیس‌جمهور، این بود که اعضای این فرقه در سراسر ایران نامه‌ی یادشده را حضوری به بسیاری از مقامات دولتی، امامان جمعه و جماعت‌ها و حتی دفتر بعضی از مراجع معظم تقلید و هم‌چنین روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها تحویل داده، و سپس به بهانه‌ی دریافت پاسخ، مراجعه‌ی دوباره کرده و برای طرح مسأله‌ی بهائیت و بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن اقدام کردند. این امر، کاری است که تقریباً در گذشته‌ی این فرقه بی‌سابقه بوده و نشان از رویکرد نوی آنان در آشکار کردن فعالیت‌های خود دارد.

#### ۳.۳.۴- ایجاد شبکه‌ی مجازی تحصیلات دانشگاهی

این شبکه برای جوانان بهائی در داخل کشور با هم‌آهنگی و پشتیبانی برخی از دانشگاه‌های زیر نفوذ صهیونیسم جهانی در کانادا و... برای صدور مدرک تحصیلی معتبر راه‌اندازی شد.

در این سامانه، جوانان بهائی با راهنمایی سازمان فرقه، در خانه‌های خود یا برخی از کارگاه‌ها و آزمایشگاه‌های اجاره‌شده، کلاس خصوصی تشکیل می‌دهند و استادان مربوط، به صورت مستقیم یا مجازی (با اینترنت) به آموزش آنها می‌پردازند و در پایان دوره، از آنان آزمون گرفته، به آنها نمره داده و سپس نمره‌های داده شده، توسط تشکیلات بهائیت به برخی از دانشگاه‌های خارجی - که از سوی سران این فرقه هم‌آهنگ شده - فرستاده می‌شود و برای صاحبان نمره‌ها، مدرک‌های تحصیلی معتبر جهانی صادر می‌گردد.

برابر شنیده‌ها، سازمان مزبور، هزاران نفر از محصلان خود را در این شبکه‌ی آموزش عالی غیرقانونی وارد ساخته است.

## ۵.۳- راه‌اندازی مؤسسه‌ی آموزش عالی

از جمله فعالیت‌های بهائیان در تهران، راه‌اندازی آشکار مرکزی در پونک، در غرب تهران به‌عنوان «مؤسسه‌ی آموزش عالی»<sup>۱</sup> برای تحصیل جوانان بهائی است.<sup>۲</sup>

## ۴.۳- تلاش بهائیان برای جلب پشتیبانی جریان‌های داخلی

بیت‌العدل بهائیان در اسرائیل، در تاریخ ۲۵ دسامبر ۲۰۰۷ (۱۳۸۶/۱۰/۵) با پیامی سخت گستاخانه و تحریک‌آمیز، به‌بهائیان ایران با جمله‌های زیر، یورش شدیدی را به مسئولان دینی و سیاسی ایران سامان داد:

"مراجع دینی و دولتی که همواره محرک اصلی ظلم و ستم وارده بر شما و نیاکانتان بوده‌اند، هم‌چنان حقوق خدادادی شما را انکار می‌کنند. آن‌ها شما را از پاسخ‌گویی به‌تهدمت‌هایی که درباره‌ی شما و اعتقاداتتان منتشر می‌سازند، منع نموده و در عین حال، جوئی از وحشت و ارباب‌ایجاد کرده‌اند و کسانی را که مایلند به‌حمایت از شما ستمدیدگان قیام نمایند، به‌شدت تهدید می‌کنند."

این پیام، با دعوت بهائیان ایران به‌ایستادگی در برابر اسلام و انقلاب، با جمله‌های زیر به‌ستایش از کسانی می‌پردازد که از بهائیان ایران دفاع می‌کنند:

"اکنون سازمان‌های جامعه‌ی مدنی ایران در داخل و خارج از کشور، و تعدادی از احزاب سیاسی نیز به‌جمع مدافعان شما پیوسته‌اند. چنان‌که اخیراً بعضی احزاب سیاسی رسماً نگرانی

۱. بهائیان در خارج از کشور (امارات متحده‌ی عربی - دبی) مراکز آموزشی خود را «مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائی» (B.I.H.E) می‌نامند و در داخل کشور، به‌عنوان «مؤسسه‌ی آموزش عالی» (L.H.E) اکتفا می‌کنند.

۲. اقدام بالا، در پی دستورات اخیر بیت‌العدل برای علنی کردن فعالیت‌ها و تبلیغات فرقه در ایران انجام گرفته بود، که خوش‌بختانه مسئولان ذی‌ربط، با هم‌آهنگی و تدبیر، به‌تعطیل این کانون فساد همت گماشتند، و البته سران فرقه، پس از ناکام ماندن این دسیسه، هم‌چنان کار آموزش عالی اتباع خود را در قالب پیشین (شبکه‌ی مجازی) ادامه می‌دهند.

خود را درباره‌ی آزار و اذیت بهائیان ایران اعلام نموده‌اند و در یک مورد، رسمیت دیانت بهائی را به‌عنوان یک اقلیت مذهبی خواستار شدند. جامعه‌ی بین‌المللی بهائی به‌نماینده‌گی از طرف بهائیان سراسر جهان، مراتب قدردانی خود را از بعضی از این سازمان‌ها اعلام نموده است."

با بالا گرفتن فریادهای استکبار جهانی در پشتیبانی از این فرقه‌ی گمراه، بعضی از گروهک‌ها و سازمان‌هایی که هویت خود را در همراهی با بوق‌های استکباری جست‌وجو نموده و بیش‌تر در خارج از کشورند (و دنباله‌هایی نیز در درون کشور دارند) حمایت‌هایی از آن‌ها کردند که مایه‌ی خوش‌حالی بیت‌العدل و تشکر آن‌ها شد! گروه‌های یادشده اخیراً بیش‌از گذشته در حمایت از خانم شیرین عبادی (که جایزه‌ی صلح نوبل را با تأکید بر پشتیبانی از به‌اصطلاح حقوق افراد جامعه‌ی بهائی به‌دست آورده) فعالیت می‌کنند!

متأسفانه افزون بر این گروه‌ها و سازمان‌ها، برخی از ایرانیان داخل و خارج کشور نیز در پشتیبانی از این فرقه فعال شده‌اند که هرگز چنین چیزی از آنان انتظار نمی‌رفت.

اعلام موضع آیت‌الله منتظری - با همه‌ی نوساناتی که داشت، برای بهائیان و حامیان‌شان امری خوش‌حالی بخش بود. برخی از روحانیون کنارزده‌شده هم، فقه شیعه را از مانع‌های اصلی پذیرش جامعه‌ی بهائی به‌منزله‌ی عضوی از جامعه‌ی مدنی ایران می‌دانند.

اکبر گنجی که سال‌ها قیافه‌ی انقلابی و اسلامی به خود گرفته بود، اخیراً به‌پشتیبانی رسمی از حقوق بهائیان برخاسته و در مقاله‌ای به‌نام «از حق بهائی بودن تا بهائی صاحب‌حق بودن»

دست به دفاع از این فرقه زده است و عجیب‌تر این که گروهی با نام «دفتر ادوار تحکیم وحدت» نیز به گروه حامیان این فرقه‌ی استعماری پیوسته است.<sup>۱</sup>

این دفاع‌های مستقیم، همپا با تبلیغ مقولاتی چون تکثرگرایی و پلورالیسم در سال‌های اخیر با هم‌آهنگی، جامعه‌ی ما و به‌ویژه قشر دانش‌آموخته‌ی ما را به‌سوی فضایی می‌کشاند که بهائیان و حامیان آن‌ها امکان جولان بیش‌تری در آن داشته، و برای در پیش گرفتن سیاست تهاجمی بر ضد اسلام و نظام، جرأت و جسارت افزون‌تری می‌یابند.<sup>۲</sup>

#### ۴- نقشه‌ها و دسیسه‌های کلی بهائیت درباره‌ی ایران

نقشه‌ها و دسیسه‌های بهائیان در زمان کنونی را می‌توان به دو بخش خارجی و داخلی تقسیم کرد.

##### ۴.۱- خارج از کشور

نکته‌ای که درباره‌ی فعالیت‌های بهائیت در بیرون از کشور باید به‌دقت مورد توجه قرار گیرد، نقش مهم و مؤثر «بهائیان ایرانی‌تبار مهاجر» در سازمان و عملیات سازمان‌یافته‌ی این فرقه در نقطه‌های گوناگون جهان است.

۱. برخی از سران حزب مشارکت و نیز ملی مذهبی‌ها از بهائیت در نوشته‌ها و سایت‌های خویش حمایت می‌کنند. انتخاب شعار «ایران برای ایرانیان» از طرف حزب مزبور نیز هدفی جز حمایت از بهائی‌ها نداشت. زیرا بقیه‌ی فرق مذهبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی رسمیت دارند.

۲. برخی از اهدافی که بهائیان از طریق برخی اصلاح‌طلبان دنبال می‌کنند عبارتند از: (۱) خروج موضوع بهائیت از دستور کار مراجع تقلید و روحانیان؛ (۲) پذیرش جامعه‌ی بهائی به‌عنوان عضوی از جامعه‌ی مدنی ایران؛ (۳) تبدیل موضوع بهائیت به یک موضوع فرهنگی - اجتماعی به‌منظور کاهش حساسیت نظام؛ (۴) حذف سابقه‌ی تاریخی بهائیت در خدمت استعمارگران و تبدیل آن‌ها به شهروندان عادی؛ (۵) مهم‌ترین هدف بهائیان که از طریق عوامل استکبار پی‌گیری می‌شود، گسترش مباحث «حقوق شهروندی» است که تنها راه ورود جامعه‌ی بهائی ایران به جامعه‌ی مدنی ایران است و نقش افرادی مثل شیرین عبادی در این باره بسیار پررنگ است.



بهائینی که از ایران به خارج رفته و در کشورهای جهان پخش شده‌اند، نوعاً از راه تبلیغ مسلک بهائیت و ضدیت با تشیع و نظام جمهوری اسلامی ایران، تأمین شده و معمولاً در شمار کوشاترین افراد سازمان این فرقه در کشورهای محل اقامت خود به شمار می‌روند. تلاش سازمان‌یافته برای نفوذ در سازمان‌های مردم‌نهاد (N.G.O) و سازمان‌های جهانی و حقوق بشری، تأثیرگذاری بر تصمیم‌های آنها علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، فعالیت در کشورهای محل اقامت خویش برای تحریک مسئولان سیاسی و دولتی آن کشورها بر ضد نظام اسلامی و مسئولان آن، و تبلیغ پیوسته ضد اسلام، تشیع و نظام، فعالیت‌های مهم عناصر یادشده است.

#### ۴.۲- درون کشور

نقشه‌ها و دسیسه‌های داخلی این فرقه، با توجه به شواهد و قرینه‌های موجود، قاعدتاً در موارد زیر است:

- (۱) گستردن همیشگی شبهه‌های فکری و عقیدتی به روش‌های گوناگون درباره‌ی اصول و فروع دین مبین اسلام و تشیع؛ خصوصاً اصل اصیل مهدویت، با رسانه‌های جمعی دیداری، شنیداری و نوشتاری؛ به‌ویژه اینترنت و خصوصاً برای نسل دانش‌آموخته؛
- (۲) فراخوانی مسلمانان به مسلک بهائیت، بیش‌تر به گونه‌ی تبلیغ پنهان و غیرمستقیم؛
- (۳) تلاش برای جلب دل‌های ایرانیان مسلمان و رفع «سوء ظن سیاسی» و «تعصب مذهبی» از آنان به بهائیت، و تغییر ذهنیت منفی رایج درباره‌ی این فرقه از یک «مسلک منحرف پوشالی و دستگاه جاسوسی برای بیگانه» به «هم‌وطنانی بی‌ضرر، بلکه دچار مظلومیت دینی و تاریخی» و حتی تبلیغ آنها به‌عنوان «شاخه‌ای از مذهب تشیع»؛

(۴) بهره‌گیری از همه‌ی اهرم‌ها و امکانات مادی و معنوی موجود برای بالا بردن و رشد عناصر بهائی در زمینه‌های گوناگون هنری، ورزشی، علمی، صنعتی، مطبوعاتی، خدمات اجتماعی و.... و سرانجام تبدیل آن‌ها به «ستاره» و «الگو» برای نسل حاضر، به ویژه جوانان؛<sup>۱</sup>

(۵) ترویج فمینیسم با هدف ناهم‌گونی معارضه با استحکام و سلامت پایه‌های خانواده و در نتیجه، اجتماع، تضعیف احکام اسلام در این زمینه و فعالیت حساب‌شده برای گسترش فساد و بی‌حجابی در کشور.

برای نمونه می‌توان به جریان کشف شبکه‌ای در اصفهان، شیراز و تهران اشاره کرد که لباس‌های زننده را تولید و توزیع می‌کرد. در پژوهش‌های انجام شده از حدود ۲۵۰ تن از زنان بدحجابی که لباس‌های بسیار زننده به تن داشته و در سطح شهر، رفت و آمد می‌کردند، معلوم شد که آن‌ها نوعاً مسلمان و شیعه هستند، ولی همگی، این لباس‌ها را از چند نفر مخصوص دریافت کرده بودند که افزون بر لباس، به آن‌ها پول هم داده بودند که با این وضع در خیابان‌های شهر آشکار شوند و واکنش مردم را به آن چند نفر گزارش دهند. به گفته‌ی این زنان، نقشه‌ی آن‌ها این بود که در مرحله‌ی بعدی، پارچه‌های لباس را نازک‌تر کنند؛ آنان افزون بر نازک کردن پارچه‌ی شلوار، زنان یادشده را از پوشیدن لباس زیر باز می‌داشتند.

ضمناً این سیاست روی زنان چادری هم اجرا می‌شد، به این گونه که این لباس‌ها را نه در ملا عام و خیابان‌ها، بلکه در مجالس خصوصی و زنانه پیوشند، و توجه و رویکرد خانم‌های آماده برای این لباس را فراهم آورند تا زنان باحجاب نیز به این لباس‌ها انس و الفت بگیرند و آن‌ها را

۱. برای نمونه می‌توان از تلاش این فرقه برای مشهور نمودن افرادی چون خانم ستاره‌ی طلوعی (بازیگر تلویزیون و سینما) و نیز تجلیل زیاد از دکتر جلال‌الدین مستقیمی پس از نصب مجسمه‌ی او توسط مسئولان فرهنگی جزیره‌ی کیش (در کنار مشاهیر علمی ایران اسلامی) یاد کرد.

به کار برند. بعد از کشف شبکه و دست‌گیری عوامل اصلی آن، مشخص شد که همه‌ی آنها بهائی هستند!<sup>۱</sup>

(۶) تلاش برای نفوذ در سازمان‌های دولتی و غیردولتی برای پیشبرد هدف‌های شوم خویش و از آن جمله دست‌یابی به رازهای نظام و همچنین کاستن از حساسیت و پایداری مسئولان جمهوری اسلامی در برابر خطر بهائیت و خواسته‌های آن؛

(۷) تلاش برای زیاد نشان دادن شمار بهائیان در ایران به مثابه گامی مقدماتی و محکمه‌پسند برای دست‌یابی به رسمیت عملی و قانونی؛<sup>۲</sup>

(۸) بازگشت سرمایه‌داران و نخبگان فرهنگی (اخراجی یا فراری) بهائی به ایران، به‌عنوان «مهد امرالله» برای چنگ‌اندازی بر اقتصاد و فرهنگ این کشور و نیز تأمین پشتوانه‌ی مالی برای تبلیغ بهائیت و پیشبرد هدف‌های آن؛

(۹) تاریخ‌سازی و پیشینه‌تراشی برای این فرقه از راه حفظ - و در صورت امکان - زنده کردن مکان‌های تاریخی بهائیت در ایران زیر پوشش فریبنده‌ی «حفظ میراث فرهنگی» و کشاندن ایرانیان و جهان‌گردان به‌عنوان بازدید از اماکن باستانی، به مکان‌های یاد شده؛  
متأسفانه در این زمینه نیز ناآگاهی و ناهشیاری دستگاه‌های دولتی و عمومی، به‌طور ناخواسته زمینه را برای تکاپوی این فرقه در حفظ و ترویج آثار فرهنگی خود، یاری کرده است.<sup>۳</sup>

۱. جالب این است که مشابه‌چنین فعالیت‌هایی در قبل از انقلاب نیز از بهائیت دیده شده بود که در اسناد ساواک منعکس است.

۲. با توجه به سابقه‌ی تلاش بهائیت در این زمینه در سرشماری عمومی سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵، این گروه قاعدتاً نسبت به سرشماری عمومی (و کلاً آمارگیری نفوس در کشورمان) همواره اهداف و برنامه‌هایی دارد که توجه و دقت مستمر مسئولان محترم نظام اسلامی را برای کشف و پیشگیری از آنها در زمان انجام این سرشماری‌ها طلب می‌کند.

۳. برای نمونه، می‌توان به‌خانه‌ی زادگاه حسین‌علی بهاء در تهران (خیابان پامنار، کوچه‌ی شهید صوفیانی)، اشاره کرد که بهائیان در دائرة‌المعارف خود (عالم بهائی) رسماً با عکس و تفصیلات از آن یاد کرده‌اند و یکی از مکان‌های بسیار مهم به اصطلاح مقدس و زیارتی آنها به‌شمار می‌آید. این خانه متأسفانه در سال ۱۳۸۵ به‌عنوان خانه‌ی میرزای بزرگ نوری (پدر بهاء) به ثبت آثار ملی در آمده است. ←

(۱۰) بهره‌گیری جاسوسی از سازمان گسترده و یک‌پارچه‌ی این فرقه در ایران، به سود قدرت‌های سلطه‌جوی بیگانه.

مسأله‌ی بالا بسیار مهم و درخور تأمل است؛ زیرا یکی از وظایف جاری سازمان بهائیت، گردآوری اخبار و اطلاعات جامعه‌ی بهائی و مسائل مربوط به محیط اطراف آن‌هاست که به صورت سازمان‌یافته از پایین‌ترین سطح‌های سازمان محلی فرقه تا محافل منطقه‌ای و سپس محفل ملی بهائیان در کشورمان انجام می‌شود، و برابر وظیفه‌ی سازمانی باید این اطلاعات، به مرکز جهانی بهائیت در اسرائیل (بیت‌العدل‌الاعظم) فرستاده شود. قطعاً استکبار جهانی، هیچ شبکه‌ی جاسوسی سازمان‌یافته‌ای در داخل کشورمان به گستردگی سازمان فرقه‌ی گمراه بهائیت در اختیار ندارد.

موارد ده‌گانه‌ی یادشده، از جمله مهم‌ترین نقشه‌ها و برنامه‌هایی است که به‌نظر می‌رسد اکنون این فرقه‌ی استعماری، برای دستیابی به هدف‌های شوم خود، در دستور کار خویش قرار داده است. نقشه‌ها و دسیسه‌های بالا، همگی بررسی و پژوهش‌پذیر است و برای بی‌اثر کردن دسیسه‌های آن فرقه در مجمع‌ها و نهادهای جهانی و نیز در سطح کشوری باید به‌افزایش سطح دانش و آگاهی ایرانیان داخل و خارج کشور خصوصاً درباره‌ی مهدویت و خاتمیت، پاسخ‌گویی به شبهه‌های این فرقه‌ی ضاله، جلوگیری از نفوذ و فعالیت ویرانگر آن‌ها در سازمان‌های گوناگون وابسته به‌نظام، و سرانجام جلوگیری از نیرویابی و پویش‌های سازمان جاسوس‌پرور بهائیت در داخل کشور همت گماشت.

این کار بزرگ، به‌تنهایی از عهده‌ی نظام اسلامی بر نمی‌آید و انجام پیروزمندانه‌ی آن، به کلی به‌همراهی و پشتیبانی روحانیان بزرگوار، نهادهای مردمی فعال و جوانان غیرتمند این مرز و بوم بستگی دارد.

---

اکنون مدتهاست که مرتباً از این خانه در فیلم‌ها، سریال‌ها، و برنامه‌های مختلف تلویزیونی (نظیر سریال «سمندر» و اخیراً «روزگار قریب») استفاده می‌شود. به‌این ترتیب، علاوه بر ثبت رسمی و حفظ فیزیکی یکی از اماکن مهم و مقدس بهائی در پایتخت ایران اسلامی، به‌وسیله‌ی نمایش فیلم‌های تلویزیونی، مدرک جهان‌پسندی برای وجود و حفظ این مکان در اختیار بهائیان قرار گرفته است.

## منابع و مأخذ

- (۱) چهار مقاله در زمینه بهائیت، آموزش سیاسی فرهنگی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - ۱۳۸۷ - قم - دفتر انتشارات اسلامی.
- (۲) «صحیفه‌ی نور»، جلد هفدهم.

# کانون‌های استعماری بهائیت

مجید مهدوی

دانش‌آموخته حوزه علمیه اصفهان - محقق و پژوهشگر

از سال ۱۸۶۸م که «میرزا حسین علی نوری» معروف به «بهاء» و همراهانش به بندر عکا منتقل شدند، پیوند بهائیان با کانون‌های نیرومند یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهائی‌گری در سرزمین فلسطین (۱: ص ۵۴) به کانونی مهم برای عملیات شریکانشان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد. به‌نوشته‌ی فریدون آدمیت:

"عصر بهائی چون عنصر جهود به‌عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران در آمد. طرفه‌ی این که از جهودان نیز کسانی به‌این فرقه پیوستند، همان میراث سیاست انگلیس به آمریکائیان نیز رسیده...". (۲: ص ۴۵۷ و ۴۵۸) این پیوند در دوران ریاست عباس‌افندی (عبدالبهاء) بر فرقه‌ی بهائی ادامه داشت. در این‌زمان، بهائیان در تحقق راهبرد پایه‌گذاری دولت یهود در فلسطین - که از دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن نوزدهم میلادی آغاز شده بود - همراهی جدی کردند. برای نمونه، عباس‌افندی در سال ۱۹۰۷م هم‌زمان با انقلاب مشروطه در ایران، به «حیب مؤید» که از خاندان‌های یهودی - بهائی بود، چنین گفت:

"این‌جا فلسطین است؛ اراضی مقدسه است؛ سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه‌ی الهیه است و شک و تردیدی ندارد. قوم یهود عزیز می‌شود... و تمامی این اراضی بایر، آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکنده‌گان یهود جمع می‌شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می‌شود و تردیدی در آن نیست". (۳: ص

در این دوران، عباس افندی با اعضای «خاندان روچیلد» گردانندگان و سرمایه‌گذاران اصلی طرح استقرار یهودیان در فلسطین، رابطه داشت. «حیب مؤید» می‌نویسد: "مستر روچلد آلمانی، نقاش ماهری است. تمثال مبارک را با قلم درآورده و به‌حضور مبارک آورد و استدعا نمود چندکلمه در زیر این عکس، محض تذکار مرقوم فرمایند تا به‌آلمانی ترجمه و نوشته شود..." (۳: ص ۲۳۹) سفر سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۱م عباس افندی به‌اروپا و آمریکا، که با تبلیغات فراوان متنفذان محفل‌های سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود، نشانی آشکار از پیوند ریشه‌دار میان سران فرقه‌ی بهائی و کانون‌های مقتدری در اروپا و آمریکاست. در کتاب «نظریه‌ی توطئه» این سفر چنین توصیف شد:

"سفر سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۱م عباس افندی به‌اروپا و آمریکا سفری کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. بررسی جریان این سفر و مجامعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می‌دهد که کانون‌های مقتدری در پشت این ماجرا حضور داشتند و می‌کوشیدند تا این «پیغمبر» نوظهور را به‌عنوان نماد پیدایش «مذهب جدید انسانی»، آرمان ماسونی - تتوسوفیستی، یکی از محافل عالی ماسونی غرب بود... در این سفر، تبلیغات وسیعی درباره‌ی عباس افندی، به‌عنوان یکی از رهبران تتوسوفیسم، صورت گرفت و درحدی که ملکه و دخترش ژولیا وی را به‌عنوان «رهبر تتوسوفیسم» می‌شناختند و با این عنوان با او مکاتبه داشتند. عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران؛ چون «جلال‌الدوله» (پسر ظل‌السلطان)، «دوست محمدخان معیرالممالک» (داماد ناصرالدین‌شاه)، «سیدحسن تقی‌زاده»، «میرزا محمدخان قزوینی»، «علی‌قلی‌خان سرداراسعد بختیاری» و... ملاقات کرد. این ماجرا، که حمایت کانون‌های عالی قدرت جهان معاصر را از بهائی‌گری نشان می‌داد، بر محافل سیاسی عثمانی و مصر نیز تأثیر نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از این سفر، ارزش و اهمیتی تازه یافت" (۴: ص ۶۹ تا ۷۴) سفر پرهیاهوی عباس افندی به‌اروپا و آمریکا و پشتیبانی گسترده از او در زمانی رخداد که آخوند



ملا محمد کاظم یزدی و شیخ عبدالله مازندرانی (دو رهبر نامدار انقلاب مشروطه) زیر فشار زیادی بودند و تلاش برای بیرون راندن آنان از صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی و متزوی کردن آن‌ها در اوج خود بود، در نتیجه‌ی این تحریکات بود. آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی در انزوا و فشار زیاد روانی و سیاسی، در شرایطی که - به تعبیر مازندرانی - «خسته و درمانده» و «خائف بر جان خود» بودند، زندگی را بدرود گفتند.<sup>۱</sup>

در نامه‌ی «شیخ عبدالله مازندرانی» که در ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ق به حاجی محمدعلی بادامچی، از اتحادیه‌ی تجار مشروطه‌خواه تبریز، نوشته، این تحریکات به «انجمن سری» منتسب می‌شود که بهائیان در آن حضور دارند:

"چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه به ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی (مدظله‌العالی) و این حقیر، منحصر دانستند و از انجمن سری طهران، بعضی مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم؛ لهذا انجمن سری مذکور که به مرکز و به همه‌ی بلاد شعبه دارد و بهائیه (لعنهم الله تعالی) هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا آرامنه و یک دست‌های دیگر مسلمان صورتاً غیرمقید به اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سری مذکور به شعبه‌ای که در نجف اشرف و... دارند رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر، تا حالا که استبداد در مقابل بود، نافع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند. مجالس سرب‌خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که صورت طلبه محسوب می‌شوند، در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف

۱. شواهد جدی و قابل بررسی دال بر غیرعادی بودن فوت آخوند خراسانی وجود دارد. شایعه‌ی قتل ایشان در همان زمان نیز رواج داشت و می‌دانیم که بهائیان زمانی قصد قتل آخوند را داشتند. به نوشته‌ی صبحی، فردی بهائی به نام «شیخ اسدالله بار فروش» (بابلی) و یک نفر دیگر به عثبات رفتند، ولی "به جرم سوء قصد نسبت به آیت‌الله خراسانی مرحوم متهم و گرفتار" شدند. (ص ۸۶).

اشرف اقامت دارند... مکاتیبی به‌غیر اسباب عدیه به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داریم... و واقعاً خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفیم... این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به‌چه نتیجه‌ی ضد مقصودی - به واسطه‌ی همین چند خیانتکار دشمن - گرفتار شدیم! کشف الله تعالی هذه الغمة عن الملة. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، الاحقر عبدالله المازندرانی. "(۶: ص ۲۰ و ۲۱)

در دوران جنگ اول جهانی فرقه‌ی بهائیت کارکردهای اطلاعاتی جدی به‌سود دولت بریتانیا داشت و این اقدام‌ها کار را بدان‌جا رسانید که در اواخر جنگ، مقامات عثمانی تصمیم گرفتند عباس افندی را اعدام کرده و اماکن بهائیان در «حیفا» و «عکا» را ویران سازند. اندکی پس از آن، عثمانی شکست خورد و این طرح سامان نیافت. (۷: ص ۲۹۱)

پس از پایان جنگ جهانی اول، شورای عالی متفقین، اداره‌ی فلسطین را به دولت بریتانیا واگذار کرد و در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰م. «سرهربرت ساموئل» به‌عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین جای گرفت. ساموئل از اندیشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهیونیسم و از خانواده‌ی معروف «ساموئل - مونتآگ» بود. در دوران پنج‌ساله‌ی حکومت مقتدرانه‌ی «شاه ساموئل»<sup>۱</sup> در فلسطین، دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی پدید آمد؛ و در آغازین روزهای حکومت او در فلسطین، دربار بریتانیا عنوان «شهبسوار طریقت امپراتوری بریتانیا»<sup>۲</sup> را به‌عباس افندی داد. (۸: ص ۹۱۹)؛ این کار برای قدردانی از خدمات‌های بهائیان در دوران جنگ بود.

۱. وینستون چرچیل در برخی از نامه‌های خود به‌شوخی از سرهربرت ساموئل به‌عنوان «شاه ساموئل» نام برده است، دائرةالمعارف یهود می‌نویسد "ساموئل، اولین یهودی بود که پس از ۲۰۰۰ سال بر سرزمین اسرائیل حکومت کرد." در دوران پنج‌ساله‌ی حکومت ساموئل بر فلسطین شمار یهودیان این سرزمین از ۵۵ هزار نفر به ۱۰۸ هزار نفر رسید.

۲. Knight of the Order of the British Empire

اندکی پس از آن، کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ش «رضاخان میرپنج» و «سید ضیاءالدین طباطبایی» در ایران رخ داد. در کابینه‌ی سیدضیاء، یکی از سران درجه‌اول بهائیان ایران به‌نام «علی‌محمدخان موقرالذوله»<sup>۱</sup> وزارت فواید عامه و تجارت و فلاح را به دست آورد. موقرالذوله، پدر حسن موقربالیوزی (۱۹۸۰-۱۹۰۸م) بنیان‌گذار بخش رادیو بی.بی.سی است که در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۳۷م. رییس محفل ملی روحانی بریتانیا بود.

در سال ۱۹۵۷م، شوقی‌افندی، رهبر بهائیان بالیوزی را به‌عنوان یکی از «ایادی امرالله» گماشت. خاندان ساموئل در کودتای ۱۲۹۹ش. در ایران نقشی جدی داشتند برابر پژوهش نگارنده، کودتای ۱۲۹۹ش و صعود رضاخان و سرانجام، پایه‌گذاری پادشاهی پهلوی در ایران، پایه‌ی طرحی بود که شبکه‌ی بانفوذ «زرسالاران» یهودی بریتانیا به کمک سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، در دوران فرمان‌فرمایی "سر روفروس اسحاق یهودی" "لرد ری‌دینگ" در هند، تحقق بخشیدند.

«روحیه‌ی ربانی» - ماکسول - همسر آمریکایی شوقی‌ربانی می‌نویسد: "موقعی که سر هربرت ساموئل از کار کناره گرفت، شوقی نامه‌ای مملو از عواطف ودیه برای او مرقوم و ارسال فرمودند که هر جمله‌ای از آن حلقه، در سلسله‌ی روابط حسنه‌ی بین مراکز امر و حکومت این کشور محکم گردید. در این نامه از مساعدت‌های عالی و نیات حسنه‌ی آن شخص محترم اظهار قدردانی می‌فرمایند و گوشزد می‌نمایند که ایشان در مواقع مواجه شدن با مسایل و غوامض مربوط به دیانت بهائی، همه‌گانه جانب عدل و شرافت را می‌گرفتند که بهائیان

۱. علی‌محمدخان موقرالذوله سرکنسول ایران در بمبئی در سال ۱۸۹۸، نماینده‌ی وزارت خارجه در فارس در سال ۱۹۰۰ و حاکم بوشهر در سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۱ بود. وی اندکی پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ درگذشت. موقرالذوله علاوه بر این که از اعضای خاندان افنان؛ یعنی از خویشان علی محمد باب بود، با عباس‌افندی و شوقی‌افندی نیز خویشی داشت. میرزاهادی شیرازی، داماد عباس‌افندی و پدر شوقی‌افندی، پسر دایی موقرالذوله بود.

در جهان در هر وقت و هر مکان، از این ملاحظات دقیقه با نهایت قدردانی یاد می‌کنند. ایشان (ساموئل) در جواب این نامه مرقوم داشتند که: در مدت پنج سال زمامداری این کشور، بی‌نهایت از این که با بهائیان تماس داشته، مسرور و دایماً از حسن نظر و نیت حسنه‌شان نسبت به طرز اداره‌ی امور ممنون بودند." (۹: ص ۴۲۵)

### ۱- بهائیان و مؤسسه‌های غربی در ایران

در دوران پایان حکومت قاجار، شمار زیادی از بهائیان را به‌عنوان کارگزاران سفارتخانه‌های اروپایی، بانک شاهی انگلیس، بانک استقراضی روسیه، کمپانی تلگراف و برخی دیگر از نهادهای غربی فعال در ایران می‌شناسیم. لازم به توضیح است که مالکان اصلی بانک شاهی انگلیس و بانک استقراضی روسیه در ایران، برخی از خاندان‌های سرشناس زرسالار یهودی بودند؛ «ساسون‌ها» مالکان اصلی بانک شاهی، و «پولیاکوف‌ها» صاحبان اصلی بانک استقراضی، این دو خاندان نامدار یهودی با یک‌دیگر پیوند نزدیکی داشتند؛ برای نمونه «روبن گبای» داماد «پاکوب پولیاکوف» بود و پدرش از شرکای «بنیاد ساسون» به‌شمار می‌رفت. (۱۰: ص ۶۳)

پیشینه‌ی عضویت بابی‌ها در سفارتخانه‌های دولت‌های غربی در ایران، بسیار مفصل است و برخی از اعضای و خویشاوندان «خاندان نوری» از نخستین بایان و بهائیان بودند که به‌استخدام سفارتخانه‌های یاد شده در آمدند. در این میان، به‌ویژه باید از «میرزا حسن نوری» برادر ارشد میرزا حسین‌علی بهاء و میرزا یحیی صبح‌ازل، که منشی سفارت روسیه بود و نیز «میرزا مجیدخان آهی» شوهرخواهر میرزا حسین‌علی بهاء نام برد. این شیوه در خاندان آهی ادامه یافت و بعدها «میرزا ابوالقاسم آهی» خواهرزاده‌ی بهاء نیز منشی سفارت روسیه شد. میرزا ابوالقاسم آهی پدر مجید آهی، از مردان دوران پهلوی است. اعضای خاندان افنان - خویشان باب و نمایندگان عباس‌افندی در ایران - نیز با سفارت روسیه رابطه نزدیک داشتند و «حاجی میرزا

محمدتقی افنان<sup>۱</sup> (وکیل الدوله) و نیز برادران و پسرانش، نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد بودند.

«آقاعلی حیدر شیروانی بهائی»، از شریکان تجاری خاندان افنان و از اعضای بانفوذ سفارت روسیه در تهران بود و با حمایت او بود که «حاجی میرزا محمدتقی افنان» وکیل‌التجاره‌ی دولت روسیه در بمبئی شد. (۱۱: قسمت نخست، ص ۴۲۲) «عزیزالله‌خان ورقا» از بزرگان بهائیان تهران هم به خدمت بانک استقراضی روسیه در تهران درآمد.

«گروبه» رئیس مقتدر بانک، غایت اعتماد و محبت و احترام به او ابراز کرد و او را یگانه‌واسطه‌ی بین رجال و افراد بانفوذ کشور با آن بانک قدرت قرار گرفت و خانه و اثاثیه در قسمت بالای شهر و درشکه‌ای با اسب زیبا و همین‌طور سرطوبله‌ی مخصوص هم فراهم گردید. غالباً سوار بر درشکه و سوارانی قوی‌هیکل با لباس‌ها و نشان‌های مخصوص بانک، پی رتق وفتق امور، عبور و مرور می‌کرد و فلان‌الملک و بهمان‌الدوله هم ناچار به احترام گزاردنش بودند. «ولی‌الله خان ورقا» برادر میرزا عزیزالله خان نیز مدتی کارمند سفارت روسیه بود و سپس منشی اول سفیر عثمانی در تهران. (۱۱: قسمت نخست، ص ۴۹۱ تا ۴۹۶) «شاهزاده محمد مهدی میرزا لسان‌الادب»، بهائی و مترجم بانک شاهی شد. (۱۲: ص ۲۵۴) «ابوالحسن ابتهاج» (پسر ابتهاج‌الملک، بهائی مقتدر گیلان) هم کارمند بانک شاهی انگلیس بود. او بعدها یکی از استوارترین شخصیت‌های مالی حکومت محمدرضا پهلوی شد. از این دست، نمونه‌های فراوانی می‌توان نام برد.

در دوران قاجاریه سفارتخانه‌های اروپایی در ایران را به‌شکلی آشکار و گاه زننده حامی بابی‌ها و بهائی‌ها می‌یابیم؛ برای نمونه «شیخ علی‌اکبر قوچانی» بهائی معروف (نیای خاندان

۱. حاجی میرزا محمدتقی افنان (۱۳۳۰-۱۲۴۶ق) سالیان دراز در یزد بود. او سپس به عشق آباد کوچید و بخشی از ثروت خود را وقف احداث مشرق‌الاذکار کرد. وی در حیفا درگذشت.

شهیدزاده) به‌زمان میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله، حاکم خراسان، به گناه رابطه‌ی پنهان با اروپائیان، زندانی شد. او از زندان نامه‌ای به «کاستن» رئیس گمرک خراسان، به این مضمون نوشت:

"چون ابنای وطن برای ایذای من قیام نموده‌اند و بر اهل و عیال و بستگانم سخت گرفته‌اند، از شما که شخصی بی‌طرف هستید و خدمتگزار دولت ایران می‌باشید، خواهش می‌کنم که اگر می‌توانید، از مجرای قانون اقدام کنید و تحقیق نمایید که به چه سبب شجاع‌الدوله کسان مرا تحت فشار قرار داده؟ و اگر در این مملکت جز هرج و مرج، چیزی حکم‌فرما نیست، دست زن و فرزند خود را گرفته، به یکی از دول خارجه پناه می‌برم." (۱۲: ص ۲۵۴)

نمونه‌ی دیگر، داستان زندانی شدن بهائیان آذربایجان است. «میرزا حیدرعلی اسکویی» و گروهی از بهائیان، مدتی در تبریز زندانی شدند، ولی با میانجی‌گری کنسول‌های روسیه و فرانسه رهایی یافتند؛ "حتی کنسول روسیه به شجاع‌الدوله حاکم تبریز، «تغییر نمود» و شخصاً شبانه به زندان رفته بهائیان را آزاد کرد و با درشک‌های شخصی خود به کنسولگری برد و پذیرایی نمود." (۱۳: ص ۲۱۲ تا ۲۱۸)

## ۲- پیوند بهائیان و یهودیان

پدیده‌ی «یهودیان مخفی» (انوسی‌ها) و نقش آنان در پیدایش و گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری، عامل مهمی در دگرگونی‌های امروزی ایران است که باید به‌دور از هرگونه زیاده‌روی و کوتاه‌نگری، شناسایی علمی شود. برابر بررسی نگارنده، گسترش سریع بابی‌گری و بهائی‌گری و به‌ویژه نفوذ یک‌پارچه و عمیق آنان در ساختار حکومتی قاجار، خصوصاً در دوران مظفرالدین شاه، بدون شناخت این پیوند روشن‌نشده است.

در بررسی پیدایش و گسترش بابی‌گری در ایران، نمونه‌های فراوانی از گرایش یهودیان تازه‌مسلمان به این فرقه دیده می‌شود که مروجان نخستین بابی‌گری و عناصر تأثیرگذار در رشد و گسترش آن شدند. می‌دانیم که بابی‌گری را یک یهودی تازه‌مسلمان ساکن رشت، به نام «میرزاهاشم جدید» به سیاهکل برد (۱۱: قسمت دوم، ص ۷۹۴). و نیز می‌دانیم نخستین کسانی که در خراسان، بابی شدند، یهودیان تازه‌مسلمان مشهد بودند (۱۴: ص ۶۳۴) که سرشناس‌ترین آن‌ها «ملا عبدالخالق یزدی» است که ابتدا در یزد اقامت داشت. او از دانشمندان دین یهود بود و پس از مسلمان شدن، در زمره‌ی اصحاب مقرب «شیخ‌احمد احسایی» جای گرفت. ملا عبدالخالق سپس به مشهد کوچید، در صحن حضرت رضا علیه السلام جماعت، منبر و سخن‌رانی به پا کرد و به‌نوشته‌ی «مهدی بامداد» "به یکی از علمای طراز اول مشهد بدل شد." (۱۵: ص ۲۰۱ تا ۲۰۳) و (۱۶: ص ۳۸۲)

«گوینو» نیز درباره‌ی او چنین می‌نویسد: "ملا عبدالخالق یزدی از شاگردان شیخ‌احمد احسایی بود... و از حیث مقام علمی و فضایل، شهرت زیادی داشت و در انتظار عامه احترام و اعتباری پیدا کرده بود." (۱۷: ص ۳۴۲) یهودیان مشهد، که تعدادشان در سال ۱۸۳۱م. نزدیک به ۲ هزار نفر گزارش شده، در سال ۱۸۳۹م، اندکی پس از استقرار کمپانی ساسون در بوشهر و بمبئی، و پنج سال پیش از آغاز دعوت علی محمد باب، به‌طور دسته‌جمعی ایشان مسلمان شدند، بی آن‌که هیچ فشاری بر ایشان باشد، و کدخدای ایشان، به نام «ملا مشایخ»، به «ملا مهدی» و خاخام ایشان، به نام «ملا بنیامین یزدی» به «ملا امین» تغییر نام دادند. گروهی از تازه‌مسلمانان مشهد در سلک اهل تصوف بودند و به ترویج «میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی» به عنوان مرشد خود می‌پرداختند. (۱۸: ص ۲۰۵ تا ۲۲۹) و گروهی از آنان هم به بابی‌گری پیوسته و بعدها نقش فعالی در گسترش بهائی‌گری به دست گرفتند. (۱۱: قسمت نخست، ص ۲۵۱ و ۲۵۲)

گرایش این یهودیان به اسلام، واقعی نبود و پنهانی یهودی ماندند. لغتنامه‌ی یهود، تازه‌مسلمان مشهد را در ذیل مدخل «یهودیان مخفی» مطرح کرده نه در مدخل «مرتدین»، و در جای دیگر به روشنی می‌گوید که آنان به‌عنوان «یهودیانی در لباس اسلام» به زندگی خود ادامه دادند. «والتر فیشل» محقق یهودی می‌نویسد که این تازه مسلمانان هم‌چنان پنهانی به‌دین یهود پایبند بوده و هستند. فیشل این مطلب را در سال ۱۳۲۸ ش. می‌گوید؛ به عبارت دیگر در دوران ۱۱۰ ساله‌ای (۱۸۳۹ تا ۱۹۴۹ م) که از مسلمان شدن این یهودیان می‌گذشت، اینان هم‌چنان در پس پرده، یهودی بودند.

از این یهودیان در مشهد فردی به‌نام «ملا ابراهیم ناتان» را می‌شناسیم که رهبری یک شبکه‌ی فعال انگلیس را در منطقه به دست داشت و در سال ۱۸۴۴ م. (سال آغازین دعوی باب) به بمبئی کوچید.

«توماس تیمبرگ» در این باره می‌نویسد: «ملا ابراهیم ناتان، بسان یهودیان بغدادی (ساسون‌ها و بستگان و کارگزاران ایشان) دارای پیوندهای قوی با جامعه‌ی یهودی خراسان بود و نیز دارای پیوندهای قوی با حکومت بریتانیا».

«دائرةالمعارف» یهود تصریح می‌کند که «ملا ابراهیم ناتان» رهبری یهودیان بخارایی، افغانی و ایرانی مقیم بمبئی را در دست داشت و «نقش مهمی در جنگ اول انگلیس و افغان ایفا نمود.» این مأخذ در جای دیگری، از او به روشنی به‌عنوان «مأمور اطلاعاتی بریتانیا» یاد کرده است.

با چشم‌پوشی از انوسی‌ها (یهودیان پنهانی) نقش یهودیان دیگر در ترویج و گسترش کمی و کیفی بابی‌گری و بهائی‌گری نیز دیدنی است.

«اسماعیل راثین» در پایان کتابش که در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران منتشر شد، می‌نویسد: «بیش‌ترین بهائیان ایران، یهودیان و زرتشتیان هستند و مسلمانانی که به این فرقه



گرویدند، در اقلیت می‌باشند. اکنون سال‌هاست که کم‌تر شده مسلمانی به آن‌ها پیوسته باشد... " سال‌ها پیش از «رائین» و در روزهای آغازین حکومت رضاشاه، «آیتی» نیز نظری همانند داشت و به چیرگی یهودیان بر جامعه‌ی بهائی ایران اشاره کرد: "این بشارتی است برای مسلمین که بساط بهائیت به‌طوری خالی از اهل علم و قلم شده که زمام خامه را به دست مثل حکیم رحیم و اسحاق یهودی و امثال او داده‌اند."

«رائین» می‌نویسد: "بهائیان از بدو پیدایش تا به امروز، همواره از جهودان ممالک بهره برده، آن‌ها را بهائی کرده‌اند. می‌دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالک مسلمان، که عده‌ی فراوانی از آن‌ها دشمن مسلمانان و همه‌جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با آنان هستند بسیار زودتر از مسلمانان به بهائیت گرویده‌اند و از امتیازهای مالی فراوان بهره برده و می‌برند و مقداری نیز به مرکز بهائیت (عکا) می‌فرستند." (ر.ک: ۱۹)

«حسن نیکو» مبلغ پیشین بهائی هم در این زمینه می‌نویسد: "طبقه‌ی دیگر بهائیان، یهودی هستند که به بغض و عناد به اسلام معروفند... در چنین صورتی اگر کسی علمی بلند کند که باعث تفریق و تشیت جمعیت اسلام شود و سبب تفریق مسلمین گردد، البته دشمن... دلشاد گردیده وی را استقبال می‌کنند... «یهودیان» در دخول در مجامع و محافل بهائیان، سه فایده‌ی مسلم برای خود تصور داشته: اول آن که لااقل سیاهی لشکر دشمنی می‌شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رایت تشیت و تفریق را بلند نموده است. دوم آن که از مسأله‌ی اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه نسبت به یهود بود، مستخلص می‌شوند و با آن‌ها معاشرت می‌کنند، بلکه وصلت می‌نمایند. سوم آن که اگر غلبه و قدرت با بهائیان گردد، عجالتاً خودی در حزب آنان وارد کرده باشد..."

«فضل الله مهتدی» معروف به «صبحی» مبلغ پیشین بهائی که سال‌ها منشی مخصوص «عباس افندی» بود، می‌نویسد: "به نظر این بنده، بیش‌تر آنان برای فرار از یهودیت بهائی شده‌اند تا

گذشته از این که اسم جهود از روی آن‌ها برداشته شود، در فسق و فجور نیز فی‌الجمله آزادی داشته باشند؛ و من از این قبیل یهودیان نه در همدان بلکه در طهران نیز سراغ دارم و بر اعمال آنان واقفم". (۵:ص ۱۸۲)

صبحی مهتدی، اشاره‌های نیز به عمل کرد یهودیان بهائی شده دارد. از جمله می‌نویسد:

"از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که «شوقی» همه‌ی خویشان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دایی‌زاده‌ها و فرزندان‌شان را رانده، و میان آن‌ها تیرگی پدید آمده و اکنون همه‌ی کارها در دست بیگانگان است و بزرگ بهائیان آن‌جا هم یک بیگانه است و هیچ ایرانی دست‌اندرکار نیست جز «لطف‌الله حکیم» که از جهودان بهائی است و کارش آوردن و گرداندن وهابیان بر سر گور سروران این کیش. در ایران به‌این کار «زیارت‌نامه‌خوانی» می‌گویند...؛ خاندان حکیم از بیخ و بن یهودی هستند و آئین و روش این کیش را نگه می‌دارند، ولی هر دسته‌ای از آن‌ها در کیشی فرو رفته‌اند: دکتر ایوب مسلمان شد و در مسلمانی، استواری نشان داد. به مسجد می‌رفت و فرزندان‌ش را مسلمان نمود، چنان‌چه هم‌اکنون هم هستند. میرزا شکرالله و یک دسته از بستگانش یهودی بوده و هستند. میرزا جالینوس و میرزا یعقوب و فرزندان میرزا نورالله مسیحی و پروتستان شدند و میرزا جالینوس پایگاه کشیشی گرفت و در کلیسا روزهای یکشنبه پندیده بود و از روی انجیل سخن‌رانی می‌کرد. دکتر ارسطو پدر دکتر منوچهر و غلام‌حسین برادرش، لطف‌الله، که نامش را بردیم، بهائی شدند. و همه این‌ها در هر کیشی که خودنمایی می‌کردند، شور و جوش نشان می‌دادند، ولی در خانه همه با هم همدست و یگانه بودند تا آن‌جا که ارسطو دختر زیبای خود را به هیچ‌یک از خواستگاران بهائی نداد و به میرزا جالینوس مسیحی شده داد". (۲۰:ص ۲۲۴)

خاندان حکیم از خاندان‌های بانفوذ دوران قاجار و پهلوی و از نسل یک یهودی مهاجر به‌نام «حکیم سلیمان» است که در زمان فتح‌علی‌شاه قاجار به ایران کوچ کرد. فرزندان او به‌نام «حکیم

حق نظر» و «حکیم موشه» (مشه) پزشک خصوصی ناصرالدین‌شاه قاجار شدند و شبکه‌ی گسترده‌ی خود را در ایران پی‌ریزی می‌کردند.

نمونه‌ی دیگر، گرایش یهودیان به‌بابی‌گری و بهائی‌گری در کاشان است. از جمله یهودیان سرشناس کاشان که بهائی شدند و خاندان‌های ثروتمند و پرشماری را پایه‌ریزی کردند، باید به افراد زیر اشاره کرد: "آقا یهودا (نیای خاندان میثاقیه)، ملاریع (که نام خاندان وی ذکر نشده) حکیم یعقوب (نیای خاندان برجیس)، میرزا عاشور (آشور) و برادران و خواهرش (که خانواده‌های پرشمار ساجد، ماهر، وحدت و... از نسل ایشان است). حکیم فرج‌الله (نیای خاندان توفیق)، میرزاریحان («روین» نیای خاندان ریحانی از نسل پسری و «روحانی» از نسل دختری) ملا سلیمان و میرزایوسف موسی و میرزا اسحاق‌خان (نیاکان خاندان‌های متحده و اخلاقی)، میرزایوسف‌خان (نیای خاندان یوسفیان)". (۱۱: ص ۷۰۰ تا ۷۱۶) که به‌دلیل زندگی اعضای این خاندان در همدان و کاشان، برخی از ایشان همدانی نیز به‌شمار می‌روند.

در همدان نیز وضعیتی همانند کاشان دیده می‌شود. حسن نیکو می‌نویسد: "در همدان که مرکز مهم بهائیان است، به‌استثنای سه چهار نفر، همگی یهودی بهائی هستند و همان کلیمی‌هایی که بهائی شده‌اند، زمام امور را به‌دست گرفته، هر اقدامی که مخالف روح اسلامی است انجام داده و همیشه به آن سه چهار نفری که به‌اصطلاح خودشان بهائی فرقانی هستند، طعن می‌زنند و آنان را در هیچ محفل رسمی عضویت نمی‌دهند". (۱۱: ص ۷۰۰ تا ۷۱۶)

"تعداد زیادی از خانواده‌های بهائی همدان از تبار حاجی لاله‌زار (الغازار) یهودی هستند. او نیای دوهزار نفر یهودی، مسیحی و بهائی است. یکی از پسران او «مسیو حائیم» است که مسیحی شد. دیگری به‌نام «دکتر موسی‌خان» (حکیم موشه) نیز مسیحی شد. یکی از پسران دکتر موسی‌خان به‌نام «حکیم هارون یهودی» است. خانواده‌ی گوهری از نسل ابراهیم، یکی دیگر از پسران حاجی لاله‌زار است. خانواده‌ی گرانفر، از نسل موشه پسر دیگر حاجی لاله‌زار، بهائی

است. حاجی میرزا یوحنا پسر حافظ‌الصحه، بهائی است. آقایعقوب لاله‌زاری، حاجی میرزا اسحاق، یهودی است. یهودا(حاجی شکرالله جاوید)، دکتر یوسف سراج، حاجی میرزا طاهر پدر دکتر نصرالله باهر، بهائی هستند. حاجی میرزا طاهر، نیای خانواده‌های رسمی و کیمیابخش است. حکیم موشه، پدر دکتر داوود یهودی بود. «روبن» پسر آقاعزرا نیز یهودی بود. او پدر «نجات رابینسون» است. حاجی العازار شوشنی، حاجی یهودا شوشنی یهودی بودند. «الياهو» پسر آقا حکیم و نوه‌ی حاجی لاله‌زار مسیحی بود. دکتر داوود پسر حکیم موشه مسیحی شد. یوسف مشهود بهائی بود. میرزاهاارون لاله‌زاری و عطاءالله‌خان حافظی، پسر میرزایوحنا، یهودی بودند. نورالله احتشامی، پسر دکتر داوود مسیحی بود." (۱۱: ص ۷۰۰ تا ۷۱۶)

این نمونه‌ها را در اراک (۲۱: ص ۲۰۱)، تربت (۱۱: قسمت دوم، ص ۲۷۳)، رشت (۱۱: قسمت دوم، ص ۲۴۲) و دیگر نقاط ایران، و حتی سیاهکل (۱۱: قسمت دوم، ص ۷۶۵) هم می‌توان دید.

در تهران نیز گروه چشمگیری از یهودیان بهائی شده وجود داشت. بعدها در دوره‌ی پهلوی، گروهی از ثروتمندترین خاندان‌های یهودی-بهائی سراسر ایران در تهران گردهم آمده و شبکه‌ی بانفوذ و پر قدرتی را پدید آوردند که در قلب آن، "خاندان‌های آزاده، اتحادیه، انخوان صفا، ارجمند، برجیس، برومند، جاوید، حافظی، حقیقی، حکیم، شایان، صمیمی، عزیزی، عهدیه، فیروز، لاله‌زار، لاله‌زاری، مؤید، ماهر، مبین، متحده، مجذوب، متحدین، معنوی، ملکوتی، میثاقیان، میثاقیه، وحدت، نصرت، یوسف‌زاده‌ی برومند، یوسفیان" و... جای داشتند. در میانه‌های دوران سلطنت رضاشاه (۱۳۱۲ش) افرادی چون میرزا اسحاق‌خان حقیقی، یوسف وحدت، عبدالله‌خان متحده، جلال ارجمند و اسحاق‌خان متحده (یهودیان بهائی شده) بانفوذترین بزرگان جامعه‌ی بهائیت تهران بودند. (۲۲: ص ۲۶۶ و ۲۶۷)

گرایش یهودیان به بهائیت و تلاش برای تبدیل این فرقه به یک دین پرنفوذ جهانی، به ایران محدود نمی‌شود، بلکه از دیگر کشورها به‌ویژه ایالات متحده‌ی آمریکا، نیز یهودیان و یهودیان مخفی (به‌ظاهر مسیحی) به این فرقه پیوستند. نامدارترین ایشان «هیپولت دریفوس» است که نقش مهمی در گسترش و تقویت بهائیت داشت.

او در حدود سال ۱۳۱۷ق. به‌بهائیان پیوست و در سال ۱۳۲۸ق. در ۷۰ سالگی در پاریس درگذشت. وی در سال ۱۳۱۸ق. به‌عکاس رفت و مدتی با عباس‌افندی بود (۱۱: قسمت دوم، ص ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵). شناخت نام‌های به‌ظاهر مسیحی اروپاییان و آمریکاییان بهائی شده دشوار است، ولی خانم «پولاک» را می‌شناسیم که بهائی شد و خود را «آسیه» نام داد. (۱۱: قسمت دوم، ص ۱۱۹۹) این خانم - چنان‌که نام او نشان می‌دهد - از یکی از خاندان‌های زرسالار یهودی (خاندان پولاک) بود.<sup>۱</sup>

### ۳- پیوند بین بهائیان و یهودیان صهیونیست (دولت اسرائیل)

ارتباط عمیق و ناگسستی بین بهائیان و سران آن با دولت اسرائیل، بیانگر هدف‌ها و مقصدهای آنان و نشان‌دهنده‌ی عمق کینه و دشمنی آنان با مسلمانان، به‌ویژه شیعیان است تا آن‌جا که بایان و بهائیان بهره‌گیری از زور را برای پذیرفتن آیین خویش منع می‌کردند، اما درباره‌ی مسلمانان، تجاوز به مال، جان و ناموس ایشان را مباح دانسته و حتی از شکنجه دادن آن‌ها هم نمی‌پرهیزیدند؛ برای نمونه می‌توان از کشتار مردم مازندران و شورش در زنجان یاد کرد.<sup>۲</sup> از دیگر سو یهودیانی که دشمنی آن‌ها با مسلمانان بر همگان روشن است، برای مبارزه با آنان نیروهای ضداسلامی را پشتیبانی می‌کردند، به‌خصوص سرزمین اسرائیل هم که در

۱. برای آشنایی با خاندان پولاک بنگرید به: (۲۳: ص ۱۳۳ تا ۱۳۵).

محاصره‌ی کشورهای اسلامی قرار دارد" به‌همین دلیل دولت اسرائیل یکی از نخستین و مؤثرترین حکومت‌هایی بود که همراه با به رسمیت شناختن مذاهب و ادیان گوناگون، مسلک بهائی را نیز به رسمیت دانست.

از سویی دیگر تشکیل دولت اسرائیل نه تنها از طرف بهائیان به کلی تأیید شد، بلکه چنان که گفتیم، چهارمین پیشوای بهائی، شوقی‌افندی از تأسیس حکومت یادشده استقبال کرد. وی در تلگراف ۹ ژانویه‌ی (۱۹۵۱م) خود می‌نویسد: "تحقیق به سنواتی که درباره‌ی تأسیس حکومت اسرائیل از فهم مطهر شارع امر الهی و مرکز میثاق، صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مزی دوهزار سال می‌باشد و شوقی‌ربانی پس از این که تأسیس دولت اسرائیل را صحیح و پیش‌بینی شده می‌داند، به‌شورای بین‌المللی بهائیان که خود به وجود آورده بود، سه وظیفه‌ی مهم را توصیه می‌کند که اولین وظیفه پس از تأسیس دولت اسرائیل، ایجاد حسن رابطه با آن دولت است، ولی هم‌چنین طی نقشه‌ی ده‌ساله‌ی خود ضمن هدف بیست‌و‌چهارم، حمایت از دولت اسرائیل را بر همه‌ی دولت‌های جهانی ترجیح داده و به بهائیان توصیه می‌کند که در تأسیس شعب محافل روحانی و ملی بهائیان فقط در اراضی اقدس بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدیدالتأسیس اسرائیل این گونه محافل را به‌وجود آورید و در تشریح همین هدف، وقتی بهائیان ممالک ایران، عراق، انگلستان و آلمان تشکیل شعب محافل روحانی و ملی را توصیه می‌کند که هیچ‌گاه اشاره به‌رعایت قوانین و مقررات این ممالک را نمی‌نماید." (۲۲: بخش ۵، ص ۱۷۰)

از آن‌چه گفته شد، به‌خوبی می‌توان دریافت که دولت صهیونیست اسرائیل و بهائیان به‌دلیل نزدیکی اندیشه‌ها و هدف‌هایشان بیش از فرقه‌ها و مذاهب‌های دیگر به‌یک‌دیگر وابسته هستند، هر‌کدام در صدد رشد و پیشرفت دیگری بوده و هدف هر دو یکی است: از میان بردن اسلام و مسلمانان، و اگر تاکنون در ایران و یا کشورهای دیگر آشکارا به‌براندازی اسلام و مسلمانان

دست زده‌اند، به این دلیل است که اولاً موقعیت شایانی در حد برخی از مناطق به دست نیاورده‌اند و هنوز زمانه را برای یک رویاروی و یورش جدی درخور نمی‌بینند - خصوصاً در ایران که به علت ناسازگاری‌های جدی حکومت با آن‌ها، در اقلیت قرار گرفته‌اند - ثانیاً سالیان زیادی است که از راه‌های پیچیده‌ی دیگر به این مبارزه دست زده‌اند که یکی از این راه‌ها به دست گرفتن گلوگاه‌های اقتصادی در کشورها و از جمله‌ی آن‌ها ایران است - همان کاری که اسرائیل قبل از اشغال فلسطین انجام داد - تا آن‌جا که در تقویم سال ۱۳۳۰ش بدیع بهائی (۱۳۴۸ش. ۱۹۶۹م) ادعا شده که هشتادویک شرکت سهامی وابسته به محفل بهائی در سرتاسر جهان ثبت شده است.

در ایران نیز از گذشته تا به حال، بهائیان تمام توجه خود را در سرمایه‌گذاری اقتصادی به کار برده‌اند. این اقدام، هشداری به مسئولان امر است که باید هوشیار باشند تا از این راه، دچار همان بلایی نشویم که فلسطین بدان گرفتار شد. در این جا به ذکر برخی نمونه‌ها از گذشته و حال می‌پردازیم:

نخستین باری که بهائیان ایران موفق شدند شرکت «امناء» (شرکت سرمایه‌گذاری) را تشکیل دهند، در سال ۱۳۳۷ش بود. این شرکت در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۷ش در دفتر ثبت شرکت‌های داخلی به شماره‌ی ۶۰۸۸ ثبت شد و هیئت مدیره‌ی آن به شرح زیر معرفی شدند:

(۱) سرلشکر بازنشسته شعاع‌الله علایی: رئیس هیئت مدیره؛

(۲) هادی رحمانی: مدیر عامل؛

(۳) ذکراالله خادم و عباس علی شاه‌قلی: عضو.

هیئت مدیره‌ی این شرکت در خیابان ارباب جمشید، ساختمان نونهالان واقع است.

این شرکت خیلی زود توانست چندصد میلیون تومان املاک و دارایی گردآورد و حتی شمار سهام را از سه هزار به پانزده هزار سهم افزایش دهد (۲۴: -).

نمونه‌ی دیگر در دوره‌های اخیر، تلاش بهائیان در بهارستان اصفهان برای خریدن مجتمع‌های بزرگ و سرمایه‌گذاری‌های سنگین اقتصادی است.

## منابع و مآخذ

- (۱) «مجله‌ی اخبار امری»، سال ۴۹، شماره‌ی ۴، مرداد ۱۳۴۹.
- (۲) فریدون آدمیت؛ «امیر کبیر و ایران»، تهران، چاپ پیمان، ۱۳۵۷.
- (۳) دکتر حبیب مؤید؛ «خاطرات حبیب»، تهران، موسسه‌ی مطبوعات امری، ۱۸ بدیع.
- (۴) شهبازی؛ «نظریه‌ی توطئه».
- (۵) فضل‌الله مهتدی؛ «خاطرات صبحی درباره‌ی بهائی‌گری»، تهران، کتاب‌فروشی سروش، ۱۳۴۳، چاپ دوم.
- (۶) «جبل‌المتین»، کلکته، سال هیجدهم، شماره‌ی ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ق/۳۰ اکتبر ۱۹۱۰م.
- (۷) شوقی ربانی؛ «قرن بدیع»، جلد سوم، ترجمه‌ی نصرالله مودت، تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.
- (۸) The encyclopedia of Islam, Vol. ۱.
- (۹) روحیه‌خانم؛ «ربانی ماکسول»: «گوهر یکتا در ترجمه‌ی احوال مولای بی‌همتا»، ترجمه‌ی ابوالقاسم فیضی، تهران، محفل ملی بهائیان ایران، ۱۲۶ بدیع/۱۳۴۸ش.
- (۱۰) Frey Jones; "Oil: the history of Britain bank of middleeast", London, Cambridge university press, ۱۹۸۷.
- (۱۱) اسدالله فاضل مازندرانی؛ «تاریخ ظهور الحق»، جلد هشتم، تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، بدیع.
- (۱۲) نعمت‌الله ذکایی بیضایی؛ «تذکره‌ی شعرای بهائی»، جلد سوم، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع/۱۳۴۸.
- (۱۳) نعمت‌الله ذکایی بیضایی؛ «تذکره‌ی شعرای بهائی»، جلد پنجم، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع/۱۳۴۸.



(۱۴) حبیب لوی؛ «تاریخ یهودیان ایران»، جلد سوم، تهران، برخیم، ۱۳۳۹.

(۱۵) میرزاجانی کاشانی.

(۱۶) مهدی بامداد؛ «شرح حال رجال ایران»، جلد اول.

(۱۷) گوینو؛ «مذاهب و فلسفه‌ی مذاهب در آسیای قرون وسطی».

(۱۸) Thomas. A. timberge (ed); "Jews in India" vikaz Publishing, ۱۹۸۶

(۱۹) «فراماسونری در ایران».

(۲۰) فضل‌الله صبحی مهتدی؛ «پیام پدر»، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷

(۲۱) Houman Sarshar (ed); "Esther's children": "A portrait of Iranian Jews", U.S.A, the center for Iranian Jews oral history, ۲۰۰۲.

(۲۲) اسماعیل راثین؛ «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی»، تهران، موسسه‌ی

تحقیقی راثین، ۱۳۷۵.

(۲۳) «زرسالاران»، جلد دوم.

(۲۴) روزنامه‌ی رسمی کشور، شماره‌ی ۴۸۶۳، مورخ ۱۳۳۷/۲۰/۳۰.

# منبع‌های نوشتاری و اینترنتی

تهیه و تنظیم: مسلم تهوری

برای آشنایی با باورهای انحرافی فرقه‌ی بهائیت و نقد و بررسی دیدگاه‌ها، مرام و باورهای آنان، منابع نوشتاری و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی زیر می‌تواند مفید باشد:

## ۱- پایگاه‌های اطلاع‌رسانی

<[www.bayanebahaiian.blogspot.com](http://www.bayanebahaiian.blogspot.com)>

(۱) این وبلاگ به صورت تخصصی پیرامون بهائیت فعالیت می‌کند و مطالبی درباره‌ی واقعیت‌های این فرقه و چه‌گونگی شکل‌گیری آن گردآورده است.

آیین‌ها و باورهای بهائیان و مذهب ساخته‌ی استعمار، از جمله‌ی گفتارهایی است که در این وبلاگ می‌بینید. در قسمت پیوندهای وبلاگ با تارنماها و وبلاگ‌های گوناگون پیرامون بهائیت پیوند می‌خورید.

<[www.porsojoo.com](http://www.porsojoo.com)>

(۲) «ستاد ساماندهی مرکز پاسخ‌گویی دینی» در مرداد سال ۱۳۸۱ در دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم راه‌اندازی شد. این ستاد وظیفه‌ی اصلی خود را ایجاد هم‌آهنگی بین مرکزهای پاسخ‌گویی دینی، کمک به بهبود فعالیت‌ها در مراکز و پشتیبانی از آن‌ها می‌داند. این ستاد از بخش‌هایی هم‌چون: معرفی مراکز پاسخ‌گو، بانک پرسش و پاسخ، کتابخانه، اخبار و... تشکیل شده و در مباحث اعتقادی به مسأله‌ی بهائیت پرداخته است. این پایگاه مقاله‌هایی هم‌چون: «خاتمیت: نفی بابت»، «بهائیت در دامن صهیونیسم»، «بهائیت، اسرائیل و حکومت پهلوی»، «پیوند بهائیت با صهیونیسم»، «بهائیت جدید»، «بهائیت و سیاست» و... را گرد آورده است.

<[www.mohakeme.com](http://www.mohakeme.com)>

(۳) «سایت محاکمه» مقاله‌های بسیاری در حوزه‌ی ادیان و فرقه‌های اسلامی گرد آورده و یکی از بخش‌های اصلی آن به نقد بهائیت اختصاص یافته است. در این قسمت با گفتارهایی چون: «بهائیت تاریخچه، اعتقادات و وضعیت کنونی»، «اطاعت کامل از حکومت و عدم دخالت در سیاست»، «نقدهای وارده بر بهائیت»، «چرا بهائی‌ها نجس هستند؟»، «ترویج فرقه‌ی بهائیت به نام مسیح»، «زیربنای اخلاق در بهائیت»، «سقوط بهائیت در چال هرز هم‌جنس‌گرایی»، «علت بازگشت صبحی، کاتب عبدالباها از بهائیت»، «بهائیت در هند چه می‌کند» و... آشنا می‌شویم.

<[www.omidenoor۱۴.blogspot.com](http://www.omidenoor۱۴.blogspot.com)>

(۴) «وبلاگ شناخت بهائیت» در محیط اینترنت، مطالبی پیرامون مباحث تاریخی در بهائیت، مباحث اعتقادی، بهائیت و ارتباطات سیاسی، روابط با بیگانگان، مباحث مرتبط با الوهیت و بهائیت، اهل تسنن و بهائیت و... گردآوری کرده است. هم‌چنین در این وبلاگ با تارنماها و وبلاگ‌های پرشماری درباره‌ی بهائیت آشنا می‌شوید.

<<http://anti-bahai.blogspot.com>>

(۵) «وبلاگ بررسی و نقد بهائیت» این زمینه را فراهم می‌آورد که با عضویت در خبرنامه‌ی وبلاگ، واپسین و نوترین مقاله‌های بررسی و نقد بهائیت را دریافت کنید. در این وبلاگ، با گفتارهایی با عنوان: «بهائیت و خداوند»، «بهائیت از نگاه یک نویسنده‌ی اهل تسنن»، «فخری حقیقت - پاسخ به بهائیت» و... آشنا می‌شوید. نیز در این وبلاگ با سایت او و وبلاگ‌هایی که در زمینه‌ی بهائیت فعالیت می‌کنند، می‌توان پیوند خورد.

<[www.baharoom.com](http://www.baharoom.com)>

(۶) «سایت حقیقت بهائیت» درصدد ایجاد محیطی بر پایه‌ی علم و عقل برای متحرران حقیقت در بهائیت است. این سایت امکانی فراهم ساخته تا چنانچه مایلید مطالب سایت را درون نامه‌های اینترنتی خود دریافت کنید، می‌توانید نشانی نامه‌ی اینترنتی را وارد ساخته و بر کلمه‌ی عضویت را کلیک کنید. در این سایت با موضوعات زیر آشنا می‌شویم:

اطلاعات عمومی بهائیت، احکام در بهائیت، اعترافات باب، الوهیت در بهائیت، بهائیت و استعمار، بهائیت و سیاست، تاریخ بایه، تاریخ بهائیت تا شوقی، تعالیم دوازده‌گانه‌ی بهائیت، قائمیت و مهدویت و....

<<http://ebadi۲۴۱۸.blogfa.com>>

(۷) «ویلاگ، فرصتی برای ناگفته‌ها» مقاله‌های سودمندی درباره‌ی بهائیت گردآورده است که از آن جمله می‌توان از موارد ذیل نام برد:

«مهدویت در شیعه»، «مهدویت در اهل سنت»، «ظهور فرقه‌های ضاله با ادعای مسلمانی»، «موعود جهانی در منابع زرتشتی»، «یهود و مسیحیت»، «بهائیت سارق احکام اسلام» و.... این ویلاگ امکان دانلود کتاب‌هایی را که پیرامون بهائیت است، فراهم می‌سازد؛ از جمله: «کشف الحیل»، «سایه‌ی شوم»، «خاطرات صبحی»، «چرا از بهائیت برگشتم».

<[www.womenbahaism.blogfa.com](http://www.womenbahaism.blogfa.com)>

(۸) در این ویلاگ، تلاش بر آن است تا قدر و جایگاه زن در بیان کسانی جست‌وجو شود که نه تنها شعار دین و مرفی را فریاد می‌زنند، بلکه همواره پرچم تساوی حقوق زن و مرد را به دست می‌گیرند.

این مجموعه رهیافتی است به‌جایگاه غیرواقعی زن در بهائیت. در این ویلاگ، گفتارهایی جمع‌آوری شده که عبارتند از: «تبعیض در حقوق زنان بهائی در اجرای احکام مهریه در بهائیت»، «بیت‌العدل و تساوی حقوق»، «گذری به‌مسأله‌ی ازدواج در بهائیت» و «تجاوز به‌حقوق زنان بهائی در احکام ارث».

<[www.adyan.net](http://www.adyan.net)>

(۹) «پایگاه اطلاع‌رسانی ادیان و فرق» پیرامون ادیان و مذاهب گوناگونی هم‌چون: مسیحیت، یهود، تصوف، وهائیت، جریان‌های معنویت‌گرا و ازجمله بهائیت، بررسی و پژوهش نموده است. در قسمت بهائیت‌پژوهی، واپسین خبرهای مربوط به‌بهائیان گردآوری شده و در قسمت مقالات، با موضوع‌هایی هم‌چون: افشای جنایت هویدا در تخریب قبور بقیع، فرقه‌های شیخیه، تشریح مجلس توبه‌ی باب در کتاب مهم بهائیان و تاریخ تحلیلی پیدایش بایه و بهائیه

آشنا می‌شویم. قسمتی نیز با عنوان «شخصیت‌شناسی» طراحی شده که با شماری از سردمداران بهائیت آشنا می‌گردیم.

<[www.bahaeet.blogfa.com](http://www.bahaeet.blogfa.com)>

(۱۰) «وبلاگ بهائیت» شامل خاطرات کسانی است که از فرقه‌ی بهائیت نجات یافته‌اند. هم‌چنین مطالبی چون تبارشناسی بهائیت، باب در مکتب یهودیان، توبه‌نامه‌ی باب، القانات دالگورکی به باب، ماجرای خوشگذرانی‌ها و اعدام باب، پیوند بهائیت و صهیونیسم، ادعای الوهیت و... در این وبلاگ به چشم می‌خورد. با این پایگاه می‌توان با تارنماها و وبلاگ‌هایی چون: بهائیت و سیاست، سراب بهائیت، بهائی‌پژوهی، وحدت عالم انسانی در بهائیت، بهائیت چیست و... پیوند خورد.

<[www.bahaisounds.blogfa.com](http://www.bahaisounds.blogfa.com)>

(۱۱) «وبلاگ شنیدنی‌هایی از بهائیت» گفت‌وگوهای صوتی و تصویری کسانی را که از فرقه‌ی بهائیت بیزار شده‌اند، قرار داده است و مطالب را می‌توان دانلود کرد. هم‌چنین در بخش «لینکستان» به تارنماها و وبلاگ‌های گوناگونی که در زمینه‌ی بهائیت فعالیت نموده‌اند، اشاره دارد و در آن، سلسله مباحثی همانند: آشنایی با بهائیت، تاریخچه‌ی بهائیت و... قرار داده شده است.

<[www.eteghadat.com](http://www.eteghadat.com)>

(۱۲) «مرکز نشر اعتقادات» برای آموختن معارف و آموزه‌های ژرف دین اسلام و محلی برای گفت‌وگو و والایی‌بخشیدن به‌باورها و دانسته‌های دینی، در اول بهمن ماه سال ۱۳۸۵ راه‌اندازی شد. با کلیک بر گزینه‌ی «ادیان و مذاهب» می‌توان بهائیت را برگزید و از واپسین اخبار و مباحثی چون: بهائیت، پیوند با بیگانه، خصومت با ملت، روزشمار جریان بابت و بهائیت، نگاهی به کتاب اقدس، استعمار و ظهور مسلک‌های شبه‌دینی، فعالیت تبلیغاتی فرقه‌ی گمراه بهائی، پیدایش بهائیت و... بهره برد.

<[www.bahaishenasy.blogfa.com](http://www.bahaishenasy.blogfa.com)>

(۱۳) «وبلاگ بهائی‌شناسی» توضیح کوتاهی درباره‌ی فرقه‌ی گمراه شیخیه و ریشه‌های بهائیت می‌دهد. این وبلاگ دربردارنده‌ی بخش‌هایی همانند: بنیانگذار فرقه‌ی بایه، تأثیر

سیدعلی محمد از مکتب شیخیه و صوفیه، زندگی‌نامه‌ی علی محمد شیرازی، جانشینان وی، سرنوشت میرزا حسین علی بهاء‌الله، ادعای خدایی سران بایه و بهائیه و... است.

<[www.politic-bahae.blogfa.com](http://www.politic-bahae.blogfa.com)>

(۱۴) این وبلاگ مقاله‌هایی در زمینه‌ی بهائیت گردآوری کرده که از آن جمله می‌توان به «بهائیت و سیاست»، «تناقض شعار و عمل»، «اسناد محرمانه‌ی بریتانیا پیرامون بهائیت» و «عاقبت هزیر یزدانی و بهائیت» اشاره کرد. از جمله بخش‌های مهم این وبلاگ، قسمت پیوندهاست که بخش‌هایی چون: شناخت بهائیت در محیط اینترنت، سراب بهائی، وحدت عالم انسانی در بهائیت و... دارد.

<[www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com)>

(۱۵) «سایت بهائیت در ایران» دربردارنده‌ی بخش‌هایی چون کتاب، مقالات، متبریان از بهائیت، رهبران و بانیان، خشونت در بهائیت، تاریخ بهائیت، اخبار، گفت‌وگو، مناظره و... می‌باشد.

<[www.bahai-israel.blogfa.com](http://www.bahai-israel.blogfa.com)>

(۱۶) این وبلاگ به صورت تخصصی به پیوند بهائیت و اسرائیل پرداخته است و به مطالبی چون: مدارکی از ارتباط بهائیت با اسرائیل در زمان شوقی افندی، اسلام‌ستیزان آمریکایی و اسرائیلی در محفل نوروزی تشکیلات بهائیت و... اشاره دارد. با این وبلاگ می‌توان با تارنماها و وبلاگ‌های دیگری که در زمینه‌ی بهائیت فعالند، آشنا شد.

<[www.bahairesearch.ir](http://www.bahairesearch.ir)>

(۱۷) این پایگاه پژوهشی پیرامون بهائی با روشی تحقیقی، بحث آزاد و گفت‌وگوی دوسویه می‌کوشد بنیادی نوین را در عرصه‌ی پژوهش‌های دینی؛ به ویژه بهائی‌پژوهی پایه‌گذاری کند.

این پایگاه بخش‌هایی چون: تازه‌ها، گفت‌و شنود، کتابخانه، مقالات و فایل‌های صوتی و تصویری را دربر دارد و در بخش مقالات با موضوعات ذیل آشنا می‌شویم:

«سخنی با ولوله‌نویسان بهائی» (ادعاهای باب)، «حقوق شهروندی در بهائیت»، «چرا بیت‌العدل شرمگین نیست»، «تعارضات مبانی در آیین بهائی» و... نیز در بخش مناظرات،

بحث‌هایی همانند: «بهائیت و معاد جسمانی»، «گفت‌وگو در خاتمیت»، «دعوی الوهیت»، «حقوق زنان در بهائیت»، «شیوه‌های تبلیغ» و... گنجانده شده است.

## ۲- منبع‌های نوشتاری

- (۱) «بهائیت در ایران»؛ دکتر سیدسعید زاهد زاهدانی با هم‌کاری محمدعلی سلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- (۲) «بابی‌گری و بهائی‌گری»؛ از محمد مهدی اشتهازدی، قم، انتشارات گلستان.
- (۳) «محاكمه و بررسی در عقاید و احکام و آداب و تاریخ باب و بهاء»؛ جلد‌های ۱ تا ۳، علامه مصطفوی، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- (۴) «حامیان شیطان»: «پیشنه‌ی عمل کرد بهائیت و تکاپوی آن در جهان معاصر بر ضد اسلام و ایران»؛ بی‌نا.
- (۵) «سرزمین تاریکی‌ها»: «نقدی بر عمل کرد بهائیت»؛ مجید مهدوی، قم، گلستان ادب؛
- (۶) «نیمه‌ی پنهان». ج ۳۱: «بهائیان در عصر پهلوی‌ها»؛ احمد اللهیاری، تهران، دفتر پژوهش‌های مؤسسه‌ی کیهان.
- (۷) «رهبران ضلالت»؛ علی‌امیر مستوفیان، تهران، مؤلف.
- (۸) «فرق و مذاهب کلامی»؛ علی ربانی گلپایگانی، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- (۹) «ارمغان استعمار»؛ محمد محمدی اشتهازدی، قم، انتشارات نسل جوان.
- (۱۰) «تحقیق در بابی‌گری بهائی‌گری و کسروی»؛ یوسف قضایی، تهران، نشر فرخی.
- (۱۱) «بهائیت چه گونه پدید آمد»؛ نورالدین چهاردهی، تهران، انتشارات فتحی.
- (۱۲) «بهائیان»؛ محمدباقر نجفی، تهران، کتابخانه‌ی طهوری.
- (۱۳) در جستجوی حقیقت، علیرضا روزبهانی بروجردی، قم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه قم.



## فهرست منابع و مآخذ

### الف - منابع و مآخذ فارسی و عربی

۱. قرآن کریم
۲. انجیل
۳. «اقتدارات»
۴. «المستدرک».
۵. «جبل المتین»، کلکته، سال هیجدهم، شماره‌ی ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ ق/۳۰ اکتبر ۱۹۱۰ م.
۶. «خاطرات دکتر مهدی حائری»، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، نشر کتاب نادر، ۳۸۱.
۷. «زر سالاران یهود»، جلد دوم.
۸. «صحیفه‌ی نور»، جلدهای اول، چهارم و هفدهم.
۹. «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»: «خاطرات ارتشبد سابق، حسین فردوست» جلد اول و دوم، گردآوری موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸.
۱۰. «فراماسونری در ایران».
۱۱. «گنجینه‌ی حدود و احکام»، چاپ جدید.
۱۲. «مجله‌ی اخبار امری»، آذر و دی ۱۳۲۹، شماره‌های ۸ و ۹، سال ۱۰۹ بدیع، شماره‌ی ۵، سال ۳۹، مرداد ۱۳۳۹، شماره‌ی ۵ و ۶، سال ۴۹، شماره‌ی ۴، مرداد ۱۳۴۹، سال ۴۵، شماره‌ی ۷، مهر ۱۳۴۷، سال ۴۹، شماره‌ی ۴، مرداد ۱۳۴۹، مرداد ۱۳۴۲، شماره‌ی ۵.
۱۳. «نشریه‌ی اللواء»؛ «گزارش رئیس حزب الوطن مصر».
۱۴. آدمیت فریدون؛ «امیر کبیر و ایران»، تهران، چاپ پیمان، ۱۳۵۷ و ۱۳۴۸.

۱۵. آدمیت فریدون؛ «اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی»، تهران، پیام، ۱۳۵۷.
۱۶. آیت الله سبحانی جعفر؛ «محاضرات».
۱۷. آیت الله مکارم شیرازی؛ «تفسیر نمونه».
۱۸. آیتی عبدالحسین (معروف به آواره)؛ «کواکب الدریه».
۱۹. آیتی عبدالحسین؛ «کشف الحیل»، جلد اول، ۱۳۴۲.
۲۰. اشتهاوردی محمد مهدی؛ «رویارویی فلسفی با فرقه ی بهائیت»، روزنامه ی رسالت، یکشنبه ۵ دی ۱۳۷۸.
۲۱. اشراق خاوری عبدالحمید؛ «تقویم تاریخ امر»، تهران، موسسه ی ملی مطبوعات امری.
۲۲. اشراق خاوری عبدالحمید؛ «تلخیص تاریخ نبیل».
۲۳. اشراق خاوری عبدالحمید؛ «قاموس توفیق منبع»، جلد دوم.
۲۴. اصفهانی راغب؛ «مفردات».
۲۵. افندی شوقی؛ «توقیعات مبارکه»: «لوح قرن»، جلد یکم و سوم.
۲۶. افندی شوقی؛ «قرن بدیع»، جلد های دوم و جلد سوم، ترجمه ی نصرالله مودت، تهران، موسسه ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.
۲۷. افندی عباس؛ مقاله ی سیاح.
۲۸. افندی عباس؛ «الواح مبارکه».
۲۹. افندی عباس؛ «مکاتیب»، جلد های اول، دوم و سوم.
۳۰. افندی عباس؛ «الواح وصایا»، چاپ مصر.
۳۱. افندی عباس؛ «تذکره الوفا»، حیفا، انتشارات عباسیه، ۱۹۲۴ م.
۳۲. الگار حامد؛ «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطه».
۳۳. امین الدوله، میرزا علی اکبرخان؛ «خاطرات سیاسی»، گردآوری حافظ فرمان فرمایان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴.
۳۴. بابی فرهوش؛ «آیین باب».
۳۵. بامداد مهدی؛ «شرح حال رجال ایران»، جلد اول.

۳۶. تیموری، ابراهیم؛ «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران»، تهران، اقبال، ۱۳۶۳، چاپ چهارم.
۳۷. دکتر مؤید حبیب؛ «خاطرات حبیب»، تهران، موسسه‌ی مطبوعات امری، ۱۸ ابدیع.
۳۸. ذکایی بیضایی نعمت‌الله؛ «تذکره‌ی شعرای بهائی»، جلد‌های، پنجم و سوم تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ ابدیع/۱۳۴۸.
۳۹. راین اسماعیل؛ «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی»، تهران، موسسه‌ی تحقیقی راین، ۱۳۷۵.
۴۰. ربانی ماکسول؛ «روحیه‌خانم، امه البهاء»: «گوهر یکتا در ترجمه‌ی احوال مولای بی‌همتا»، ترجمه‌ی ابوالقاسم فیضی، تهران، محفل ملی بهائیان ایران، ۱۲۶ ابدیع/۱۳۴۸ ش.
۴۱. روزنامه‌ی رسمی کشور، شماره‌ی ۴۸۶۳، مورخ ۳۰/۲۰/۱۳۳۷.
۴۲. زرگری نژاد غلام حسین؛ «رسائل مشروطیت»، تهران، کویر، ۱۳۷۴.
۴۳. زرنندی محمد؛ «تاریخ نبیل».
۴۴. سالور فرمان میرزا؛ «خاطرات عین السلطنه»، جلد دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶.
۴۵. سرتیپ رزم‌آرا حسین‌علی؛ «فرهنگ جغرافیایی ایران»: «دایرة‌المعارف جغرافیایی ستاد ارتش»، جلد هفتم، ۱۳۲۹.
۴۶. سعیدی سیرجانی؛ «وقایع اتفاقیه»، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۶.
۴۷. سلیمانی اردکانی عزیزالله؛ «مصایح هدایت» جلد دوم و پنجم، تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۰.
۴۸. شهبازی؛ «نظریه‌ی توطئه».
۴۹. صبحی مهتدی فضل‌الله؛ «پیام پدر»، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.
۵۰. طالقانی، سید محمود؛ «حکومت اسلامی»، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۳۴.
۵۱. عزیه‌خانم؛ «تنیبه النائمین»، تهران، ازلیان، بی‌تا.
۵۲. علامه طباطبایی، سید محمد حسین؛ «ترجمه‌ی تفسیر المیزان»، دارالعلم، بی‌تا.
۵۳. غفاری پروین؛ «تا سیاهی در دام شاه»، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۸۶.

۵۴. فاضل مازندرانی اسدالله؛ «اسرار الآثار خصوصی»، جلد اول.
۵۵. فاضل مازندرانی اسدالله؛ «تاریخ ظهور الحق»، تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، بدیع.
۵۶. مهتدی فضل الله؛ «خاطرات صبحی دربارهی بهائی گری»، تهران، کتاب فروشی سروش، ۱۳۴۳، چاپ دوم.
۵۷. فیضی محمدعلی؛ «حضرت بهاءالله».
۵۸. فیضی محمدعلی؛ «نیریز مشکیز»، تهران، موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
۵۹. کرمانی، آقاخان؛ «سه مکتوب».
۶۰. گزارش به ساواک، ۱۳۵۰/۵/۱۹.
۶۱. گلپایگانی میرزا ابوالفضل؛ «کشف الغطاء عن حیل الاعداء».
۶۲. گوینو؛ «مذاهب و فلسفه‌ی مذاهب در آسیای قرون وسطی».
۶۳. لوی حبیب؛ «تاریخ یهودیان ایران»، جلد سوم، تهران، برخیم، ۱۳۳۹.
۶۴. مجموعه‌ی اسناد خصوصی دکتر مظفر بقایی کرمانی؛ «نامه‌ی مورخ ۳/۲/۱۳۳۴ حسین خطیب به دکتر مظفر بقایی»، موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۶۵. محیط طباطبایی محمد؛ «نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین»، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۵۰.
۶۶. مددپور محمد؛ «سیر تفکر معاصر»، کتاب پنجم: «تجدد و دین‌زدایی در اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی»، تهران، انتشارت تربیت، ۱۳۷۳.
۶۷. مطهری مرتضی؛ «جهان‌بینی توحیدی» قم، صدرا، بی‌تا.
۶۸. منظورالاجداد سیدمحمدحسین؛ «مرجعیت در عرصه‌ی اجتماع و سیاست»: «اسناد گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری، بروجردی»، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹.
۶۹. نشریه‌ی احرار، شماره‌ی ۱، تیرماه ۱۳۵۸.
۷۰. نوری میرزا حسین علی؛ «مانده‌ی آسمانی» جزوهای یکم، چهارم و هفتم.
۷۱. نوری میرزا حسین علی؛ «بدیع».

۷۲. نیکو حسین؛ «فلسفه‌ی نیکو در پیدایش راهزان و بدکیشان» جلد اول و دوم، بی‌جا، تهران، بی‌تا (حوالی ۱۳۱۰).

### ب- منابع و مأخذ انگلیسی

۱. "Bahai faith Britannica CD", ۱۹۹۸.
۲. Frey Jones; "Oil: the history of Britain bank of middle east", London, Cambridge university press, ۱۹۸۷.
۳. Hamid Algar; "Religion and state in Iran ۱۷۸۵-۱۹۰۶ & The Role of the Ulama in the Qajar period", Berkley, university of California press, ۱۹۶۹ & ۱۹۸۰ & imp.
۴. Hamid Algar; "Religious force in twentieth century Iran:., the Cambridge history? Of Iran, Vol. V, Cambridge, Cambridge university press, ۱۹۹۱.
۵. Houman Sarshar (ed); "Esther's children": "A portrait of Iranian Jews", U.S.A, the center for Iranian Jews oral history, ۲۰۰۲.
۶. Iranica, Idid.
۷. Rutledge & Kagan Paul: "encyclopedia iranica London and New York", Vol. ۱, ۱۹۸۵.
۸. The Encyclopedia of Islam, Vol. ۱.
۹. Thomas. A. timberge (ed); "Jews in India" vikaz Publishing, ۱۹۸۶.